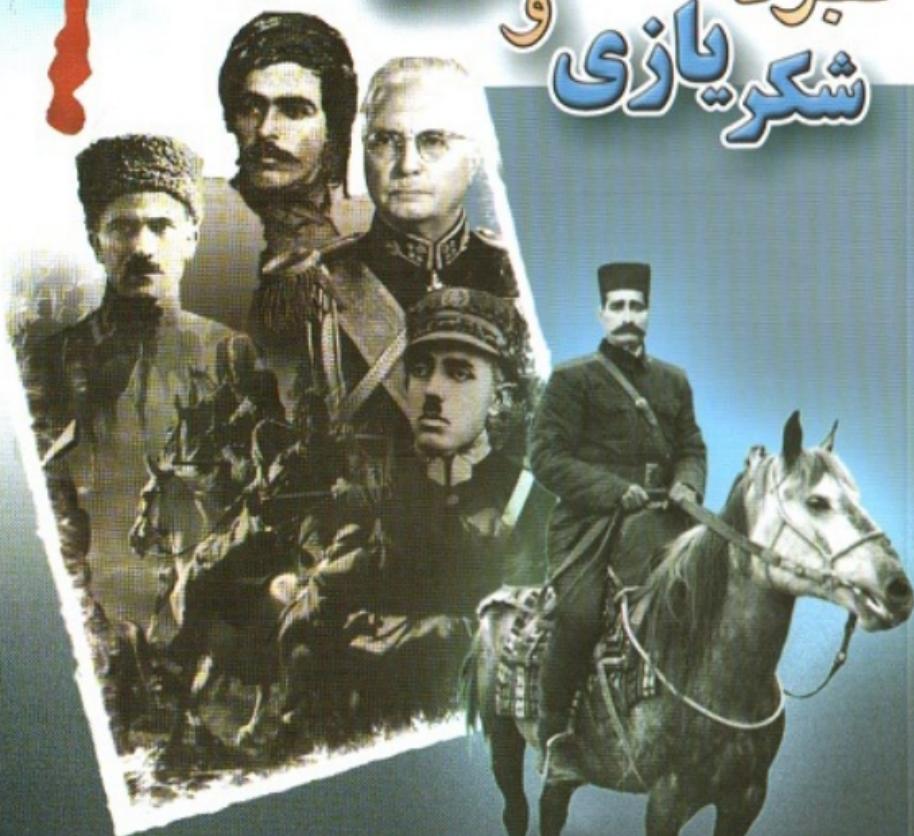


بحران آذربایجان

در اثنای جنگ اول جهانی

ساری داش

نیزد
و شکریازی



تألیف :

ابراهیم پورحسین خونیق

بحران آذربایجان در اثنای جنگ اول جهانی

(نبرد شکریازی و ساری داش)

مؤلف: ابراهیم پورحسین (خونیق)

سیر شناسه	: پور حسین خونیق، ابراهیم، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: بحران آذربایجان در اثنای جنگ اول جهانی (نبود شکریازی و ساری داش) / مولف ابراهیم پور حسین (خونیق)
مشخصات نشر	: تبریز: اختر، ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری	: ص: ۱۹۲: مصون، نقشه، عکس
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۱۷۱-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۹۱-۱۹۰
موضوع	: سیمیتو، اسماعیل آغا، ۱۳۰۹-
موضوع	: کردان - ایران - تاریخ - قرن ۱۳ ق.
موضوع	: ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳- ۱۳۴۳ق. - جنبشها و قیامها
رده بندي کنگره	: DSR ۱۳۱۵/ج ۹۸۶
رده بندي دیوبی	: ۹۵۵/۰۷۴۰۴۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۴۰۶۱۷



نشر اختر

بحران آذربایجان در اثنای جنگ اول جهانی
ابراهیم پور حسین (خونیق)
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد / چاپ اول ۱۳۸۷ / ۱۹۲ صفحه / قطع رقی
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۱۷۱-۹

مرکز فروش: تبریز - اول خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی، نشر اختر
تلفن: ۰۴۱۶۸۹۷، ۹۱۴۱۶۸۹۷، وبا ۰۵۵۰۵۳۹۳

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

فهرست

عنوان	صفحة
مقدمه	۵
زمینه جنگ اول جهانی	۷
پیامدهای انقلاب روسیه و جنگ ارمنی و مسلمان	۹
ایل شکاک	۱۳
جعفر آقا شکاک	۱۴
اسماعیل سمیتکو	۱۹
شرارت‌های سمیتکو	۲۰
قتل مارشیمون به دست سمیتکو	۲۱
طوابیف جلو	۲۳
اوپانع کشور در اوخر جنگ اول جهانی	۲۵
والی گری ضیا الدوله در ارومیه	۲۷
نقشه سمیتکو برای رو بودن حاکم ارومیه	۲۸
اقدام سپهدار تنگابنی	۲۹
وضع روستاهای ارومیه	۳۲
آمدن کنسول انگلیس به ارومیه	۳۳
اعطا لقب سردار نصرت به اسماعیل سمیتکو	۳۴
حمله سمیتکو به لکستان	۳۹
برافتان قاجار و روی کار آمدن رضاخان پهلوی	۴۷
شرح میدان جنگ ملکزاده	۵۱
اقدامات ملکزاده	۵۱
انهدام پادگان ساوجبلاغ و کشتار وحشیانه	۵۲
شکست و نابودی اردوی آهنین (ملکزاده)	۵۷
کشته شدن زاندراهمها	۵۹
علل و موجبات شکست اردوی آهنین ملکزاده	۶۲
گوششی از زندگی سردار عشاپیر و امیر ارشد (ساماخان)	۶۵
ترجمه سند حکم قراجداغ	۶۹
شرح نبرد شکریازی از زبان میرزا ابوالقاسم امین الشرع خوبی	۷۷

عنوان

صفحه

۸۰	واقعه بیستم شهر ربیع‌الثانی.....
۹۷	تشییع جنازه امیرارشد (ساماخان).....
۹۹	مشخصات ساختان سنگی امیرارشد در روستای آبخاره
۱۰۸	تیر خوردن امیرارشد توسط نیروهای خودی.....
۱۱۸	وصیت‌نامه امیرارشد.....
۱۱۱	تجهیز قوا.....
۱۲۵	گوشه‌ای از زندگی سیاسی ابوالقاسم لاھوتی.....
۱۲۸	یادداشت‌های سرلشکر عبدالله‌خان امیر طهماسبی.....
۱۳۳	برادران قزاق و مجاهدین آزادی‌خواه.....
۱۳۶	تعیین حبیب‌الله‌خان شیبانی به فرماندهی نیروهای آذربایجان.....
۱۳۸	فرمانده کل قوا از آذربایجان.....
۱۴۰	شکست نیروهای سرهنگ نصرالله‌خان و خالوقربان توسط سیده در حوالی بوکان.....
۱۴۲	کشته شدن سالار ظفر (خالوقربان).....
۱۵۱	وضع سمتیکو.....
۱۵۲	طرح اجرای عملیات قبل از جنگ شکریازی.....
۱۵۵	آغاز عملیات نبرد شکریازی در تاریخ ۱۳۰ ۱/۵/۱۲.....
۱۵۶	عملیات ستون گارد به فرماندهی سرتیپ فضل‌الله زاهدی.....
۱۶۱	یادداشت‌های سرهنگ رحیم آذربی از افسران گارد پهلوی.....
۱۶۹	عقب‌نشینی قوا سمتیکو به طرف کهنه شهر و اوج تپه‌لر و چهريق.....
۱۷۰	اموریت ستون شمال غرب برای اشغال ارتفاعات آپی‌داغ و.....
۱۷۲	تلغات زاندارها در آین نبرد.....
۱۷۴	صورت مصرف مهمات در نبرد شکریازی.....
۱۸۵	کشته شدن سمتیکو از زبان سرلشکر محمد مظہری.....
۱۸۸	خانواده اسماعیل سمتیکو بعد از کشته شدن او.....
۱۹۰	منابع و مأخذ.....



مقدمه

تاریخ پر فراز و نشیب آذربایجان در دوران معاصر شاهد جنبش‌ها و قیام‌های گوناگون با اهداف متفاوتی بوده است. شروع جنگ اول جهانی مسایل و حوادث را در برداشت که بیشتر پای ایران را به این قضیه کشاند بعد از آن که روسیه در جنگ از ژاپن شکست خورد تمام تلاش خود را مبنی بر نجات خود از این شکستی که وجهه‌ی او را در جهان زیر سوال برده بود استفاده نماید به همین خاطر با دامن زدن به جنگ بین ارمنی و مسلمان و تشدید آن در مناطق قفقاز و آذربایجان این شکست را تا حدودی تحت پوشش قرار می‌داد. تا بلکه بتواند در میان رقبای قدرتمند استعماری خود بیش از این سرشکسته نشود.

در این زمان آذربایجان یکی از ادوار بحرانی خود را می‌گذراند، چراکه سال‌های دهمی نخست قرن بیستم مقارن با انقلاب مشروطیت و کوشش ملت جهت شرکت فعالانه در زندگی سیاسی خود بود و از نظر سیاسی اجتماعی نیز بروز مسایلی مانند شورش‌ها و آشوب‌های قومی و منطقه‌ای و نیز هرج و مرج داخلی، به بحران پیش آمده دامن می‌زد. گرچه این مسایل ریشه در ساختار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور داشت، اما اوضاع آذربایجان با توجه به مسایل پیش آمده بحرانی‌تر بود، چراکه مردم با پشت سر گذاشتن دوره‌ی انقلاب مشروطیت که در آن آرمان‌های بلندی در سر می‌پرورانیدند اکنون با انعقاد قرارداد شوم ۱۲۹۸ شمسی ۱۹۱۹ میلادی که ایران را تحت الحمایه انگلیس قرار داده بود روبرو بودند به همین جهت این گونه حرکات واکنش‌های عدیده‌ای برانگیخت که موجب قیام شیخ محمد خیابانی روحانی مبارز بر علیه این قرارداد گردید، اما قیام این مجاهد نستوه از طرف عوامل حکومت مرکزی در آذربایجان سرکوب و خود شیخ نیز به شهادت رسید.

در این زمان در پی آشفتگی‌های آذربایجان اسماعیل سمتیکو رئیس قبیله ایل شکاک از فرصت به وجود آمده استفاده نموده به منظور اتحاد قبایل شمال کردستان، سیاست

خصمانه‌ای پیش گرفت و در پی طغیانگری او که از طرف بیگانگان نیز حمایت می‌شد اوضاع آذربایجان بخصوص مناطق شهر ارومیه نابسامان شده، شهرهای ارومیه، سلماس، ساوجبلاغ (مها باد) مورد تهاجم کردهای شکاک قرار گرفتند که در پی این تهاجمات بسیاری کشته و بی خانمان شدند.

اوج‌گیری این اقدامات باعث شد تا حکومت مرکزی در پی چاره‌جویی برآید به همین منظور نیروهای زیادی را جهت سرکوب این طغیان به منطقه اعزام نمود که پس از نبردهای متعدد موجب شکست قوای دولتی گردید. تا این که در دوره‌ی متصدی وزارت قوام‌السلطنه امیر ارشد سام خان قره‌چه‌داغی مأمور سرکوب طغیان اسماعیل سمیتکو شد.

امیر ارشد یکی از افراد سرشناسی بود که در طول دوران زندگیش در اثر مساجد در جنگ‌ها بر علیه روس و نیز دفع اشاره منطقه و نیز طوابیف ارسباران تجارب جنگی زیادی آموخته و همیشه مورد توجه خاص و عام بود.

زمانی که وی برخلاف میل باطنی از طرف حکومت مرکزی مأمور سرکوب شرارت‌های سمیتکو گردید. عازم منطقه شده و با تجارب جنگی که داشت و آنها را در موقع لوزم به کار می‌بست توانست در نبرد شکریازی در منطقه خوی نیروهای سمیتکو را از سر اهالی منطقه آخرين لحظه‌های نبرد که می‌خواست برای همیشگی شر سمتیکو را از سر اهالی منطقه ارومیه کم کند، از پشت سر توسط نیروهای خودی مورد هدف گلوله قرار گرفته و کشته شد. بعد از کشته شدن امیر ارشد سام خان شرارت‌های سمیتکو همچنان ادامه داشت و تا ده سال به طول انجامید که آخر سر باکشته شدن او توسط نیروهای دولتی در اشتباهی این غائله نیز به پایان رسید. در مورد علل و طغیان شرارت‌های سمیتکو مطالب و کتب داخلی و خارجی متعددی منتشر شده که با مراجعته به آنها در تحلیلی دقیق و جزئی از هر یک، نقش عوامل بیگانه و مقصود استعمارگران در برانگیختن این فتنه‌ها به خوبی مورد ارزیابی می‌شود. هدف تحقیق حاضر نیز آن است که تصویر کاملی از حوادث آن دوره با توجه به اسناد و تصاویر در ذهن مجسم شود.

ابراهیم پورحسین خونیق

زمینه جنگ اول جهانی

زمینه جنگ اول جهانی در دهه‌ی اول قرن بیستم با آغاز رقابت‌های استعماری بین چند کشور قدرتمند اروپایی فراهم شد، توسعه صنعتی آلمان و قدرت روزافزون این کشور عامل اصلی تشدید این رقابت بود.

یکی از این جنگ‌ها مابین روسیه و ژاپن برای تسلط بر کره و متوجه آغاز شد، از آنجاکه وضع داخلی روسیه آشفته بود لذا دولت تزاری اهتمام می‌ورزید که از وقوع جنگ جلوگیری کند ولی ملت ژاپن که در تنگنای جزایر خویش رو به استیصال و اختناق می‌رفت برای دست یافتن به سرزمین‌های وسیع و به دست آوردن فضای حیاتی جنگ را برای خود امری حیاتی می‌پندشت لذا در ۲۴ ژانویه ۱۹۰۴ میلادی عملیات خصوصت‌آمیزی را علیه روسیه آغاز کرد. و در مناطق متصرفی روسیه در متچوری نیرو پیاده کردند.

این مسئله هیجان شدیدی در پایتخت روسیه ایجاد نموده و اهالی شهر قصر زمستانی را احاطه و با دادن شعارهای میهن‌پرستی فتح و پیروزی را بر دشمن خواستار شدند لذا نیروی



نیروهای اعزامی روس به خاور دور

عظیم و مجهزی آماده و به خاور دور گسیل داده شد. افکار و نظریات عمومی بر این عقیده استوار بود که شکست ژاپن کاری سهل و پیش‌پاافتاده است و طبق مثلی معروف در زبان روسی می‌گفتند «ما آنها را با پرتاب کلاه از میدان بدر خواهیم کرد» و فتح و پیروزی خود را مسلم می‌دانستند ولی به طوری که در طول جنگ عملًا مشاهده گردید حقیقت غیر از این بود.

این جنگ که تا اوائل ۱۹۰۵ میلادی به طول انجامید و شکست‌های پی در پی قوای روسیه را دربر داشت به موقعیت تراز نیکولای دوم لطمه شدیدی وارد ساخت، دولت تزار برای جبران این شکست‌ها ناوگان جنگی خود را از دریای بالتیک به خاور دور منتقل کرد، ولی ناوگان روسیه در این سفر دریایی طولانی توان جنگی خود را از دست داد و در ماه مه ۱۹۰۵ میلادی در یک نبرد دریایی با ناوگان جنگی ژاپن منهدم شد.

دولت روسیه که توان ادامه جنگ را نداشت سرانجام میانجگری تشدود روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا را برای خاتمه دادن به این جنگ پذیرفت و لطمہ‌ای که با امضای قرارداد صلح با ژاپن بر حیثیت تزار نیکولای دوم وارد آمد زمینه را برای اولین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ فراهم ساخت. به موجب این قرارداد عملًا مالکیت ژاپن در کره تأیید شده همچنین ژاپن در منشوری که تا آن وقت تحت الحمایه روسیه بود اختیاراتی به دست آورد. پس از این شکست عقیده و ایمان مردم روسیه از دولت و قشون سلب و امید و آرزوها مبدل به یأس و نامیدی گردید در این موقع عناصر انقلابی که مترصد فrust بودند به جنبش درآمدند و از آن پس زمینه شورش و انقلاب در شهرهای روسیه آماده گشت و کارگران وظیفه رنجبر همواره برای انجام خواسته‌های خود به اعتصاب و تظاهرات دامنه‌داری متولّ و هر روز دولت را مواجه با مشکلات تازه‌ای می‌نمود طوری که در روز یکشنبه ۲۲ ژانویه سال ۱۹۰۵ میلادی از زمانی که صدهزار کارگر اعتصابی، در حالی که گاپون رهبر کشیش اعتصاب کنندگان پیش‌پاپیش آنها به طرف قصر زمستانی تزار راه پیمایی کردند. جمعیت بی‌اعتنای به حضور این نیرو به حرکت خود ادامه داد و در این لحظه سربازان به طرف آنها آتش گشودند. و در این واقعه ۹۲ نفر کشته و صد نفر زخمی شدند.^(۱)



تیراندازی سربازان روسیه به سوی اعتراض کنندگان در جلو قصر زمستانی (که به یکشنبه سیاه معروف است)

پیامدهای انقلاب روسیه و جنگ ارمنی و مسلمان
جنبش آزادیخواهان روسیه. همزمان با جنگ مسلمان و ارمنی در قفقاز بود، این جنگ را
کینه تویزی برخی از ارمنیان پیش آورده بود و دولت روس نیز به آتش این جنگ دامن می‌زد
زیرا در نتیجه شکستی که از شورشیان پیش آمده بود و این شکست موجب گشته بود که دامن
آشوب به بیشتر جاهای کشیده شود، در این زمان بیم شورش منطقه قفقاز نیز می‌رفت و دولت
روس برای جلوگیری از چنان پیش آمدی و برای سرگرمی مردم، بودن چنین جنگی را بین
مسلمان‌ها و ارمنی‌ها نیک می‌دانست.

نخست در ماه بهمن ۱۲۸۳ شمسی در باکو جنگی برخاست. بدینسان که روز یکشنبه
سی ام ماه (۱۴ ذی الحجه ۱۳۲۲ ه.ق) ارمنیان آقارضی نامی را که از یک خاندان توانگری و
خود جوان نیکی بود کشتند و از همانجا خونریزی آغاز گردید و چهار شب آن روز با سختی
ادامه داشت و عده‌انبوی از دو طرف، کشته شدند و چند عمارت و کاخ بلند و بزرگی طعمه

آتش گردید. تا این که سرانجام به کوشش حاجی زین العابدین تقی یوف و شیخ‌الاسلام و دیگران آرامش و آشتی بربا شد. ولی دل‌ها از کینه پاک نمی‌شد و چند زمانی نگذشت که بار دیگر خونریزی‌های سختی، چه در باکو و چه در دیگر شهرهای قفقاز، درگرفت و عده‌هی زیادی از زن و مرد کشته شدند.^(۱)

آتشی که از جنگ ارمنی و مسلمان شعله کشیده بود، دامنه اشغال آن تا شرق و شمال غرب ایران، من جمله ارومیه و سلامس و خوی و نیز جلفا و نخجوان سرایت کرد. در این زمان راه جلفا و نخجوان مسدود شد و اوضاع آن نواحی به ویژه نخجوان کسب اهمیت می‌کرده، رفته رفته آتش جنگ شعله‌ور و بروزت خود می‌افزود.

یک قطار مركب از چند واگن حامل مسافران ایرانی که از تفلیس به مقصد ایران حرکت کرده بود، وقتی به ایستگاه نخجوان می‌رسد ناگهان صدای شلیک تفنگ بلند و جنگ روی می‌دهد، جمعی از ارامنه که در ایستگاه بوده‌اند مسلمان‌ها را فریب و به اطاقی می‌برند که از شرّ مهاجمین محفوظ بمانند و شبانه همان مهمان‌کش‌ها با اسلحه وارد آن اطاق می‌شوند و تمام دارایی آنها را می‌ربایند. صبح آن شب مسافرین لخت و عور سوار ترن شده به جلفا می‌آیند، عده‌ای که از اهالی دیه‌های اطراف جلفا بوده‌اند متفرق و بقیه که در حدود چهل نفر می‌شدند به وسیله نایب دوم میرزا علی‌اکبرخان رئیس عده‌ی ژاندارمری با بلیط مجانی سوار ترن شده به تبریز روانه می‌شوند.^(۲)

تمام وقایع جنگ ارمنیان و مسلمان‌ها را روزنامه‌های آن‌زمان با آب و تاب می‌نوشتند، یکی از روزنامه‌ها به نام تربیت به طرفداری از ارامنه می‌نوشت و روزنامه حبل‌المتین با روزنامه‌های دیگر به طرفداری از مسلمان‌ها می‌نوشتند. این داستان در همه جا به مردم گران می‌افتاد. ولی در آذربایجان به ویژه در شهر تبریز به دیگر گونه تفسیر می‌شد. زیرا گذشته از نزدیکی قفقاز و آذربایجان و گذشته از دلستگی که آذربایجانیان را به قفقازیان بود، چون گروه انبوهی از مردم اینجا در قفقاز بودند و چنین آگهی می‌رسید که ارمنیان در کشتن مسلمانان، تفاوتی میان ایرانیان و دیگران نمی‌گذارند، در اینجا این گونه خبرها مردم را

۱- خاطراتی از دوران رضاشاه: سپهبد جهانیانی

۲- قیام شیخ محمد خیابانی: علی آذری

سخت نگران می‌گردانید. به همین خاطر بیم می‌رفت که در اینجا نیز خونریزی روی دهد. به همین جهت نظام‌السلطنه پیشکار وقت آذربایجان جعفر آفاشکاک را به تبریز دعوت کرد. در همین رابطه وثوق الدوله تلگرافی به سفیر ایران نصرت الدوله در انگلیس می‌فرستد که متن آن چنین است.

تلگراف لرد داربی سفیر انگلیس در پاریس به لرد کرزن وزیر امور خارجه

«تاریخ وصول ۲۱ مه ساعت ۱۰ بامداد»

شماره ۶۰۱ (قسمت اول) تلگرافی ۱۵۰/۳۴ ۱۹۹۱۴۹/۱۵۰

پاریس - ۲۰ مه ۱۹۲۰ ساعت ۱۰/۱۵ بعد از ظهر خیلی فوری

نصرت الدوله وزیر امور خارجه ایران در تلگرام از وثوق الدوله رئیس‌الوزرا ایران دریافت کرده است که مضمون آنها از این قرار است:

تلگراف اول به تاریخ ۱۷ مه - وقایع اخیر در قفقاز وضع خطرناکی را که از مدت‌ها قبل پیش‌بینی می‌شد به وجود آورده است. لشکریان بلشویک در سرتا سر مرزهای شمال ایران خاک ایران را تهدید می‌کنند و تبلیغات بلشویکی بخصوص در قفقاز شدت یافته است. دولت بلشویک (باکو) با همکاری ترک‌ها می‌خواهد با قوای ترک وارد شمال ایران بشوند و از آنجا به ارمنستان حمله کند. در این صورت آذربایجان به میدان جنگ تبدیل خواهد شد و عواقب وخیمی در سایر مناطق ایران و کردستان دربر خواهد داشت. عشاير در مرز آذربایجان به قوای ترک ملحق شده‌اند و قره‌باغ، باکو و بخصوص نجوان تحت تسلط افسران ترک درآمده. ترک‌ها با تاتارها هم‌زرم شده و قصد دارند ارمنی‌ها را نابود کنند و حتی آذربایجان ایران را تسخیر نمایند. واضح است که افراد نظامی ایران نمی‌توانند از عهده مقابله با این وضع خطرناک برآیند. اقدامات عاجل باید بدون فوت وقت به عمل آید در غیر این صورت بلوا و آشوب سراسر کشور را غرا خواهد گرفت و مخالفان سیاست ایران و انگلیس قدرت خواهند یافت و دولت دیگر کاری نخواهد توانست انجام دهد. روش خصوصت آمیز تیپ تراز و فرمانده آن مزید علت شده است لذا لازم می‌دانم که:

۱ - تحت فرماندهی افسران انگلیس یک واحد بزرگ از افراد ژاندارمری را به

آذربایجان اعزام دارم.

۲- بودجه کافی در اختیار حاکم آذربایجان بگذارم تا در محل عده‌ای را برای خدمت در قشون استخدام کند.^(۱)

۳- نیروهای نظامی انگلستان در ایران که حضور آنها را بشوینکها بهانه‌ای برای حمله کردن به ایران قرار دادند باید به حد کافی تقویت شوند تا بتوان در موقع لزوم از آنها استفاده کرد.

نظام‌السلطنه در سال ۱۳۱۷ ه.ق به جای حسنعلی خان امیر نظام گروسی به پیشکاری محمدعلی میرزا و لیعهد و حکومت آذربایجان مأمور گردید و در تمام مسافت اول مظفرالدین شاه به فرنگستان که محمدعلی میرزا به نیابت سلطنت در تهران اقامت داشت آذربایجان به استقلال تحت اداره و حکومت نظام‌السلطنه بود. همچنین در سفرهای بعد شاه به اروپا در دوره‌ی سوم مظفرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۳۲۳ ه.ق موقعی که باز محمدعلی میرزا به نیابت سلطنت در تهران به جای پدر خود اقامت داشت و نظام‌السلطنه در تبریز حکمت می‌کرد واقعه قتل جعفر آقا شکاک اتفاق افتاد.^(۲)



نظام‌السلطنه پیشکار آذربایجان

۱- استناد وزارت امور خارجه انگلستان سالنامه دنیا شماره ۲۴ سال ۱۳۴۷ ص ۸۰

۲- شرح رجال ایران، جلد یک؛ مهدی یامدادر

ایل شکاک

یکی از مسایلی که در دوره‌ی سلسله قاجار در آذربایجان روی داد طغیانگری سران طایفه شکاک بود، محل سکونت و زندگی ایل شکاک، ناحیه‌ای از استان آذربایجان غربی است که در غرب شهرستان‌های ارومیه و سلماس واقع شده که از جانب غرب محدود است به مرز کشور ایران با ترکیه و از شمال به محل سکونت عشاير گرد در محدوده‌ی شهرستان خوی و از جنوب به محل سکونت ایل هرکی در غرب شهرستان ارومیه و از مشرق به مناطق آذری‌نشین شهرستان‌های ارومیه و سلماس. در دوره‌ی قاجار محل سکونت این طایفه قلعه چهریق بود. سابقه سکونت اکراد در منطقه به قبیل اسلام می‌رسد. کلمه شکاک از دو قسمت «شہ و کاک» تشکیل شده که شه یعنی بزرگ و کاک به معنای برادر، در زبان کردی سورانی است و این عنوان را اکراد سورانی به ایل داده‌اند. زیان مردم واپسیه به ایل شکاک گردی کرمانچی بادینانی است که جزو یکی از چهار شعبه زیان کردی «کرمانچی، گوران، لر، کلهر» می‌باشد مردم این ایل مسلمان و شافعی مذهبند و به خوبی از دستورات دین می‌بین اسلام پیروی می‌کنند.^(۱)

محمد‌آقا پدر جعفر‌آقا شکاک در زمان حکومت مظفرالدین شاه قاجار بعد از مرگ پدرش علی‌خان به ریاست ایل انتخاب شد. پدرش علی‌خان زمانی که رئیس ایل بود از طرف ناصرالدین شاه به تهران دعوت شده و در آنجا زندانی شد. همزمان با این مسئله بیماری وبا در تهران شیوع پیداکرده و شاه به خاطر این بیماری به یکی از شهرستان‌ها سفر می‌نماید. در اثر این بیماری علاوه بر شهر عده‌ای نیز در زندان جان خود را از دست دادند، در این حال آشفته علی‌خان از فرصت به وجود آمده استفاده نموده از زندان فرار می‌کند و در عرض دوازده روز با اسب خودش را به چهریق می‌رساند، اما بعد از طرف ناصرالدین شاه مورد عفو قرار گرفته و شبل ایلخانی به او اعطاء شد. هنگامی که مظفرالدین شاه به عنوان ولی‌عهد در تبریز حضور داشت. میان او و علی‌خان تیرکی افتاد و مظفرالدین میرزا به همین خاطر علی‌خان را به همراه دو پسرش محمد‌آقا و تمرخان به تبریز دعوت کرده هر سه را به زندان انداخت، در این زمان شیخ عبید‌الله شمزدنبانی از سمت ناحیه عراق به مرزهای ایران تجاوز

کرد (۱۲۹۷ ه.ق) و در محل شیخ تپه امروزی ارومیه اردوزد، دولت برای بیرون راندن او از مزهای کشور از ایل شکاک استفاده نموده و به علی خان رئیس ایل پیشنهاد کرد که اگر بتواند آنها را به عقب براند از زندان آزاد خواهند شد.

به همین منظور پسران علی خان را از زندان آزاد کرده و خود او را در زندان به عنوان گروگان نگاه داشتند تا پسرانش به وعده دولت عمل نمایند. در این پیش آمد پسران علی خان قوا جمع کرده و برای مقابله با شیخ عبیدالله شمز عازم منطقه شدند. ولی از آنجا که شیخ عبیدالله به علی خان احترام قائل بود از جنگ پرهیز کرده عقب می نشیند، اما دولت قاجار که عهد بسته بود که در صورت عقب نشینی شیخ عبیدالله شمز علی خان را آزاد نماید، به وعده خود عمل نکرده و علی خان در زندان درگذشت و صد نفر از سران ایل شکاک جسد او را از زندان تبریز آورده و در قبرستان چهريق دفن کردند.

بعد از مرگ علی خان پسرش محمدآقا رئیس ایل شده خاندان قاجار را قاتل پدرش می دانست، به همین خاطر بارها با سپاه قاجار درافتاد و همیشه مورد عداوت مظفرالدین شاه بود، او از جانب باب عالی «استانبول از شهرهای ترکیه» دعوت شد و در آنجا لقب پاشایی گرفت (مقام استانداری) و در آخر عمر به علت درگیری با فرزندش جعفرآقا که با او میانه خوبی نداشت به روستای سیاوان در سه کیلومتری شمال غرب روستای چهريق به حالت قهرکنان و کناره گیری از ریاست ایل شکاک اقامت گزید و در سال ۱۳۱۸ ه.ق درگذشت.^(۱)

جعفرآقا شکاک

جعفرآقا شکاک پسر محمدآقا و نوه علی خان شکاک بعد از فوت پدرش محمدآقا ریاست ایل را بر عهده داشت و در سال ۱۸۸۹ میلادی همراه عبدالرزاقد بدرخان و سیدطه شمز دینانی نوه شیخ عبیدالله توسط نیکلای دوم تزار روسیه به این کشور دعوت شد.

در سال ۱۲۸۴ شمسی ۱۲۲۳ ه.ق هنگامی که مظفرالدین شاه در اروپا به سر می برد و محمدعلی میرزا در تهران عنوان نائب السلطنه‌گی می داشت، در تبریز اتفاقی رخ داد که از ارج دلت در نزد مردم بسیار کاست. در این زمان پیشکار آذربایجان پس از رفتن ولیعهد

محمدعلی میرزا از تبریز، نظامالسلطنه بود که به آذربایجان آمد. همان طورکه در صفحات قبل اشاره شد، نظامالسلطنه جعفرآقا شکاک را به تبریز دعوت نمود. جعفرآقا نیز با هفت تن از برگزیدگان و کسان خود از جمله «میرزا، دایی، جعفرآقا، حاجی علی میرکان، چاچو، میرزا اسد و مصلفی، سدک و آقای مصلفی» بعد از این که اینها به تبریز آمدند نظامالسلطنه با مهریانی با اینها رفتار نمود. چون در این زمان خبرهای رسیده از منطقه قفقاز که جنگ ارمنی و مسلمان بود و بیم آشوب تبریز می‌رفت، نظامالسلطنه چند روزی نگهداری کوی ارمنستان شهر را به جعفرآقا و همراهانش سپرد تا اگر در آن قسمت از شهر آشوبی رخ داد جلوی مردم را بگیرد.

تا چندی آنان در شهر بودند و همچنان با تفنگ و لباس کردی به گشتزنی می‌پرداختند و چون از کوی و برزن می‌گذشتند مردم به تماشای آنها می‌ایستادند. ولی یک روز آواز افتاد که جعفرآقا را کشته‌اند و کسان او شلیک کنن گریخته و چندکسی را در سر راه خود با تیرزده‌اند و در پی مستله در شهر جنب و جوش پدید آمد.^(۱)

ساجرا بدین صورت بود که محمدعلی میرزا از تهران با تلگراف دستور به نظامالسلطنه فرستاد که جعفرآقا برادر اسماعیل سمتیکو را بکشند و او چنین نقشه ریخته بود که محمدحسین خان ضرغام (سردار



جهفرآقا شکاک

عشایر) را که از سرکردگان سواران قره‌داغ (ارسیاران) بود به سرای خود خوانده و نیز به چند تنی از فراشان و دیگران تشنگ و تپانچه داده و در زیر زمین‌های سرای آماده گردانید و پس از آن جعفرآقا را به آنجا خوانده.

جعفرآقا بدون آن که بدگمان باشد با همراهان خود به آنجا رفته و اطرافیانش را در حیاط گذارد و خود برای دیدن نظام‌السلطنه از پله‌ها بالا رفته، فراشان او را به اطاق کوچکی راه نموده ولی همین که نشسته ضرغام (سردار عشایر) تفنگی از روزنه او را نشانه گردانیده تیری شلیک می‌کند که پس از چند لحظه جعفرآقا جسته و افتاده و جان سپرده.



ضرغام (سردار عشایر)

همراهان او در پایین همین که صدای شلیک تیر را شنیده‌اند موضوع را فهمیده و شلیک‌کنان از پله‌ها بالا رفته‌اند. فراشان گریخته و آنان خود را به سرگشته جعفرآقا رسانیده چون او را بین جان یافته‌اند نایستاده به اندیشه‌ی رهایی خود افتاده پنجه‌های را باز نموده و از آنجا یکایک بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده‌اند و از آنجا نیز خود را به کوچه رسانیده و شلیک‌کنان راه افتاده‌اند و به هر کسی رسیده‌اند زده و از شهر بیرون رفته‌اند. افراد نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته‌اند که دو تن از ایشان را بزنند، یکی را در حیاط و دیگری را هنگام

خزیدن به پشت بام و دیگران جان به در برده بودند.^(۱)

راجع به کشته شدن جعفرآقا شکاک نقل قول زیر از آقای هما فرقه‌خانی نو

محمد باقر سلطان که پدر بزرگش از یاران امیر ارشد (سام خان) و ضرغام (سردار عشاير) بوده و در موقع کشتن جعفر آقا کنار سردار عشاير حضور داشته و او را در این کار کمک نموده است، ماجراهی کشته شدن جعفر آقا را از زیان پدر بزرگش چنین نقل می‌کند: قبل از انجام این کار «کشتن جعفر آقا» نقشه‌ای با حضور نظام‌السلطنه، ضرغام (سردار عشاير)، من و عده‌ای از فراشان طرح ریزی شد، موقعی که جعفر آقا با همراهانش به دعوت نظام‌السلطنه به عمارت دولتی وارد شدند فراشان اسلحه جعفر آقا را گرفته و او را به اتاقی که قبلاً برای این کار انتخاب شده بود راهنمایی کرد، سپس برایش چای آوردند و بقیه افراد او را به اتاق زیرزمین عمارت راهنمایی نمودند، به جز یک نفر از آنان که کنار من پشت در اتاقی که جعفر آقا در آن نشسته و مشغول خوردن چای بود ایستاده بودیم. در این هنگام ضرغام که طبق نقشه قبلی از روزنه‌ای جعفر آقا را هدف قرار گرفته بود، تیری به سوی او شلیک کرد، جعفر آقا آنی افتاد و در همان حال با لهجه کردی اسلحه‌اش را خواست اما ضرغام فرصت نداده تیری دیگر به او زد، یکی از همراهان او که کنار من پشت در ایستاده بود در اولین شلیک خواست به کمک جعفر آقا بستابد که من نیز تیری به او زدم که به زمین افتاد خواست بلند شود که پایش را کشیده و تیری دیگر در بدنش خالی کردم که دردم افتاد. به صدای تیراندازی ما آنها بی که در زیرزمین بودند سراسیمه از اتاق زیرزمین بیرون ریخته و با فراشان که طبق نقشه قبلی آماده بودند درگیر شدند که از هر دو طرف عده‌ای کشته شدند، به جز دو نفر از آنان که وارد یکی از اتاق‌های عمارت شده با دشنه قسمتی از دیوار اتاق را سوراخ کرده و به کمک شال دور کمرشان خود را به پشت بام رسانده و از آنجا وارد باغ پشت غمارت شده فرار نمودند، آن دو پس از فرار خود را به یک مقاوم سبزی‌فروشی در یکه‌دکان‌ها (نام محله‌ای در شمال تبریز) رسانده پس از سیر کردن شکم خود آنها را به زور اسلحه غارت کرده و به سوی اروانق فرار نمودند. پس از فرار آنها ما با عده‌ای سوار به فرماندهی امیر ارشد (سام خان) برادر سردار عشاير، برای پیدا کردن آنها حرکت نمودیم و در نزدیکی سنیق قهوه (قهقهه‌خانه شکسته) مخفیگاه آنها را در میان کوه که پشت سنگ‌های آن سنگر گرفته بودند پیدا کرده و شروع به تیراندازی نمودیم، که متقابلاً آنها نیز به طرف ما شلیک کردند، پس از مدتی که از درگیری می‌گذشت یکی از آنها تیر خورده زخمی شد و از آنجا که هوا رو به تاریکی می‌رفت به کمک



جعفرآقا شکاک با نیروهایش در تبریز قبیل از کشته شدن با دو نفر دیگر از اتباع روسی نشسته از راست دو تن اتباع روسی، وسط جعفرآقا شکاک سمت چپ او ذکریا تاجریاشی روس می‌باشد این عکس در آن زمان در تبریز گرفته شده است

دوست دیگرش از تاریکی هوا استفاده نموده خود را به کنار اسب‌های ما که در قسمتی از دامنه کوه گذاشته بودیم رسانده و پس از کشتن نگهبان اسب‌ها از آنجا متواری شده بودند.^(۱) مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خود خاطرات و خطرات می‌نویسد: نظامالسلطنه برای تأمین دادن جعفر آقا شکاک قرآنی مُهر کرد و نزد آنها فرستاد و جعفرآقا به عنوان گروگان و مهمان به تبریز آمد و پس از چندی به خدوعه در مجلس مهمانی نظامالسلطنه کشته شد و هفت نفر از کارمندان حکومتی نیز در آن واقعه به دست کسان جعفرآقا کشته شدند و خود نظامالسلطنه در اطاق مجاور داده بود چالی کنده بودند که در موقع حمله به جعفرآقا برای حفظ خود در آن پنهان شود.^(۲)

بعد از کشته شدن جعفرآقا او را با دو تن از دوستانش در عالی‌قاپو (استانداری کنونی) به طور سرنگون آویزان نمودند و مردم پس از دیدن این صحنه به پایان کار می‌اندیشیدند که

۱- نقل قول: همافر قره‌خانی نوه محمد باقر سلطان از طایفه قراخانلو

۲- خاطرات و خطرات: مهدی قلی خان هدایت مخبرالسلطنه

دولت با این همه ناتوانی مایه ریخته شدن خون هزاران بی‌گناه خواهد گردید. چرا که از آن پس کردها به خونخواهی سر برآورده به تاخت و تاز خواهند پرداخت.^(۱)

اسماعیل سمیتکو

اسماعیل سمیتکو فرزند دیگر محمد آقا بعد از مرگ برادرش جعفر آقا در تبریز، ریاست ایل شکاک را بر عهده داشت سمیتکو مخفف اسماعیل است و این نامیست که برای او گذاره‌اند وی دارای نشان شوالیه دولگرانه بود. او مانند اجدادش چهریق را محل سکونت خود قرارداده و برای خود عمارتی یا سنتگ‌های سفید و سیاه ساخت و جزء مقتدرترین فرد ایل شکاک بود و ظهور او مصادف است با اواخر حکومت قاجار و او ایل حکومت پهلوی در سال ۱۲۹۸ شمسی.^(۲)

اسماعیل سمیتکو سال‌ها زحمات و خسارات جانی و مالی فراوانی به کشور وارد آورد، او در مدت یاغیگری خود با دول همسایه و غیر همسایه مانند «روس، انگلیس، ترکیه، آلمان» ارتباط نزدیک برقرار کرده و آنها هر یک به نوعی خود او را تقویت می‌کردند.^(۳)

مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان در آن سال‌ها راجع به سمیتکو می‌نویسد: زمانی که نظام‌السلطنه قرآن فرستاد و جعفر آقا را به تبریز دعوت کرده او را به خدعا کشت، بعد از آن قرآن را نزد عبدالمجید برداشت و در نتیجه فتنه‌ی شیخ عبیدالله پیش آمد از آن وقت شکاک در صداقت اولیای امور شک داشته و هیچ وقت در خدمت صمیمی نشدند. قطور را که در کمیسیون سرحدی به ایران واگذار کرده بودند و در کنگره برلن تصدیق شده بود دولت عثمانی قبول نداشت و اسماعیل آقا در این میان به تذبذب می‌گذراند دولت ترکیه جدید و حکومت باکو هر کدام به سیاسی از او تقویت می‌کردند و او به همه اظهار صداقت می‌کرد و دروغ می‌گفت با انگلیس هم رابطه داشت سیده وزیر مشاور او برای کنسول انگلیس در تبریز گونی گونی توتون می‌فرستاد.

۱- تاریخ هیجده ساله آذربایجان: احمد کسری

۲- اسماعیل سمیتکو: احمد شریفی

۳- شورش‌های گردان مکری در دوران سلطنت دودمان پهلوی: احمد شریفی

شراحت‌های سمتیکو

در این زمان اسماعیل سمتیکو از راهزنی و قتل و غارت قدم بالاتر گذارد به خیال استیلا بر شهرهای اطراف و کسب قدرت افتاده بود. چراکه تسلیحاتی که ترک‌های عثمانی و



نقشه ایران در سال ۱۲۹۳ شمسی

قسمت سایه‌دار داخل نقشه مناطقی را نشان می‌دهد که در سال ۱۲۹۳ شمسی یعنی در اثنای جنگ اول جهانی تابع نفوذ دولت مرکزی نبودند و به شکل نیمه مستقل از طرف سرحدداران و یا روسای عشاير و حکام محلی اداره می‌شدند. ترسیم نقشه: سرلشکر حسن ارفع

آلمانی‌ها در اختیار او گذارده بودند نقشه‌های او را در راه رسیدن به هدفش آسان‌تر می‌نمود، «ترک‌های عثمانی چهار توب مسلسل و دو توب صحرائی و هشت‌تصد نفر قرار سریاز و صاحب منصب تحصیل کرده در المان در اختیار او گذارده بودند» سمیتکو مرکز حکومت خود را دژ چهريق قرار داده و آنجا را به دست معماران و بنیانی که از شهرهای مجاور آورده بود روز به روز آبادتر و معمورتر می‌ساخت و در آنجا قصور و باغات عالی برای خود ایجاد کرده بود.

قتل مارشیمون به دست سمیتکو

یکی از کارهای سمیتکو به قتل رساندن پیشوای ارامنه مارشیمون بود، زمانی که روس‌ها وارد آذربایجان شدند سمیتکو نیز به آنها گرایید و بعد به عثمانی‌ها پیوست و موقعی که روس‌ها از ایران رفتند سمیتکو از آنها اسلحه و مهمات گرفته و قوای خود را تجهیز و تقویت نمود. در این میان ارامنه نیز بیکار ننشسته و کوشیدند که به پشتیبانی بیگانگان یک نیروی جداگانه و یا به عبارتی کشوری، در برابر دولت ایران پدید آوردند چون شماره خود را کم می‌دیدند بر آن شدند تا اکراد را نیز هم دست گردانند و برای گفتگو در این زمینه سمیتکو را بهتر می‌دانستند.



مارشیمون پیشوای ارامنه

پس از این پیشنهاد و عملی شدن نقشه آنها ارومیه به دست اینان افتاد و بعد از این مارشیمون پیشوای ارامنه ۲۵ اسفند ۱۲۹۶ شمسی برابر با جمادی‌الاول ۱۳۳۶ ه.ق آهنگ سلامس کرد. و رفت تا آنجا را نیز به فرمان خود درآورد. و با سمیتکو دیدار کند و او را به سوی ارامنه کشد، به همین خاطر دسته‌ای از پیاده و سوار نیز قورخانه و توب به همراه خود می‌برد. او به راحتی توانست آنجا را هم به دست خود بگیرد و خود در روستای خسروآباد نشیمن نموده و در آنجا

فرمانروایی و کارگزاری پرداخت.

از آنجاکه مارشیمون در اندیشه فریقتن سمیتکو بود به همین خاطر به او پیام فرستاد که در جایی همدیگر را ملاقات نموده و گفتگو نمایند به همین جهت پیغام فرستاد تا در کهنه شهر همدیگر را ملاقات کنند. به دنبال این قضیه مارشیمون به همراه صد و چهل نفر از سوارها و پیاده نظامیش با تشریفات کامل به کهنه شهر رسید. و از آن سوی سمیتکو نیز با چند تن از سواران برگزیده آمده ولی سپرده بود که دسته‌ای هم پشت سر بیايند. هردو نشسته و گفتگو می‌نمایند در حین گفتگو مارشیمون به سخن پرداخت. این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می‌شد میهن ما بوده ولی جدایی در کیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته. اکنون می‌باید همدست شویم و این سرزمین را خود به دست گیریم و باهم زندگی کنیم. ما سپاه بسیج کرده‌ایم ولی سوارنداریم اگر شما با مایا شید سواره‌های بسیاری خواهیم داشت، آن وقت می‌توانیم به سرتبریز رفته و آنجا را تصرف کنیم.



جمعی از نیروهای اکراد مقابل یک عمارت

در این میان سواران شکاک رسیده و پشت بام‌ها را گرفته بوده‌اند. مارشیمون چون سخن خود به پایان می‌رساند و سمیتکو به او توبید همدستی می‌دهد بر می‌خیزد که برود و سمیتکو

با چهره‌ی خندان او را بدرقه می‌کند. اتفاقی که نشسته بوده‌اند پنجره آن با در حیاط رویرو
می‌بوده و کالسکه مارشیمون را که جلو در نگهداشته بوده‌اند از اطاق دیده می‌شده،
مارشیمون چون از در بیرون شده و به جلو کالسکه می‌رسد و می‌خواهد که پا بر رکاب گذارد
ناگهان بانک تفنگ سمیتکو برخاسته و گلوله از پشت مارشیمون می‌خورد و او می‌افتد. و در
آن لحظه نیروهای سمیتکو از پشت بام‌ها یک باره شلیک می‌کند و اکثر نیروهای مارشیمون
کشته می‌شوند. سمیتکو با این عمل باعث به وجود آمدن یک سلسله حوادث می‌شود که
خون ناتح مردم سلماس و شهر ارومیه ریخته می‌شود و خانه و کاشانه‌ی آنها به خاک و خون
کشیده می‌گردد.^(۱)

بعد از وقوع این واقعیات دولت به مقام دفع فساد ارامنه برآمده بر حسب تلگراف حاجی
محتشم‌السلطنه که ایالت مرکز با او بود از جانب مرند و خوی آنچه را که می‌توانست از سرباز
خوی و فوج مرند چریک و غیره جماعتی فراهم آورده، به سلماس بر منت و از آن طرف هم
سردار ارشد (سام‌خان) قراجه‌داغی از سمت تسوج با چهارصد سوار و سواران موسی‌خان و
شجاع نظام از طرف مرند با دوهزار نیرو آنها را به انزاب اعزام کردند و در آلماسرا موضع
گرفتند و نیرویی هم در شرفخانه گرد آمد.

از چهرگان تا شرفخانه سنگربندی شد وقتی جیلوها از ارومیه رسیدند در ۲۹ فروردین
۱۲۹۷ شمسی به دیلمقان حمله کردند نیرویی از خوی و انزاب که در حدود دو هزار نفر بودند
در دیلمقان با جیلوها (آسوری) درافتند و آن روز تاشب در مقابل جیلوها پایداری شد اما
چون نیروهای آنان زیاد بود نیروهای اعزامی شکست خورد. و دیلمقان توسط جیلوها
(آسوری) به خاک و خون کشیده شد.

طوابیف جلو

طایفه جلو که خانوار زیاد از عشاير مسیحی مذهب و از نصارای قدیم بوده و سال‌ها با
ریاست خلیفه مارشیمون در ناحیه جوله مرک خاک ترک سکونت داشتند. عثمانی‌ها در اوایل
دخول به جنگ بین‌المللی به ملاحظه مذهب از آنها ظنین شده و قشون فرستاده آنها را از

خاک خود طرد نموده بودند. روس‌ها جماعت مزبور را بر علیه ترک‌ها به خاک ایران دعوت و آن همه جمعیت را به ناحیه شاهپور و رضائیه متفرق و سکنا دادند و این مسئله باعث تولید زحمت زیاد به اهالی شد.^(۱)

احمد کسری در تاریخ هیجده ساله آذربایجان می‌نویسد: سمتیکو این زمان برای کردستان جداسری (استقلال) می‌خواست و در این آرزو بود که به آمادگی‌ها می‌پرداخت. یکی از تخم‌های آشوب و زیانکار یکه اروپائیان در شرق افشاره‌اند این آرزوی جدا سری است. کارکنان آنان سال‌ها گردیده و به میان گردان و ارمنیان و ترکمانان و آسوریان و بختیار و دیگران رفته و این تخم را در دلهای آنان کاشته‌اند.

گردان نیز از سال‌ها چنین سخن را شنیده و هوسى از آنان این آرزوی خام را دنبال کرده و گاهی نیز کتاب‌ها یا گفتارهایی نوشته بودند. کنون سمتیکو آن آرزو را به کار بستن می‌خواست و به پیروی از آزادیخواهان عثمانی که (ژن ترک) پدید آورده و آن کارها را کرده بودند به پدید آوردن دسته‌ای به نام (ژن کرد) می‌کوشیدند.^(۲)

این سخن اگر هم دلیل نداشت باید بدخواهی و کینه‌توزی که از میسیونرهای آمریکایی دیده شده بود سازگار می‌آمد. کسانی بسیاری این را می‌پذیرفتند و چنین می‌گفتند: (آمریکاییان چون با دست آسوریان کاری از پیش نبردند، می‌خواهند با دست گردان کاری از پیش برنند. هر چه هست این آرزو را دیگران به دل سمتیکو انداخته بودند و هم آنان دلش دادند و دلیرش گردانیدند. در این میان چون عثمانیان از ایران می‌رفتند یک دسته از سپاهیان و توپچیان آنان که به چند صد نفر می‌رسیدند به کشور خود نرفتند و با تفنگ‌ها و توپ‌های خود آهنگ چهريق کردند و زیردستی سمتیکو را پذیرفتند. این پیش آمد دلیری او را چند برابر گردانید و بدین‌سان خود را آماده دید بیرق نافرمانی افراد است. یکی از همدستان او در این کار سیدطه نوه شیخ عبیدالله بود که خاندانشان در کردستان به نام و خود سیدطه یک مرد کوشما و کاری بود).^(۳)

۱- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

۲- تاریخ جنایات ارامنه و سمتیکو: میرزا ابوالقاسم امین الشرع خوبی

۳- رضائیه سرزمین زرتشت: علی دهقان

اوپساع کشور در اوخر جنگ اول جهانی

در اوخر سال ۱۲۹۷ شمسی که جنگ اول جهانی خاتمه یافته و نیروهای اشغالگر کشور را ترک کرده بود، وثوق‌الدوله نخست وزیر وقت به نکر سر و سامان دادن به وضع ایالات و ولایات افتاده بود. وثوق‌الدوله امنیت کشور را مدنظر خود قرار داده پس از دستگیری نایب حسین کاشانی و پسرش ماشاء الله‌خان و به دارکشیدن آنان در میدان توپخانه، به هر کدام از ایالات والی مقدری فرستاد تا امنیت را برقرار نمایند. جهت آذربایجان نیز سپهبدار تنکابنی (سپهسالار) را نامزد استانداری نمود. سپهبدار اوایل سال ۱۲۹۸ شمسی به تبریز وارد شد. در

این زمان سردار فاتح به فرمانداری ارومیه منصوب و وارد این شهر پرآشوب شد. اما مردم ارومیه از او دل خوشی نداشتند زیرا زمانی که او در سال ۱۲۹۷ به حکومت ارومیه منصوب شد همکار حاجی صمدخان شجاع‌الدوله بود که پس از برافتادن وی به دست دموکرات‌ها از تبریز تبعید گردید. در هر حال سردار فاتح در این زمان جهت جلوگیری از تعدیات اکراد که این موقع علني شده بود شخصاً به چهریق محل سکونت سمیتکو رهسپار گردید تا با مذاکره وی را رام



سردار فاتح

کرده جلوی تعدی اکراد را بگیرد ولی این عمل موجب تجزی سمتیکو و اکراد گردید.^(۱) قبل از آمدن سپهبدار تنکابنی والی جدید آذربایجان به این استان امور حکومتی به دست مکرم‌الملک نائب‌الایاله بود وی به فکر از بین بردن سمتیکو افتاد چون قوای کافی نداشت که با وی مقابله نماید لذا از راه دیگری وارد شد. کسری در این باره چنین می‌نویسد: مکرم‌الملک (نائب‌الایاله) چون سپاهی که بر سرگردان فرستد در دسترس نداشت ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن این که بمبی برای اسماعیل آقا سمتیکو فرستد و او را نابود

گرداند. چون در سال ۱۲۸۷ شمسی در هنگام جنگ‌های تبریز حیدر عمماوغلى و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام این چاره را اندیشیده و جعیه‌ای به نام «امانت» از پشت برایش فرستاده و او را کشته بودند، مکرم‌الملک می‌خواست همان را با سمیتکو به آزمایش گذارد.

در این کار همسلگان و رازداران او از ارمینیان می‌بودند و بمب را اینان ساختند مکرم‌الملک آن را به خوی فرستاد. از آنجا چون مادرزن اسماعیل آقا در یکی از دیه‌های خوی می‌نشست به نام آن که جعیه شیرینی است و آن زن برای داماد و نوه‌اش فرستاده به چهريق نزد اسماعیل آقا فرستاد. لیکن سمیتکو هوشیارتر از شجاع نظام مرتدی بود و خود را رها گردانید.

از زیان او چنین
می‌گویند: چون جعیه را
آوردند پسرم به نام آن
که شیرینی است و
مادریزگش فرستاده
پافشارده بازکردن آن را
می‌خواست من به یاد
داستان شجاع نظام
افتاده بدگمان گردیدم و
هوشیار می‌بودم و چون
بر روی چمنی نشسته



نفر اول سمت راست علی آقا برادر سمیتکو می‌باشد که با بمب کشته شد

بودم گفتم همان جا بازش کنند. و همین که نخش را پاره کردند و انداز روشی از آن برجست من فرست نداده و با پایم زده آن را دورانداختم و پسرم را در آغوش گرفته به روی سبزه‌ها دراز کشیدم و در زمان آوای ترکیدن بمب در چند گام دورتر از ما برخاست. بدینسان سمیتکو از مرگ ره‌گردید. ولی بمب در جایی که برادر او علی آقا و چند تن دیگر را از گردان نابود گردانید و این بهانه دیگری به دست سمیتکو داد.^(۱)

این پیش آمد در اردیبهشت ماه ۱۲۹۸ خورشیدی شعبان ۱۳۳۷ ه.ق بود سمتیکو پس از این سنگدلی بیشتر گردانیده و گردن به آشوب و تاخت و تاراج افزودند. کینه مکرم الملک را از مردم می جستند. شهر خوی در سایه استواری خود و دلبری مردمش ایمن می بود. لیکن برای ارمیه و لکستان بیم سخت می رفت. مکرم الملک به چنان کار بی با کانه ای پرداخته و به جای کشنده بیادگر به خشم و کینه او افزوده بود و اکنون نمی دانست چه چاره کند. فرستادن بمب را به گردن نمی گرفت و از آن بیزاری نشان می داد لیکن از این چه سودی توانستی برد.^(۱)

والی گری ضیاالدوله در ارومیه

در اوایل سال ۱۲۹۸ شمسی سپهدار تنکابنی والی جدید آذربایجان وارد تبریز شد. سپهدار ضیاالدوله را با خود جهت حکومت ارومیه آورده بود. ضیاالدوله بلافضلله به سمت ارومیه حرکت کرده امور حکومتی آنجا را از نردار فاتح تحویل گرفت، قوایی که ضیاالدوله با خود به ارومیه برد بالغ بر دویست نفر سریاز مراگه ای و یک تیر توب بود. اگر چه این نیرو بسیار کم بود و در مقابل اکراد ناچیز بود ولی از آنجا که ضیاالدوله مرد غیرتمند و کاردانی بود به مراقبت از شهر پرداخت، در این موقع آشوبی در شهر پدید آمد که موجب نگرانی مردم شد و آن این که دکتر پاکارد آمریکایی از چندی پیش به ارومیه بازگشته و در همان عمارت آمریکاییان جا گرفته و با زماندگان ارامنه را که اطراف پیدا شده بودند در شهر گرد می آورد و در آن عمارت نشیمن داده نگهداری می کند.

مسلمانان با آن که از ارامنه گزند دیده بودند به اینان نپرداخته آزاری نمی رسانیدند و سردار فاتح نیز در حکمرانی خود پرستاری بسیاری به آنها می نمود. با این حال ارامنه دل پاک نکرده و در پی بدخواهی بودند چنان که دکتر پاکارد سران گردها را به پیش خود می خواند و به آنان پذیرایی و مهریانی بسیار می نمود و پول ها به آنان می بخشید و بدینسان گردن را به سوی ارامنه گرایانیده با مسلمانان دشمن و بدخواه می گردانید.

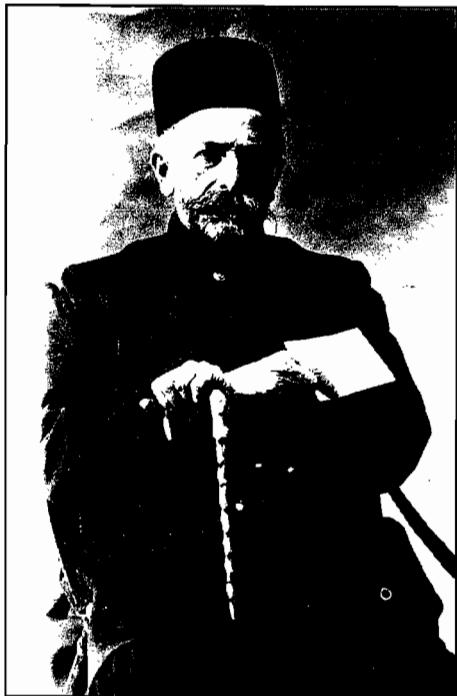
نقشه سمتیکو برای رو بودن حاکم ارومیه

در همان روزهای اول ورود ضیاالدوله به ارومیه اسماعیل سمتیکو برای این که قدرت خود را به والی جدید آذربایجان سپهبدار اعظم نشان دهد و او را مرعوب کند، نقشه دستگیری حاکم جدید ارومیه را طرح نموده بدین منظور در حدود شصت نفر از اکراد شجاع را محروم‌انه به ارومیه فرستاد و آنها بدون این که کسی ملتافت شود اطراف اداره حکومتی را اشغال نموده مخصوصاً از تکیه معروف به (مقبره) ارومیه که مشرف به اداره حکومتی و متزل حکمران بود مکرراً بنای تیراندازی و تعریض به اداره حکومتی را گذاشتند. در این موقع ضیاالدوله خود را نباخته با قوای کمی که داشت به دفاع پرداخت وقتی جنگ اکراد با سربازان در اطراف اداره حکومتی آغاز شد و اهالی ارومیه از هجوم اکراد و دفاع شجاعانه حاکم مطلع شدند فوراً آنها بیان که اسلحه داشتند به کمک سربازان دولتی شتافتند. در مدت کوتاهی اکراد را از جاهایی که اشغال نموده بودند بیرون کرده از شهر خارج نمودند.

۲۷ شعبان ۱۳۳۷ ه.ق اهالی ارومیه چون این تجاوزات و غوغای آخری را تحریک دکتر پاکارد تصور می‌نمودند و پول دادن دکتر پاکارد نیز تأثیرات عمیقی در دل‌ها بخشیده بود عده‌ای از تفنگچیان، پس از بیرون کردن اکراد بدون اطلاع حکومت به عمارت آمریکاییان هجوم آورده درب را شکسته به صحن عمارت آنجا وارد گردیده و به مردان و زنانی که آنجا حضور داشتند حمله نموده و به قتل و غارت پرداختند.

خود دکتر پاکارد به دست چند نفر از اهالی شهر خلاص شده به اداره حکومتی پناه می‌برد. ضیاالدوله وقتی از موضوع مستحضر می‌شود که کار از کارگذشته بوده و در حدود شصت نفر مسیحی به دست تفنگچیان مسلمانان کشته شده بود بقیه آنان را به اداره حکومتی می‌آورند و در آنجا به نگهداری آنها می‌پردازند و به وسیله دکتر پاکارد و سایرین به معالجه مجرموین می‌پردازند ارامنه مدتی در اداره حکومتی بودند و به خرج حاکم امرار معاش می‌کردند تا سپهسالار از تبریز دستور داد که آنها را از ارومیه خارج و به تبریز برسند و برای این کار سردار فاتح با یک نفر از آمریکاییان از تبریز به ارومیه آمدند.^(۱)

اقدام سپهدار تنگابنی



محمدولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم)

سپاهی آماده و سرو او کوبید به شیوه زمان خودکامگی به دلجویی از او برخاست و یک سیه کاری از او سرزد که کمتر مانندش توان پیدا کرد.

چگونگی آن که جهانگیر میرزا که یکی از سرdestگان مجاهدان و آزادی خواهان می بود و در سال ۱۲۸۷ ه.ق. در خوی به همدستی حیدر عمماوغلى و دیگران با گردن و هواداران خودکامگی جنگهای بسیاری کرده پس به همراه حیدر عمماوغلى به گیلان رفته و در شورش آنجا همدستی داشته و تا گشادن تهران همراهی نموده و این زمان در خوی می زیست و به بنیاد نهادن دستان و مانند اینها می پرداخت. چون کسانی از ملایان و دیگران از این کارهای او دلتانگ می بودند و پس فرصت می گشتند که کینه جویند این زمان فرستاده و چون بمب از خوی به چهاریق رفته بود چنین پراکنده که سازنده بمب و فرستنده آن

پس از ورود سپهدار به تبریز مردم خیال می کردند اسماعیل سمتیکو با بودن وی حساب کار خود را خواهد کرد و به یاغیگری و طغیان خود خاتمه خواهد داد. در آن زمان که وثوق الدوله نخست وزیر کشور در شهرستانها به حکومت دزدان و یاغیگری خارتگران خاتمه می داد مردم انتظار داشتند سپهدار نیز حساب اسماعیل سمتیکو را رسیدگی خواهد کرد ولی متاسفانه اولین عمل والی جدید عکس این بود. کسری در این باره می نویسد: از آنجا که سمتیکو ماجرای بمب را دستاویز ساخته گله از دولت می نمود و پیاپی می غرید. سپهدار به جای آن که

جز شاهزاده نبوده و این سخن را در چهريق به گوش سميتکو رسانيدند.^(۱)

سميتکو چون از جهانگير ميرزا رنجيده بود و همچنين از ميرهدايت پسر ميراسدالله که همان روزها با سواران وي جنگيده و کسانی را از آنان کشته بود دل پر از كينه می داشت روی هم رفته بودن چنین کسان جنگجو و جانفشناني را در آن نزديكى زيانكار خود می شناخت نام اين دو تن را به زبان آورده به گله و بدگويي از اينان پرداخته كينه جويي از ايشان را می طلبید.

همچنين می گويند سپهدار خود نيز از جهانگير ميرزا دلتنيگى می داشته از سفر گيلان رنجيدهگى در ميان می بوده از اين رو درخواست سميتکو را پذيرفته به مكرم الدوله (حاكم خوى) دستور می فرستد که در پيرامون پيش آمد بازجويي ها کند. مكرم الدوله کسانی را به خانه شاهزاده می فرستد و چون در خانه او بمبهايي دیده می شود که شاهزاده از شرفخانه آورده بوده همين را دليل گرفته با درخواست سميتکو او را با ميرهدايت دستگير می گردانند. محمد عليخان سرهنگ که از سرکردن قزاقخانه بود و از آنجا کناره جسته و به خوى آمده و ميهمان شاهزاده می بوده او نيز گرفتار می گردد.

مكرم الدوله هر سه را بند می کند گفتگو می شده که به تبريز فرستد تا در آنجا بازپرسی و رسيدگى شود. سميتکو پاشاري می کند که به چهريق به نزد وي فرستد که خود بازپرسى کند. و مكرم الدوله بي غير تانه به اين درخواست او تن می دهند و شبانه آنان را با سيزده تن سواران قره داغي سپردند که به نام تبريز به چهريق رسانند. ميرهدايت چنین می گفته من چگونگى را درياfته و به شاهزاده گفتم ما را به چهريق می فرستند بيا ايستادگى نموده نرويم ساده دلانه گفت حاكم قول داده که به تبريز فرستد. چون ما را بپرون آوردن و از راه جنوب شهر که هم به سلماس و هم به ارونق می رود روانه گردید گفتم چرا اين راه؟! گفتند از راه ارونق به تبريز خواهيم رفت در ميان راه من بار دیگر به شاهزاده گفتم ما را به چهريق می برند بيا بگريزيم باور نکرده پذيرفت و من ناگزير گردیده تنها گريختم و آنان را برند.

ميرهدايت چنان که جنگ آزموده و دليل می بود از هوش و زيركى بهره شاييان می داشت چون چگونگى را فهميده در نيمه راه در نزديكى دهی به نام (امام کند) سواران را فريپ داده

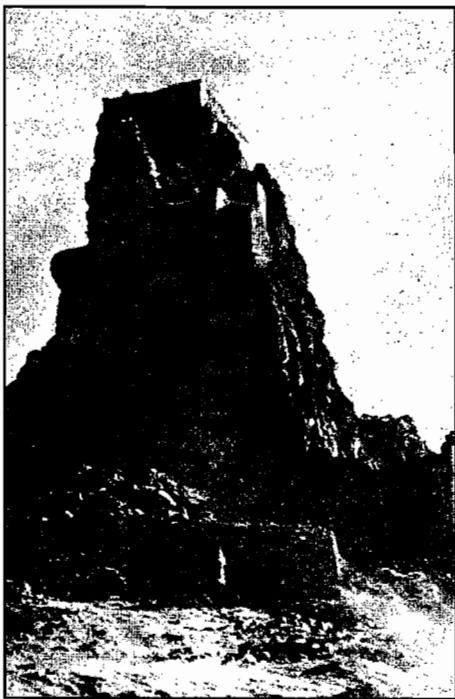
از دستشان بگریخت و از شکنجه و مرگ در دنا ک رها گردید. لیکن شاهزاده را با محمد علی خان به چهریق رسانیده به اسماعیل آقا سپردند که تا سه روز در بند مسی بودند و سپس با شکنجه‌هایی کشته گردیدند.

جهانگیر میرزا را می‌گویند لخت با تبر یا بالته چهار دست و پایش را جدا کردنده و سپس از پرتگاه بلندی که سمتی از قلعه چهریق بود از آن بلندی به دره‌اش انداختند سیزده تن سواره که ایتان را آورده بودند سمیتکو به عنوان آن که قره‌داغیند و کشنگان برادرش جعفر آقا می‌باشند آنان را نیز رها نکرده و دستور داد آنها را نیز از آن بالا به دره انداختند.^(۱)

ابوالقاسم امین الشرع خوبی در کتاب خود، تاریخ تهاجمات و جنایت ارامنه و اسماعیل سمیتکو راجع به این قضیه چنین می‌نویسد: اسماعیل آقا ناجیب حکم کرد تا قزاق‌ها

همراهان جهانگیر میرزا) و صاحب منصب را هم می‌گیرند و دو سه روز نگه داشته بعد از آن پس از شکنجه از بالای آن به پایین انداختند

(همراهان جهانگیر میرزا) حکم کرد که آن بیچاره‌ها را از قله کوهی بلند که مشرف بر چهریق بوده و هزار زرع بلکه بیشتر ارتفاع دارد در میان دره بیندازند. پس اولاً قزاق‌ها را یک به یک کت بسته آورده و از دم سنگ با چوبی بلند از پشت سر تکان داده پرت می‌نمایند و چون نوبت به شاهزاده می‌رسد هر چند الحاج می‌کند که اولاً تمامی مایملک مرا ضبط کرده و به جان من ببخشید زیرا که تقصیر من فقط همین قدر بوده که من نیز از جعبه فرستادن ثقه‌السلطان مطلع شدم و جعبه را مکرم‌الملک



از تبریز فرستاده بودند و انگهی اگر بر جان من نبخشید اقلام را با تیر تفنگ بکشید و از این کوه تیندازید. آن مغورو ظالم ستمکار ابدآ بر جوانی و ناکامی وی رحم نکرده حکم می‌کند تا وی را پرت می‌نمایند و جسدش در هوا متلاشی شده بر روی سنگ‌ها پارچه شده و باقی طعمه مرغان فضا و غصبان صحرا گردید.

از قواری که می‌گفتند پاره‌های بدنش بر سنگ‌هایی مانده بود به جز عقاب کسی را صمود بر آنجاها امکان نداشت. باری مدتی نمونه ابدان ایشان و لباسشان بر روی سنگ‌ها مانده تا عقاب‌های کوه آتھا را برچیدند بعد از این سمیتکو به سردار ماکوی اقبال‌السلطنه پیغام داده بود که پارسال شنیدم سردار دو نفر کرد را از کوه انداخته بود. اینک من عوض آن دو نفر ده نفر نظامی و یک نفر از خانواده سلطنت را با کمال ذلت و خواری بینداختم.^(۱)

زمانی که مردم ارومیه در روز ۲۷ شعبان ۱۳۳۷ ه.ق. اکراد را از ارومیه بیرون راندند و سپس به عمارت



مرتضی قلی خان اقبال‌السلطنه ماکوئی و عموزاده او حمدالله خان سلاطین بیات ماکو

آمریکاییان هجوم پرده و عده‌ای از ارامنه را کشته و دکتر پاکارد را از شهر بیرون نمودند، همزمان با آن جاده شوشه بین تبریز و ارومیه که از طریق خوی و سلماس می‌گذشت به علت بودن آن در دست اکراد قابل عبور و مرور نبود تنها راه ارتباط ارومیه با مرکز آذربایجان

۱- تاریخ تهاجمات و جنایات ارامنه، اسماعیل سمیتکو؛ میرزا ابوالقاسم امین الشرع خویی، به کوشش علی صدرایی خویی

دریاچه ارومیه بود. از بندر گلمانخانه مسافرین و مال التجاره به بندر شرفخانه حمل و به وسیله قطار راه آهن به تبریز می رسید.

اسماعیل سمتیکو پس از این که نقشه اش در مورد دستگیری ضیا الدوّله حاکم ارومیه نقش برآب شد وی از مقامات اهالی ارومیه سخت برآشفت و دستور داد اکراد فشارشان را به دهات زیاد کنند و در مرحله اول طاهریک نامی از رؤسای اکراد با عده کافی مأمور اشغال بندر گلمانخانه نمود. طاهریک با سواران تحت فرمان خود گلمانخانه را اشغال نموده راه ارتباط ارومیه را با خارج قطع کرد و تفنگچیان طاهریک را مال التجاره موجود در بندر را غارت نمودند.^(۱)

وضع روستاهای ارومیه

پس از فرار ارامنه با قیامنده دهاتیان مسلمان که در اطراف پراکنده بودند مجدداً به روستاهای خود درآورده می خواستند روستاهای مسلمان نشین را به وضع عادی برگردانند که چپاول سواران سمتیکو آغاز شد. اهالی ارومیه و ساکنین دهات از دست جیلوهای (آسوری ها) خلاص نشده گرفتار گردان شدند. چون در این موقع سمتیکو فشار خود را به روستاهای زیاد کرده بود و هر روز چندین دیه مورد چپاول و غارت اکراد واقع می شد، اهالی چند روستای کوچک به یک روستای بزرگ قابل دفاع جمع شده و شب ها کشیکچیان در اطراف دیه می گماشتند و به حفظ و حراست زن و فرزند و اموال خود می پرداختند. دسته های کوچک اشاره موقع هجوم به این قبیل دهات بزرگ با عدم موفقیت روبرو می شدند.^(۲)

آمدن کنسول انگلیس به ارومیه

در ارومیه کمیسون های جنگ که ضیا الدوّله تشکیل داده بود حصار شهر را تعمیر و مرمت نمود و دروازه ها را شب و روز سخت پاسبانی می کردند، از این جهت اهالی شهر از تعرض اکراد مصون بود. هر چند روز یک بار اشرار از یک دروازه حمله می کردند ولی در مقابل

مقاومت اهالی نمی‌توانستند به شهر وارد شوند. این حال ادامه داشت تا در نیمه‌های تیرماه همان سال ۱۲۹۸ کنسول به همراهی یک دسته از لشکریان هندی وارد ارومیه گردید. با ورود این قوا اشراز نیز نفرات خود را جمع کرده به مساقن خود رفتند و عجالتاً ساکنین دهات و شهرها از شرارت آنها آسوده گردیدند.

اعطای لقب سردار نصرت به اسماعیل سمیتکو

سپهدار والی آذربایجان با آن همه ادعایی که داشت به جای این که واقعاً در مورد جلوگیری از تجاوزات سمیتکو اقدام اساسی نماید و با اعزام قوای کافی دست وی را برای همیشه از نواحی ارومیه و سلماس کوتاه کند به یک عمل ناپسندیده دست زد و آن این که غارت‌ها و آدمکش‌های اسماعیل سمیتکو را با اعزام یک هیئت از تبریز و اعطای لقب سردار نصرتی وغیره پاداش داد. از تبریز سردار فاتح ممتاز در معیت کنسول انگلیس و سواران هندی عازم چهريق گردیدند. سردار فاتح از طرف والی و دولت حامل فرمان لقب «سردار نصرت» جهت اسماعیل آقای آدمکش و قطاع‌الطريق و مقدار کافی پول و یک قبضه شمشیر مرصع به جواهرات قیمتی بود. اسماعیل آقا به شرطی این لقب و هدایای دولت را قبول می‌کند که ضیا الدوله را از حکومت بردارند و حکومت ارومیه و سلماسی را به خود سردار فاتح بسپارند. سمیتکو با این تقاضا می‌خواست محیط را جهت اجرای نظرات آینده‌اش صاف و هموار نماید. زیرا که وجود ضیا الدوله مرد مدیر و کاردان و شجاع که تمام اهالی ارومیه را دور خود جمع نموده و با شوق و حرارت زاید الوصفی آنها را به دفاع از مسکن خود تشویق می‌نمود. برای اجرای بواهوسانه سمیتکو مانع بزرگی بود.^(۱)

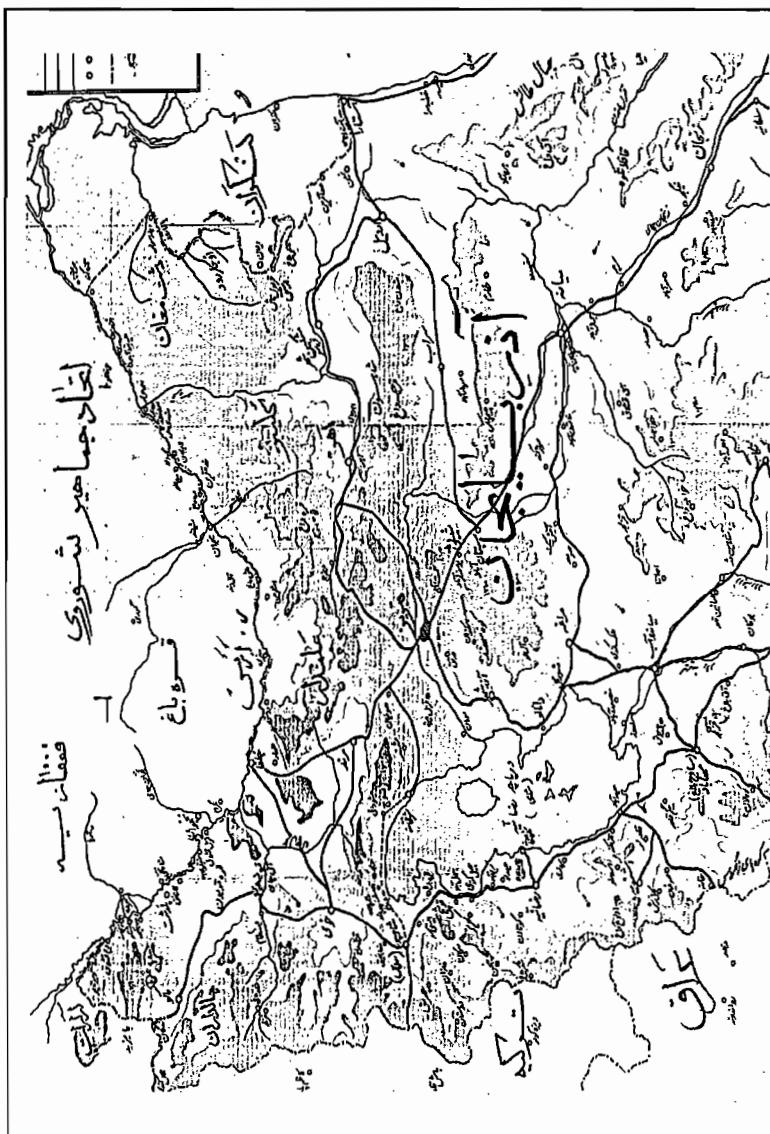
سمیتکو خوب می‌دانست که جوانان ارومیه چگونه دور حاکم کارдан خود جمع شده و برای دفاع از شهر اسلحه می‌سازند و مهمات آماده می‌کنند و تا ضیاء الدوله در ارومیه باشد محل است سواران سمیتکو بتوانند به این شهر مسلط گردند. پس حالا که دولت از در آشتی درآمده و سزای غارت و چاول و آدمکشی را با لقب و خلعت و پول می‌خواهد جبران کند بهترین موقعی است که این یک مانع مهم را از جلو خود بردارد. در ضمن سردار فاتح ممتاز را

خوب می‌شناخت که مرد پر مدعای هیچ کاره‌ای بیش نیست پس با بودن وی در ارومیه به تدریج اکراد در آنجا رخنه نموده حکومت شهر را قبضه خواهند کرد. این بود سمیتکو شرط اصلی پذیرفتن هدایای دولت را تغییر ضیالدوله و آمدن سردار فاتح به حکومت ارومیه و سلماس قرار داد.

خواست کنسول انگلیس هم غیر از این نبود چه اینسان همیشه می‌خواستند دزدان و گردنه کشان محل را تقویت نمایند و آنها را تحت حمایت خود قرار دهند تا با اشاره و تحریک اینها هر نوع گرفتاری برای دولت مرکزی فراهم سازند و روز به روز دولت مرکزی را ضعیف تر نموده تحت نفوذ خود قرار دهند.

سپهسالار با درخواست سمیتکو موافقت نمود و ضیالدوله را از حاکمیت ارومیه برداشت و به جای او سردار فاتح را به والیگری سلماس انتخاب نمود سردار فاتح پس از انتخاب شدن به معیت کنسول انگلیس و پنجاه سرباز افغانی و صد نفر سوار قره‌داغی عازم ارومیه می‌شود و از بندر شرفخانه به وسیله کشتی آدمیرال به ارومیه می‌رود باری زمانی که او حاکم ارومیه شد شراتهای سمیتکو بیشتر شده و دست به قتل و غارت زد، در این موقع که وثوق‌الدوله نخست وزیر دید از سپهدار را به سردار معتضد رئیس تشون آذربایجان سپرد، سردار معتضد مرد دور و حیله‌گری بود و ازوی هیچ کاری برنمی‌آمد و وضع آذربایجان در دوران حکومت او بدتر شد و سمیتکو بدون هیچ مانعی آنچه را که می‌خواست انجام می‌داد.

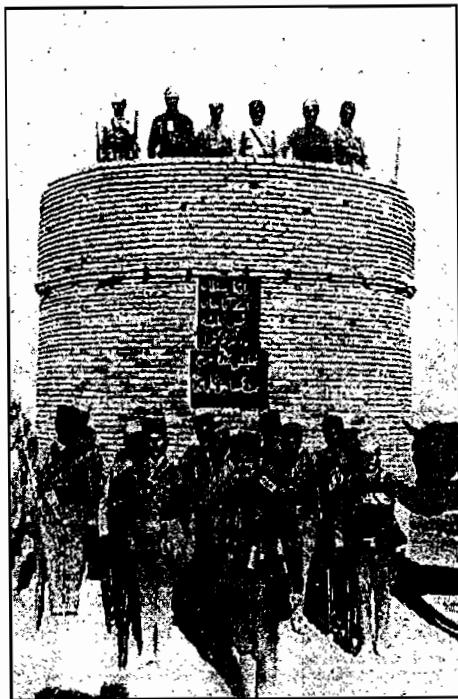
در این زمان که جنایتهای سمیتکو به گوش آزادیخواهان تبریزی می‌رسید، موجب جنب و جوش دموکرات‌ها شده و از طرف ایالت اسدآقاخان نشنگچی جهت دادن تشکیلات انتظامی و حفظ انتظامات آن نواحی به ارومیه اعزام گردید. او با یک عده جوان وارد ارومیه گردید و عده‌ای پاسبان استخدام نموده و آنان را تحت تعلیم افسرانی که با خود آورده بود قرار داد و با آنها رخت یکسان و اسلحه و تجهیزات کافی داده شد بدترین ترتیب به سهولت عده‌ای ژاندارم و پاسبان محلی در مقابل تعدیات اشرار ایستادگی و مقاومت نشان داد.^(۱)



نقشه کشور و مناطق آذربایجان در زمان جنگ اول جهانی

اسماعیل سمیتکو که نقشه تسلط بر نواحی غربی آذربایجان را در کله خود می‌پروراند نمی‌توانست ناظر کارهای اسدآقاخان باشد، لذا به سواران خود دستور داد حملات خود را به دهات و شهر بیشتر کرده انتظامات آن نواحی را به هم زنند. به همین خاطر هر روز میان ژاندارم‌ها و مأموران سمیتکو جنگ و درگیری می‌شد و شهرنشیان نیز از این شرارت‌ها در امان تبودند.

در این موقع سمیتکو برای این که تسلط خود را در ناحیه ارومیه مستحکم نماید به سردار فاتح پیغام داد که تا موقعی که وی شهر را ترک نکند از قتل و غارت خودداری نخواهد شد. سردار فاتح که از اول سیاست وی نرمش نشان داده بود این پار نیز خواسته او را قبول کرده شهر را به معاون خود که با او از تبریز آمده بود به نام میرزا علی اکبرخان مشهور به کتسول سپرد. سردار فاتح بدون این که کار مثبتی انجام دهد با وضع ننگین به والیگری خود در ارومیه خاتمه داد.



برج‌هایی که اسدآقاخان در راه بندر گلمانخانه ساخته بود

بعد از رفتن سردار فاتح میرزا علی اکبرخان با بودن اسدآقا در شهر تا حدی از انتظامات شهر آسوده بود به همین خاطر به فکر افتاد تراه ارتباط ارومیه و تبریز را در دست داشته باشد به همین خاطر برای این که راه ارومیه تا بندر گلمانخانه بیست کیلومتر را همیشه در دست داشته باشد چرا که سایر راه‌ها در دست اشرار بود. دستور داد در طول این جاده به فاصله هر سه کیلومتر یک برج محکم جهت سکونت نیروها یش با شهر ساخته شود بدین ترتیب ذر انک زمانی برج‌ها ساخته شد.

در این زمان که سمیتکو مقدمات کار اشغال ارومیه را فراهم کرده بود. ارشدالممالک آقازاده را مأمور نمود با یک عده سوار به شهر هجوم آورده آنجا را اشغال نماید. ارشد که یکی از اهالی ارومیه بود و برادر وی میرزا حبیب خان آقازاده از امرار و پیشقدمان مشروطیت به شمار می‌رفت وارد شهر شده بدون این که به مقاومتی برخورد نماید، میرزا علی اکبرخان حاکم شهر را دستگیر و محبوس نموده از طرف سمیتکو رشته امور را در دست گرفت و بدین طریق ارومیه سقوط کرد.

در این موقع اسدآقاخان اوضاع را خراب دید مأموران انتظامی را به گلمانخانه منتقل کرده از آنجا اتصالاً از تبریز کمک می‌خواست که مت加وزین را از شهر بیرون کرده مجدداً انتظامات را در آنجا برقرار سازد. اسدآقا یک شب از بندر گلمانخانه برگشت و در انتظار کمک تبریز نشست.

در این زمان سمیتکو عمرخان یکی از رؤسای طوائف شکاک را جهت گرفتن بندر گلمانخانه و قطع تنها طریق ارتباط ارومیه با تبریز مأمور نمود و چون از قوای عثمانی پنجاه نفر با چهار اراده توپ و چند مسلسل تازگی پیش اسماعیل آقا آماده بودند لذا نیروی سمیتکو در این موقع تقویت شده بود و همان توپ‌ها را جهت کوبیدن برج‌های راه گلمانخانه و گرفتن آنها و از بین بردن قوای اسدآقا در گلمانخانه همراه عمرخان کرد.

عمرخان ابتدا یکی پس از دیگری برج‌ها را اشغال کرده مقاومت نیروهای مستقر در آنها را از بین برد و سپس به بندر گلمانخانه حمله نمود. در این موقع جنگ شدیدی بین قوای عمرخان و اسدآقا در گرفت و همزمان با این قوای کمکی که اسدآقاخان انتظار آنها را می‌کشید و تبریز و عده کرده بود به ساحل رسیدند. ولی زمانی که از طرف اکراد چند تیر توپ به سمت آنها شلیک شد آنها هم بدون این که تحقیق نمایند گلمانخانه دست کیست مراجعت کرده به سمت بندر شرفخانه فرار نمودند. وقتی اکراد دیدند که قوای کمکی به اسدآقا برگشت آتش جنگ را بیشتر نمودند و اسدآقا تا شب مقاومت کرد و در هنگام شب به خاطر این که نیروها یاش تار و مار نشوند از آنجا به سمت ارونق و تبریز عقب‌نشینی کرد و بدین طریق بندر گلمانخانه نیز به دست نیروهای اسماعیل سمیتکو درآمد.



دسته‌های از نیروهای اکراد

حمله سمیتکو به لکستان

در اوآخر آذرماه فاجعه لکستان پیش آمد. لکستان یکی از بخش‌های شهرستان سلماس از مجموعه روستاهایی در غرب دریاچه ارومیه می‌باشد که دارای نه پارچه دیه و آبادی هستند. ایل لک در اوآخر سلطنت صفویه به این ناحیه آمده و در این روستاهای مسکن گزیده بودند. در حدود نه هزار تن در این دیه‌ها زندگی می‌کردند که بزرگ آنها به نام «سلطان احمد» بود و در قره قشلاق جمع بودند، در زمان شرارت اکراد سیصد و چهل تن از اهالی لکستان اسلحه داشته که پس از درگیری و مقاومت‌های دلیرانه دست آخر از قوای سمیتکو شکست خوردند در این درگیری دو هزار تن مرد و زن و هزار و پانصد تن نیز از ترس و سرما کشته شدند و در این زمان سمیتکو به سلماس و ارومیه بدون مانع تسلط پیدا کرد.^(۱) و ^(۲)

انتشار خبر ناگوار لکستان احساسات مردم تبریز را برانگیخت. در سال ۱۲۹۸ شمسی ستون مركب از قوای محلی آذربایجان به فرماندهی سردار انتصار و عده‌ای قزاق از آترياد قسمت تبریز و یک افسر روسی اعزامی از تهران به نام فیلیپوف معاون اسارتسلسکی و سروان

۱ و ۲ - تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان: احمد کسروری و تسویج در گذرگاه تاریخ: عباس نبی

روح الله میرزا جهت جلوگیری از سمتیکو از تبریز به طرف سلماس اعزام گردیدند. در اوایل اسفندماه ۱۲۹۸ شمسی حمله قوای دولتی به اکراد آغاز گردید. خود سردار انتصار نیز در این حمله شرکت نمود. پس از جنگ‌های سخت در حوالی شهر سلماس روز چهارشنبه پنجم اسفندماه قوای دولتی بر اکراد غلبه نموده و آنها را از شهر بیرون ریختند.



سردار انتصار

پس از این واقعه سمتیکو قوای خود را به چهاریق برد و منتظر قوای دولتی شد در این اثنا بسیاری از سران طوایف که در قشون سمتیکو بودند به مکان‌های خود بازگشتند در این موقع سردار انتصار نیز به عده‌ای از افسران عثمانی که با سمتیکو بودند نامه‌ای نوشته و آنها را نکوهش کرد که این نامه به موقع بوده و مؤثر افتاد و عده‌ای از آنها هم به تبریز آمده و بدین ترتیب روز به روز وضع سمتیکو بدتر شد و افسر روسی فیلیپوف نیز در این زمان با قوای دولتی چهاریق را محاصره کرد تا کار سمتیکو را یکسره کند.

زمانی که فیلیپوف چهاریق را محاصره کرد، سمتیکو به فکر چاره افتاد، در این زمان والی آذربایجان عین‌الدوله بود، سمتیکو برای رهایی از این تنگنا تلگرافی به عین‌الدوله مخابره نموده اطاعت خود را از دولت ابراز داشت بدین ترتیب خلاصی خود را از دامی که افتاده بود فراهم ساخت. عین‌الدوله پس از رسیدن تلگراف سمتیکو سریعاً جریان را با تلگرافی به رئیس‌الوزراء سردار سپه اطلاع داد که متن تلگراف بدین صورت می‌باشد.



قسمتی از ویرانه‌های شهر سلماس که در اثر حمله نیروهای سمتیکو بدین روز درآمده است

تلگراف عین‌الدوله به رئیس‌الوزراء در مورد تسلیم اسماعیل آقا

شیر ایستاده، خورشید، تاج، شمشیر

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از میانج نمره ۳۵۸۰ عدد کلمات: ۱۰۰ تاریخ اصل: ۱۸ توضیحات: دولتی

تاریخ وصول: ۱۸ حوت اسم گیرنده: خبیر دیوان

مقام صنیع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت شوکته بر حسب راپورت‌های

واصله اسماعیل آقا به اردوی دولتی تسلیم و نهایت، مخلص از این مستله خوشوت

است. فی الحقيقة مسامعی و جدیت حضرت اشرف خاتمه به این کار داد و فرق العاده

مسرت برای مخلص فرامم است. می‌توانم به حضرت اشرف تبریک و تهنیت عرض

کنم از موفقیت به خاتمه کار. حالا فقط انتظار مخلص جواب رمز نمره ۵۳۰ است که

عرض شده، برای این که بدانم به کدام یکی از دو شق که در آخر تلگراف درج شده

تصمیم می‌فرمایند. ۱۷۰ حوت نمره ۵۳۴، سلطان عبدالمجید. (۱)

عین الدوله در یکی از نامه‌هایش به رئیس‌الوزرا راجع به شرارت‌های اسماعیل آقا سمیتکو چنین می‌نویسد خدمت زیشوکت حضرت اشرف اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت شوکته

سنده شماره (۱)

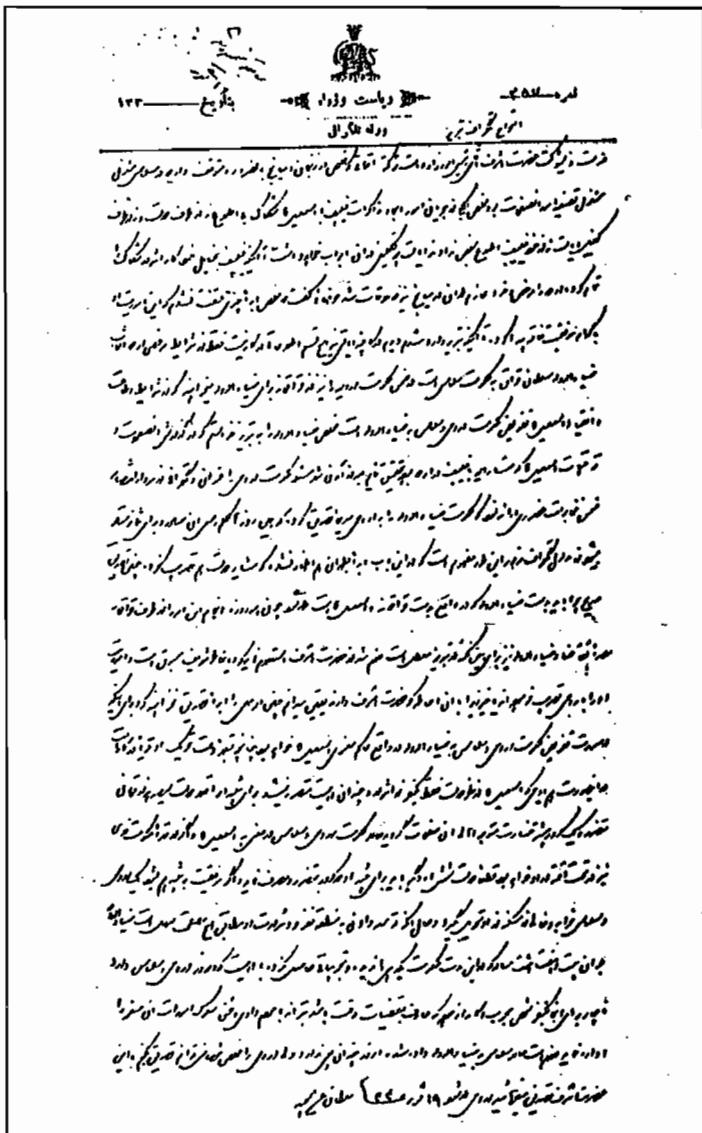
اوقاتی که مخلص در زنجان و میانج بالضوره متوقف و اردو در سلماس مشغول تصوفیه امور آن صفحات بود مخلص به یکی از جریان امور آنجا و مذاکرات فیلیپوف با اسماعیل آقا شکاک بی‌اطلاع، نه از طرف دولت و نه از طرف کفیل ایالت نه از خود فیلیپوف اطلاع به مخلص ندادند. ایالت چه تکلیفی در آن ابواب خواهد داشت تا این که فیلیپوف به خیال خود کار اشرار شکاک را تمام کرده اردو مرخص و خود عازم تهران. در میانج نیز که ملاقات شد حرف‌هایی گفت که مخلص ابدأ چیزی ملتافت نشدم که این مأموریت او با کدام موفقیت خاتمه پیدا کرده تا این که به تبریز وارد شدم، دیدم در کابینه ایالتی نیز هیچ قسم اطلاعاتی در کار نیست فقط از شرایط مرخصی اردو انتخاب ضیاء‌الدوله، سلطان قراق، به حکومت سلماس است. در ضمن، حکومت ارومیه را نیز از قراچخانه برای ضیاء‌الدوله می‌خواهند که از شرایط اطاعت و انقياد اسماعیل آقا تعویض حکومت ارومی و سلماس به ضیاء‌الدوله است. مخلص، ضیاء‌الدوله را به تبریز خواستم که از گزارش آن صفحات و ترتیبات اسماعیل آقا که مشارایه با فیلیپوف در اردو بوده تحقیق نمایم.

بعد از آمدن شهر، مسئله حکومت ارومی را عنوان و تلگرافی از سردار انتصار، ضمن مخابرات حضوری، ارایه نمود که حکومت ضیاء‌الدوله را به ارومی صریحاً تصدیق کرده که همین روزها حکم رسمی آن صادر و برای شما فرستاده می‌شود. از مدلول تلگراف مزبور این طور مفهوم است که در این باب ابدأ به تهران هم اظهار نشد که شاید دولت هم تصویب نکرده. چنین تصدیق صریح چرا باید به دست ضیاء‌الدوله، که در واقع به دست قراچخانه و اسماعیل آقا هست، داده شود. چون همه روزه انجام این امر را از طرف قراچخانه مصراً تقاضا و ضیاء‌الدوله نیز برای همین نکته در تبریز معطل است، لازم شد از حضرت اشرف استعلام نماید. که آیا خاطر شریف

مسبوق است و مأموریت او را به ارومی تصویب فرموده‌اند یا خیر زیرا با آن احاطه‌ای که حضرت اشرف دارند یقین می‌دانم چنین امر مهمی را ابدًا تصدیق نخواهند کرد، برای این‌که در صورت تفویض حکومت ارومی و سلماس به ضیاء‌الدوله در واقع حاکم معنوی اسمعیل آقا خواهد بود، چنانچه قبلًا دست تحریریک او قویاً در کار است. در این صورت هم ایامی که اسمعیل آقا از نظر دولت فقط یک نفر از اشرار و چندان بالاهمیت متصور نمی‌شد برای تنبیه او اقلًا دولت سیصد هزار تuman متضرر و یک کرور بیشتر خسارت متوجه اهالی آن صفحات گردید.

حالا حکومت ارومی و سلماس در معنی به اسمعیل آقا و اگذار، قهراً حکومت خوی نیز در تحت اقتدار او خواهد بود. فقط دولت شش ماه دیگر باید برای تنبیه او دوکرور متضرر و مصرف نمایند و اگر موقفیت به تنبیه هم بشود یک ارومی و سلماس خرابه و خالی از سکنه از او تحويل بگیرد و حال آن‌که توسعه دادن به منطقه نفوذ و شرارت او مطابق هیچ مصلحت نیست سهل است ضیاء‌الدوله، جوان بیست و هفت ساله، که در این مدت حکومت یکی دهی را ندیده و تجربیاتی حاصل نکرده بالاهمیت که امروز ارومی و سلماس دارد ناچار برای آنجا یک نفر شخص مجرب و کارآزموده که عارف به مقتضیات وقت باشد بتواند با مردم‌داری و حسن سلوک امورات آن صفحه را اداره نماید، لازم است. حالا سلماس به ضیاء‌الدوله داده شده، امروز چندان عیبی ندارد ولی ارومی را مخلص شخصاً نمی‌توانم تصدیق بکنم با این حضرت اشرف تصدیق می‌فرمایید، ارومی داده شود.

۱۹ ثور، نمره: ۳۴ سلطان عبدالمعجید حاشیه: سابقه ضمیمه شود. ۱۹ ثور



سند شماره (۱) تلگراف عین‌الدوله به رئیس‌الوزرا در مورد شرارت‌های اسماعیل آقا سمیتکو



سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوّله

بعد از آن که عین الدوله والی آذربایجان در رابطه با مسایل به وجود آمده توسط سمتیکو با مرکز مکاتبه نمود دستور سازش داد و افسر روسی فیلیپوف به او امان داد.

احمد کسری در رابطه با این قضیه چنین می نویسد: بدین سان گفتگوی دست برداشتن از جنگ به میان آمد و فیلیپوف با سمتیکو به گفتگو پرداخته چنین نهاده شد که سمتیکو ۱- تاراج هایی که از لکستان آورده بازگرداند و خون بھای کشته شدگان را پردازد.

۲- بازماندگان سپاه عثمانی را از نزد خود بیرون راند.

۳- از دست درازی به کارهای سلماس و ارومیه خودداری کند.

۴- توانان لشکرکشی دولت را پردازد.

۵- آنچه افزار جنگ دارد به دولت واگذارد.

۶- برادر خود احمد آقا را به تبریز فرستد که در قزاقخانه در میان سرکردگان باشد.



اسماعیل آقا سمتیکو

با این شرایط دولت از گناه او درگذشت و به او امان دهد که در چهريق نشیند و به نگهداري مرز پردازد. با این شرط گفتگو را به پایان رسید. در تبریز سخت آوازه افتد که سمتیکو به لشکرگاه دولتی آمده زیر توپ پناهنه و خود را سپرده مردم این را شنیده شادمان گردیدند. ولی اندکی نگذشت که دانستند سمتیکو در جای خود باز می ماند و عین الدوله با شرطهای بالایی به او زینهار داده، از این آگاهی مردم افسرده گردیدند. بدتر این بود که کم کم دانسته شد آن شرطها هم سخن

بوده است و هیچ یک به کار بسته نخواهد شد. زیرا سمتیکو چندان دارایی نداشت که خونهای کشته شدگان را دهد و آنگاه توان دلت را بپردازد. درباره افزار جنگ هم گفته می‌شد چون سمتیکو در مرز ایران و عثمانی می‌نشیند تهیدست نتواند بود و دولت سزا نمی‌شمارد که افزارهای جنگی را از دست او بگیرد. تنها شرطی که گفته می‌شد به کار بسته خواهد شد آمدن برادر او احمد آقا به تبریز که نوائی در دست دولت باشد و باری جلوگیری از نافرمانی آینده سمتیکو کند جای افسوس بود که پس از چند روزی فیلیپوف بالشکر به تبریز بازگشت و دانسته شد که آن شرط را نیز به کار نبسته‌اند. بدین سان اسماعیل سمتیکو را پس از آن که پر و بالش را کنده و در تنگنایی به گیر انداخته بودند رها کردند و همه در رفت‌ها و رنج‌ها را هدر گردانیدند.^(۱)

این پیشامد به تبریز بسیار گران افتاد و بار دیگر ناخشنودی‌های سختی از دولت نمودند. نخست گفته می‌شد فیلیپوف یک پول‌گزاری از سمتیکو گرفته و در نتیجه رشوه این کار را کرده است. زمانی که سپاهیان فیلیپوف از محاصره چهريق دست برداشته و بازگشتند سمتیکو دوباره به کار آغاز کرد و باز اکراد در آبادی‌های نزدیک به دست درازی پرداخت.

برافتادن قاجار و روی کار آمدن رضاخان پهلوی

وقوع کودتای ۱۲۹۹ هجری شمسی و روی کار آمدن رضاخان سبب برافتادن سلطنت خاندان قاجار در ایران شد. درباره نقش انگلیس‌ها در روی کار آوردن رضاشاه مطالب زیادی گفته و نوشته شد و با این که دوباره اصل این موضوع و چگونگی آن اقوال مختلفی وجود دارد. در این قسمت هم خلاصه‌ای از به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی از کتاب معروف دنیس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران تحت عنوان «انگلیس‌ها در میان ایرانیان» آورده می‌شود. در نوامبر سال ۱۹۱۴ میلادی هنگامی که عثمانی به نفع آلمان وارد جنگ جهانی اول شد، ایران اعلام بی‌طرفی کرد و با وجود این به زودی نیروهای بریتانیا و روسیه و عثمانی در خاک ایران دست به عملیات گوناگون زدند. تا این که پس از دادن ۳۶۰۰ کشته که اکثر سربازان هندی بود ایران را ترک کردند، اما با این حال که ایران را ترک نمودند، اما حوزه‌های نفتی



رضاشاه پهلوی

ایران و پالایشگاه آبادان برای بریتانیا حائز اهمیت حیاتی بود به همین خاطر برای آن اهمیت ویژه قائل بودند، اما ایرانیان اوضاع را به گونه‌ی دیگری می‌دیدند.

آنان نسبت به آلمان شدیداً احساس همدردی می‌کردند. زیرا آلمان علیه روسیه دشمن دیرینه ایران به جنگ برخاسته بود و انگلیس هم که متعدد روسیه بود از نظر ایرانیان در معرض بدگمانی بود، در نتیجه دوستی آلمان در ایران شدت گرفت و احساسات دوستانه در میان افسران سوئی که فرماندهی ژاندارمری هفت هزار نفری ایران را به عهده داشتند نیز مشهود بود. آلمان‌ها از این فرصت استفاده نموده عده‌ای از اعمال خود را به ایران فرستاده و آنها با وسایل تبلیغاتی احساسات ضدانگلیسی را در ایران برانگیختند.

از آنجا که انگلیس‌ها به منابع نفتی ایران پچشم داشتند با موافقت دولت به بهانه‌ای از سمت اهواز به داخل کشور نیرو وارد کرده و پس از بازداشت کنسول آلمان او را از ایران اخراج نمودند و بعد از آن عده‌ای از عمال دیگر آلمان را نیز بازداشت و از کشور اخراج کردند. بعد از کشمکش‌های فراوان انگلیس در ایران بالاخره آنها در سال ۱۹۲۵ میلادی تیروهای خود را از ایران خارج نمودند، اما عده‌ای از افسران آنها از جمله آیرونسايد، در ایران باقی ماندند تا افسران و قزاق‌ها را آموزش دهند، در اثر ارتباط این افسر انگلیس با بعضی از قزاق‌ها از جمله رضاخان سردار سپه و نفوذ در او ضمیمه کودتا به وسیله سردار سپه را فراهم کرد. آیرونسايد پس از آن که مقدمات کودتا را توسط سردار سپه فراهم نمود، قبل از

ترک ایران با احمدشاه ملاقات کرد. و کوشید شاه را ترغیب کند که از استعداد رضاخان استفاده بیشتری به عمل آورد، ولی موفق نشد.

آیرونسايد جهت رفتن از ایران از قزوین سوار بر هواپیما کوچکی شد که ظرفیت آن بیش از دو نفر نبود و به راه افتاد. لوله‌ی روغن این هواپیما یخ زد و هواپیما در نزدیکی همدان بر لایه‌های ضخیم برف سقوط کرد، ولی دو سرنشین آن جان سالم به در برداشت و گزندی نیافتند در همان شب رضاخان و سربازانش به مهرآباد در حومه تهران رسیدند. سه نماینده از جانب شاه و دو تن از اعضای سفارت بریتانیا در تهران از طرف وزیر مختار فرستاده شده بودند، کوشیدند او را از ورود به تهران منصرف سازند، ولی رضاخان فسخ عزم نکرد و به آن نمایندگان گفت که از ضعف حکومت به سته آمده است و مصمم است حکومتی نیرومند پدید آورد. رضاخان و قراقوش اندک زمانی پس از نیمه شب بیست و یک فوریه به تهران وارد

شدند و یا چندان مقاومتی روبرو نگشتند و کودتا بدون خونریزی انجام گرفت.

اندک زمانی پس از کبدتا، رضاخان به وزارت جنگ منصوب شد و او در سال ۱۹۲۳ میلادی به ریاست وزراء رسید و در ماه اکتبر ۱۹۲۵ مجلس، احمدشاه را که در آن هنگام در خارج از کشور بود، از سلطنت عزل کرد و همچنین پایان سلطنت دودمان قاجار را اعلام داشت. پیش از آن، رضاخان یک فرستاده شخصی به انگلستان فرستاده بود تا از آیرونسايد درخواست کند که او را از قید اخلاقی قول خودداری از



رضاخان سردار سپه پس از به قدرت رسیدن

برکناری احمدشاه برهاند.^(۱)

رضاخان سردار سپه پس از آن که به وزارت جنگ منصوب شد در پاییز سال ۱۳۰۰ لشکری برای سرکوبی اسماعیل سمیتکو به منطقه سلماس فرستاد که به شکست سپاهیان رضاخان انجامید. در این زمان سمیتکو در اثنای جنگ در منطقه سلماس مخفیانه با دو هزار سوارشکاک با ملکزاده آماده جنگ شد. در این موقع سمیتکو تجهیزات بسیاری داشت چرا که وقتی ارومیه را تصرف کرد با زور و تهدید توسط برادرش عمرخان از مردم پول و اسلحه

تهیه کرد به همین خاطر هم عمرخان در حدود یک ماه در شهر و روستاهای اطراف ارومیه به اذیت و آزار مردم پرداخت و روستاییان نیز مثل اهالی ارومیه در آتش بسیادگری می‌سوختند.

در این زمان مخبر السلطنه هدایت که به والیگری آذربایجان آمده بود، (۱۲۹۹) برای مقابله با سمیتکو مأمور ملکزاده را سرکوبی و جلوگیری از تعدیات سمیتکو کرد ملکزاده با هشتصد نفر ژاندارم از طریق میاندوآب و مهاباد به سمت رضائیه حرکت نمود. در این لشکرکشی اسدآقا فشنگچی سابق الذکر نیز مقاومت قوای اعزامی را بر عهده داشت.



هدایت مخبر السلطنه

شرح میدان جنگ ملک‌زاده

سپهبد جهانبانی در کتاب خود خاطراتی از دوران رضاشاه درباره‌ی این جنگ چنین می‌نویسد: بعداز شکست ظفرالدوله تلگرافی به یاور ملک‌زاده مخابره می‌شود که متن آن چنین است: آقای مأمور ملک‌زاده، ظفرالدوله بی تجربگی کرده شما خودتان را پایید امضاء مخبرالسلطنه، مسلماً تاکنون هیچ فرمانده قوایی به مرئوسین چنین تلگرافی بی سروتهی مخابره ننموده زیرا این تلگراف نه وضع نیروها را روشن و نه تکلیفی برای مأمور تعیین می‌کند و به جز تخریب روحیه فرماندهی که در وضع بسیار نامطلوبی قرار داشته تبیجه از آن حاصل نمی‌گردد.^(۱)

اقدامات ملک‌زاده

ملک‌زاده تا پاییز ۱۳۰۰ بدون اتفاق و حادثه فوق العاده به سر می‌برد و چندین بار تقاضای قوای تقویتی می‌نماید و بالاخره یک اسکادران سواران به فرماندهی ارفع‌السلطان (سرلشکر ارفع اعزام می‌گردد ولی این اسکادران موقعی که به میاندوآب می‌رسد که اردوی ملک‌زاده مضمحل و نابود گردید).



عبور نیروها از رودخانه

پس از آن که فرمانده اسکادران به و خامت اوضاع پی برد به ابتکار خود پانصد سوار چریک عشایری جمع آوری و آنها را بین افراد اسکادران تقسیم می نماید به طوری که هر پنج نفر سوار چریک تحت سرپرستی یک سوار ژاندارم قرار می گیرد و این عدد در امتداد رودخانه تاتائو (سیمیته رود) حالت دفاعی اتخاذ می نماید. گروهبانان اسکادران به نوبه خود مأمور هدایت دسته ها می شوند و افسران در این سازمان فرمانده هان پنج اسکادران را پسیدا می نمایند و سلطان ارفع السلطان فرمانده می شود و به این ترتیب دیگر اشرار جبهه میاندوآب تجاوز نمی نمایند رؤسای عشایری هم شورای عشایری تشکیل می دهند.



سران عشاير مقابل چادر بزرگ به جهت تشکيل شوراي عشايری

چند روزی پدين منوال می گذرد، تا اين که به اسکادران مأموریت داده می شود به خوی رفته به ستون ژاندارمری آنجا به فرماندهی لوندبرگ ملحق گردد، در این موقع سرهنگ ظفرالدوله در خوی فرماندهی سیصد نفر را عهده دار بوده است.

انهدام پادگان ساوجبلاغ و کشتار و خشيانه
ساوجبلاغ در جنوب درياچه اروميه واقع شده از جنوب به سقزو بانه، از مشرق به خاک

افشار و از مغرب به کوههای سرحدی قندیل محدود است دو گردنه که در کوههای قندیل واقع شده ساوجبلاغ را به موصل و کرکوک که جزء کردستان عراق می‌باشد متصل می‌سازد یکی گردنه معروف کله‌شین که بین اشتویه و کردستان می‌باشد متصل می‌سازد یکی گردنه‌ای که لاهیجان را به موصل متصل می‌سازد.



شهرستان ساوجبلاغ (مهاباد) سال ۱۳۰۸ شمسی

مرکز ساوجبلاغ قصبه بزرگی است که امروز آن را مهاباد می‌نامند و در تقسیمات کشوری جزء آذربایجان غربی محسوب می‌شود. این منطقه امروز به صورت شهری بزرگ و زیباست که دارای فرمانداری و ادارات دولتی آن تابع ادارات مرکزی ارومیه می‌باشد.^(۱) موقعی که اردوان ملکزاده در سال هزار و سیصد به انتظار کمک از یک طرف و احتمال حمله دشمن از طرف دیگر در مهاباد به سر می‌برد نایب اول میرمهدي خان با شصت نفر سوار برای اکتشاف به سلدوز اعزام و در دوازده مهرماه آن سال از نایب نامبرده گزارش می‌رسد که دشمن پیشروی می‌کند و طبق اطلاعات و اচله تعداد آن بالغ بر هفت‌صد نفر تخمین می‌شود، ملکزاده تصور نمی‌کرده است که سمتیکو جبهه اصلی و مهمی که در شمال دریاچه نیروی آن

۱- جغرافیای طبیعی، اقتصادی، تاریخی، سیاسی کردستان: ناصر محسنی

مرکب از چهار گروهان ژاندارم، یک گروهان مسلسل سنگین، دو گروه سوار، یک آتشبار صحرايی بعلاوه کلیه اترياد قزاق تبریز بوده و در تسوج آماده پیشرفت می‌گردد رها کرده و به مهاباد حمله ور گردد، بنا بر این ملکزاده تمہید می‌گردد از شهر ساوجبلاغ دفاع نماید. همان روز از طرف امیر عشاير قره‌نی آقا رئیس طایفه مامش که یک قسمت از آن نسبت به دولت مطیع و فرمانبردار بوده است قاصدی به مهاباد می‌رسد با این خبر که اسماعیل سمتیکو با نیروی بزرگی از رضائیه وارد جلگه سلدوز شده و خیال حمله به



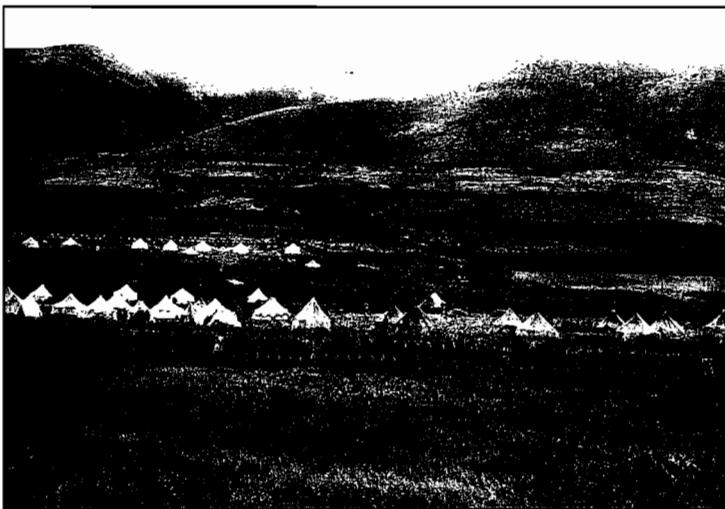
قره‌نی آقا و سواران مامش

آن که سمت راست سوار بر اسب سیاه رنگ شده قره‌نی آقا می‌باشد (شماره ۱)

پادگان مهاباد را دارد، بعد از این خبر مراتب فوراً به وسیله تلگراف به تبریز مخابره و به بهادران اکتشافی امر می‌شود با دشمن تماس گرفته نیروی حقیقی آن را کشف و در صورت فشار دشمن به سمت ساوجبلاغ (مهاباد) عقب‌نشینی و در گردنه بک‌زاده مستقر و آماده دفاع شود.

توضیح آن که سرگرد ملک‌زاده کماکان بر این عقیده باقی می‌ماند که نیروی مهاجم گروهی از اکراد جنوب دریاچه ارومیه تحت فرماندهی سیدطه است که اکنون مبادرت به حمله نموده است. عصر همان روز دومین گزارش فرمانده بهادران اکتشافی از این قرار بوده

است که: در پل بهراملو با دشمن تماس گرفته و نیروی آن را در حدود هفتضد نفر تخمین می‌زند و اکنون با حفظ تماس به طرف مهاباد عقب‌نشیینی می‌نماید. شب آن روز اسکادران در گردنه بیکزاده مستقر و سه گروهان پیاده (دوم، سوم، چهارم) در طرف مغرب آن موضع گرفته و گروهان شماره یک در شهر باقی مانده روی ارتفاعات شرقی اشغال موضع می‌کنند یک ساعت از شب گذشته در سراسر تیراندازی شروع می‌شود.



اردوی نیروهای دولتی در حومه ساوجبلاغ (مهاباد)

در ساعت ۲۳ از فرمانده گردان اسدآقا فشنگچی در جبهه گروهان ۳ گزارش بدین مضمون واصل می‌کرد: فرمانده اردوی آهنین «این اسم بنا بر پیشنهاد ملکزاده به اردوی مهاباد داده می‌شود تا پوشالی بودن آن را مخفی سازد» ارتباط ماقطع شده است و بیش از این ماندن در این ارتفاعات خطروناک است، اجازه دهید به شهر برگردیم، فرمانده گردان پیاده اسدآقا فشنگچی.

به طوری که ملاحظه می‌شود این شخص قادر اطلاعات نظامی بوده و گزارشی که ارسال داشته هیچ گونه ارزش نظامی ندارد، از طرف فرمانده اردو جواب داده می‌شود: ارتباط با کجا قطع شده با شهر یا واحدهای مجاور؟ به عقیده من تخلیه ارتفاعات مناسب نیست تا طلوع

آفتاب و روشن شدن وضعیت در ارتفاعات بمانید. فرمانده اردوی آهنین سرگرد ملکزاده نیم ساعت پس از صدور این دستور که معلوم نیست به مقصد رسیده باشد، فرمانده گردان سوم موضع خود را ترک و به طرف شهر عقبنشینی و بدین ترتیب شکافی بین گروهان چهار و دو به وجود می‌آید دشمن هوشیار بلافاصله استفاده کرده و از این سمت به شهر حملهور می‌گردد.

با ورود گروهان احتیاط در نبرد، خانه‌های حاشیه شهر که توسط دشمن اشغال گردیده بودند پس گرفته می‌شود معهداً وضع بسیار وخیم و ضرورتاً یک دسته از گروهان با توب شنیدر کوهستانی به فرماندهی ابراهیم خان (سروان بازنشته فولادرای) و سپرستی افشار اوغلو (سرهنگ بازنشته که در آن موقع بالاوتی و امیر حشمت و دو نفر صاحب منصب ایرانی دیگر از ترکیه مراجعت و به اردوی ملکزاده پیوسته بود) برای اشغال ارتفاعات دوشان مجید اعزام می‌گردد تا پس از روشن شدن هوا از پیشروی دشمن جلوگیری و با آتش توپخانه تعرض آن را متوقف سازد.^(۱)

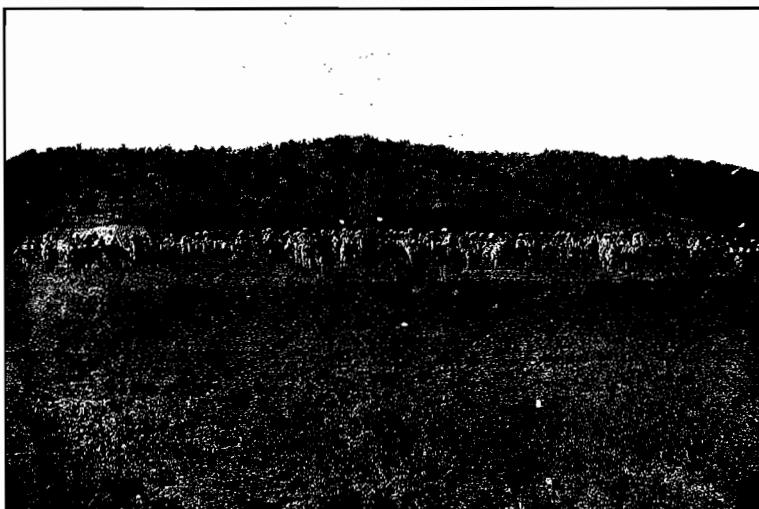


آتشبار توپخانه دولتی بالای ارتفاعات منطقه

شکست و نابودی اردوی آهنین (ملکزاده)

زد و خورد تا صبح سیزده مهرماه در حاشیه شهر ادامه یافت و به محض روشن شدن هوا دشمن به مواضع دوگروهانی که در ارتفاعات شمال مهاباد بودند شدیداً از جبهه و عقب حملهور و این دوگروهان را اعم از افسر و سرباز مضمحل می‌نماید. باقی‌مانده پادگان به داخل خانه‌ها پناه برده و پراکنده می‌شود. بهادران مأمور گردنه بکزاده نیز آنجارا تخليه و در حاشیه خاوری شهر جمع می‌شوند و بدین منوال کلیه ارتفاعات به استثنای ارتفاعات دوشان مجید به دست دشمن می‌افتد.

در ساعت هشت صبح آن روز وضع قوا بدین صورت بوده است: در ارتفاعات دوشان مجید یک اراده توپ شنیدر کوهستانی، یک دسته پیاده از گروهان یکم به فرماندهی ستوان دوم خدادادخان صفرعلی لکو مهاجر، در قسمت شرق شهر یک بهادران و بقیه گروهان مزبور پراکنده در پشت بام‌های مرتفع خانه‌های شهر. توپ صحرایی ابوخف بلااستفاده در سربازخانه (کاروانسرا شهر). دشمن از تمام جهات به طرف شهر حملهور بوده و در بعضی نقاط به داخل شهر نفوذ کرده و عده‌ای از سواران کرد گردنه بکزاده را مبدأ قرار داده و به طرف ارتفاعات دوشان مجید حملهور گردیده‌اند.



دسته‌ای از سواران اکراد از ده پکری

در ساعت ۹ توپخانه دشمن داخل عملیات گردیده ارتفاعات دوشان مجید را تحت آتش خود قرار می‌دهد در ساعت ۱۱ این ارتفاعات نیز سقوط و حاکمیت مطلق شهر به دست دشمن می‌افتد، هیچ یک از خانه‌ها مصون از آتش نبوده ولی تدریجاً صدای تیر از خانه‌هایی که سربازان به طور متفرق مشغول دفاع بوده‌اند قطع می‌شود و در ساعت ۱۲/۳۰ خاموشی مرگباری تمام شهر را فرا می‌گردد ضمناً اکراد خانه‌ای را که اختصاص به ستاد پادگان داشته محاصره و پیشنهاد می‌نماید ستاد مزبور تسليم شود.



شهرستان ساوجبلاغ (مهاباد) سال ۱۳۰۵ شمسی

فرمانده که هنوز تصور نمی‌کرده سمعیتکو با تمام قوا خود در مهاباد است شرحی بدین مضمون، به عنوان سید طه، نوشت و به وسیله یک نفر ستوان سوم (عبدالحمید عطائی) می‌فرستد: آقای سید طه شهر را تا آخرین فشنگ دفاع کردم طالع جنگ با من مساعدت نکرد در صورتی که به من و افراد بی احترامی نشود تسليم می‌شوم.

در این لحظه غیر از دو جوخه سرباز قرارگاه و چند افسر کس دیگری در اختیار فرمانده اردوی آهنین نبود و شاید بی اطلاع بوده است که در آن ساعت کلیه افسران و افراد پادگان در اثر حمله شدید دشمن کشته و یا اسیر و یا متواری گردیده‌اند.

در هر حال در ساعت سیزده از طرف سمیتکو جواب موافق می‌رسد و درب مقر فرماندهی باز می‌شود و اکراد به داخل آن می‌ریزند و هر کس که در آنجا بوده است خلع سلاح و لخت و به خانه قاضی علی برده در آنجا حبس می‌نماید و پس از یک ساعت آن را قطار کرده نزد سمیتکو می‌برند. فقط در این موقع است که ملک‌زاده به اشتباه خود پی برده و می‌فهمد که در این نبرد با سمیتکو تقریباً تمام قوای وی سروکار داشته است.^(۱)

کشته شدن ژاندارم‌ها

سمیتکو دستور می‌دهد ملک‌زاده و آجودانش آلپ بنشینند و سایرین را ببرند، با صدور این دستور آنها بی را که می‌برند به کلی لخت می‌نمایند به طوری که حتی پیراهن و زیرشلواری برایشان باقی نمی‌گذارند و همه را جمع کرده و با آتش مسلسل اعدام می‌نمایند و این افسران و افراد در دم واپسین فریاد می‌زنند پاینده و آزاد باد ایران، با این جملات که در حقیقت آرزو و آمال آنها بوده مسلسل ها آتش کرده و برای همیشه آواز اینها را خاموش می‌سازد.

فقط یکی دو نفر از آنها را که رؤسایی از اکراد واسطه می‌شوند نمی‌کشد مشروط براین که خون‌بهای خود را مبلغی نقد پردازند که یکی از آنها نایب هاشم خان بود «که بعداً با درجه سرتیپ بازنشسته شد» که اهالی ارومیه پول در مقابل خون‌بهای وی به سمیتکو دادند البته هاشم خان پس از آزادی آن پول را به مردم برگرداند. و دیگران ستوان دوم محمد مظہری «سرلشکر بازنشسته» ستوان یکم اسکندر مخال بیکی «سرهنگ بازنشسته» به نام آذرتابش ستوان یکم میرمهدی خان نوارانی که با داشتن هفت زخم شبانه از میان کشته شدگان برخاسته و خود را به میاندوآب می‌رساند. در هر حال این شکست نیروی دولتی مخصوصاً به مسلسل بستن ژاندارم‌ها حادثه بسیار تأسف‌آور و رقت‌انگیز بود که رعب سمیتکو را در دل ساکنین آن نواحی هر چه بیشتر نمود و آبروی دولت را برد.

بعد از آن که سمیتکو به مهاباد حمله نموده و قوای دولتی که عبارت از چهارصد نفر ژاندارم به فرماندهی سرهنگ ملک‌زاده را اسیر و در تپه‌ای به نام محمود کان قتل و عام نمود

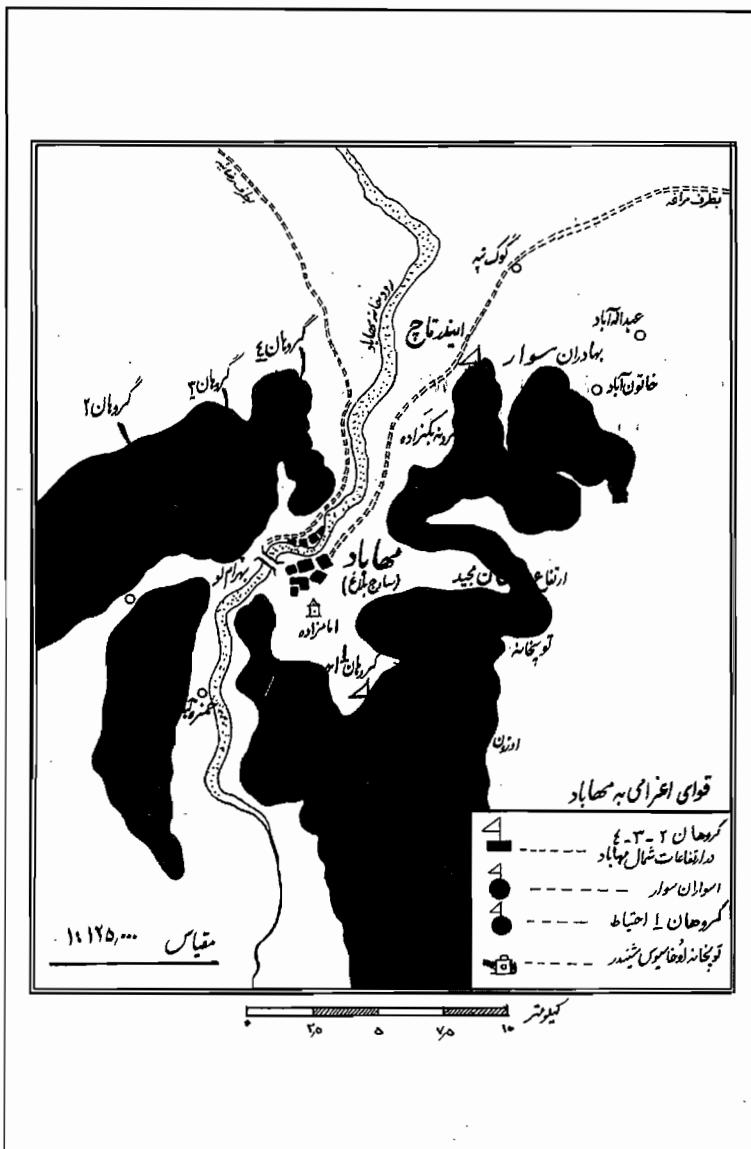
بعد از آن از سوی خود حمزه آقا مامش را به حاکمیت مهاباد برگزیده و به چهريق محل اقامتش دعوت می نماید.^(۱)

مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان راجع به قضیه ملکزاده در کتاب خود خاطرات و خطرات چنین می نویسد: از ساو جبلاغ فریاد می کنند، آقایان همه خائن دروغگو گفتند ما خودمان دفاع می کنیم از تیریز برای نمایش عده ای نظامی بفرستید که قوه رسمی باشد. ملکزاده را فرستادیم همه آقایان تخلف کردند. هم او بسی اندازه غافل نشست و وهن بزرگی واقع شد. خودش را هم اسماعیل آقا اسیر کرد و به قطور برد.

اقبالالسلطنه حرکت اسماعیل سمیتکو را تکذیب می کند که من اینجا هستم او کجا می رود... به طوری که امر بر من مشتبه شد معهذا به ملکزاده تلگراف کردم که هوشیار باشد، سیم را اکراد خائن پاره کرده اند و تلگراف به او نرسیده. در هر حال نهایت غفلت را کرده بود اسماعیل سمیتکو غفلتاً او و جمعیتش را محاصره کرد و اگر به این اندازه بی مبالغت نکرده بود می توانست به میاندوآب عقب بکشد. فریب اکراد را خورده بود متأسفانه در این دوره مرد کار تربیت نشده است.^(۲)

۱-شورش گُران مکری در دوره‌ی سلطنت دودمان پهلوی؛ احمد شریفی

۲-خاطرات و خطرات؛ مخبرالسلطنه هدایت



نقشه نیروهای اعزامی به ساوجبلاغ (مهاباد) و موقعیت نیروها در منطقه

علل و موجبات شکست اردوی آهنین ملک‌زاده

سرگرد ملک‌زاده و سروان محمد تقی آپ شب را در اردوگاه اسماعیل سمیتکو به سر برده و ضمن صحبت سمیتکو به ملک‌زاده می‌گوید: آقای ملک‌زاده آیا تصدیق می‌کنید که مانور من در مقابل قشون ایران و از بین بردن پادگان مهاباد یکی از شاهکارهای نظامی محسوب می‌شود که حتی نادر هم به چنین مانور مشعشعی نائل نگردیده است.

تردیدی نیست که مانور این سرکرد بسیار جسورانه و با حساب دقیق و مراقبت کامل انجام گرفته زیرا با استقرار پوشش ضعیفی در جبهه اصلی طرف را کاملاً اغفال و با نیروی عمدۀ خود با سرعت هر چه تمام تربه پادگان ضعیفی حملهور و آن را متهدم ساخته است. با وجود این مراتب باید تصدیق نمود که در مقابل این سردار جسور عده‌ای وجود داشته که اولاً فاقد قدرت فرماندهی و نظم بوده، ثانیاً دشمن با اوضاع حکومتی سروکار داشته که امور



اردوی نیروهای دولتی در ارتفاعات منطقه در حال استراحت

آن از یکدیگر گسیخته و قسمت‌های ارتش و انتظامی به دست اشخاص و عناصری اداره و رهبری می‌شده که یا اجنبی بوده و علاقه واقعی به این آب و خاک نداشته و یا اساساً از چگونگی فنون جنگی و تدابیر و تجربیات لازمه بی‌بهره و بی‌اطلاع بوده‌اند و باعث این پیش

آمدهای فجیع و رتاتانگیز گشته و حیثیت کشور و جان عده‌ای از جوانان شایسته و فداکار ایران را بازیجه گرفته و نتایج افتضاح‌آمیزی به ثمر آورده‌اند.

از اشخاصی که در این قضیه با مداخلات ناروا در امور نظامی نموده می‌توان حاج مخبرالسلطنه والی وقت آذربایجان را به شمار آورد، مفاد تلگرافی که توسط سرتیپ شیبانی به سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان، به وزیر جنگ وقت مخابره گردیده موئید این مراتب و متن تلگراف چنین است ۲۱ حمل ۱۳۰۱ وزیر جنگ فرمانده کل قشون - رضا. تلگراف سرتیپ شیبانی به وزیر جنگ راجع به لزوم عدم مداخله مقام ایالت در امور نظامی و جواب وزیر جنگ متن تلگراف رمز سرتیپ شیبانی و جواب وزارت جنگ که حاکی از اختلاف نظر بین فرماندهی کل قوا و ایالت آذربایجان است.

مقام منيع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرماندهی کل قشون دامت شوکته: چند روز پیش آقای مصدق‌السلطنه حکمی از طرف حضرت اشرف به قدوی نشان دادند، اگر چه در قسمت اول آن تفکیک اختیار و اقتدار فرمانده قشون را از اداره ایالتی آذربایجان به طور روشن معین فرموده‌اند ولی در قسمت ثانی حکم مزبور به عنوان انتظام داخل فرمانده قوا را تحت دستور معزی‌الیه می‌گذارند. در این مدت آقای مصدق‌السلطنه از صدور چنین حکمی قدوی را مستحضر نفرموده‌اند و حالیه هم قدوی نمی‌دانم مقصود از انتظام داخل چه چیز است و تاکنون



شیبانی در موقع سرهنگی با جهانگیر صوراً سرافیل در حال نشسته

هم خود را مسئول انتظامات کل آذربایجان می‌دانسته‌ام، حال محض استحضار خاطر مبارک عرض می‌کنم که اجازه دخالت ایالت، آذربایجان، در استعمال هر نوع از کارهای قشونی به جز بدبختی نتیجه دیگری نخواهد داشت، سال گذشته به واسطه همین قبيل تصرفات و استراتژی ایالتی «استراتژی دستورهای است» که مخبرالسلطنه صادر کرده^(۱) بیشتر از هزار نفر جوان نظامی در آذربایجان به کشنده شد و متباوز از چهار کرور ضرر مالیه دولت بوده است به عقیده فدوی انتظام آذربایجان بسته به وضعیت قشون و استعمار آن است ایلات و اهالی آذربایجان حرف خیلی شنیده‌اند از این به بعد عمل لازم است. اول نور ۱۳۰۱ نمره ۲۵ فرمانده قوای آذربایجان حبیب‌الله شبیانی منتظر سرتیپ شبیانی دوران فرمان فرمایی مخبرالسلطنه است که تمام امور نظامی را نیز در دست داشته.^(۲)

روزنامه‌های آن زمان در مورد علل شکست ملکزاده خبر انعکاس آن را چنین آورده‌اند: ملکزاده رئیس اردوی اعزامی ساوجبلاغ که به طور اسرارآمیزی سبب حدوث واقعه اخیر شده بود و احتمال کاری مشارالیه تجمع اکراد و ورود آنان را به ساوجبلاغ نتیجه داد و در نتیجه خود ملکزاده با عده دیگر در دست اکراد گرفتار شده بودند، در صورتی که سایر اسراء معلوم نیست دچار چه اقداماتی شده‌اند، تنها مشارالیه (ملکزاده) از اسارت اکراد به علتی که هنوز مکشف نیست مستحلص و به شرفخانه می‌آید.^(۲)

پس از فتح مهاباد توسط سمیتکو و شکست اردوی آهنین (ملکزاده)، مردم ارومیه و سلماس از قتل و غارت اسماعیل سمیتکو به تنگ آمده برای جلوگیری از چاول گردها به سرپرستی سمیتکو از دولت درخواست رفع غائله را نمودند. در این زمان دولت لشکر آذربایجان را به سرهنگ لوئیدبرگ سوئنی سپرد تا توان رزمی نیروهای دولتی را سازمان دهد و نیز در یک نبرد دیگر به دستور قوام‌السلطنه نخست وزیر وقت به منتظر نابودی سمیتکو تدارک دیده شده بود نیرویی مركب از دو هزار چربک آماده نماید.

در این موقع قوام‌السلطنه با سردار عشايرکه آن زمان حاکم ارسباران بود وارد مذاکره می‌شود تا او برادرش سردار امیراوشد را برای فرماندهی لشکر قرجه‌داغ در این نبرد متلاuded

۱- خاطراتی از دوران رضاشاه: سپهبد جهانبانی

۲- روزنامه ایران سال ۱۳۰۰ شمسی

نماید، او نیز قول می‌دهد که برادرش سردار ارشد را به سرکوبی اکراد به آن منطقه بفرستد. غافل از این که این سیاستمدار کارکشته چه نقشه‌ای برای سردار ارشد کشیده است.



امیر ارشد (سام خان)

اما سردار ارشد به دو دلیل حاضر به قبول مأموریت نبوده، اول این که برنامه‌ای داشته که با نیروی لازم به طرف تهران حرکت نموده و از ضعف و هرج و مرج سلسله قاجاریه که به دولت مرکزی مستولی شده بوده، دولت را منقرض و اداره مملکت را به دست گیرد. دوم جنگ را در فصل پاییز و زمستان در منطقه سرد ارومیه صلاح نمی‌دانسته، سردار عشاير طی نامه‌ای به برادرش می‌نویسد: طبق قولی که برای سرکوبی اسماعیل سمتیکو داده‌ام، اگر شما حاضر به قبول این مأموریت نیستید خودم خواهم رفت.^(۱)

گوشه‌ای از زندگی سردار عشاير و امیر ارشد (سام خان)

رسم خان که در دستگاه مظفرالدین شاه در تبریز دارای مقام و رئیس ایل و قره سورانها بود چند پسرا داشت که معروف ترین آنها محمدحسین خان ضرغام نظام که بعدها سالار عشاير و بعد سردار عشاير شد و سام خان که ارشد نظام و سپس امیر ارشد و سردار ارشد لقب یافت و از آنجا این لقب به امیر ارشد تعلق گرفت که سام خان پسر ارشد رستم خان حاج علیلو در جنگ شیخ عبیدالله به دست گردها کشته شد و از آن به بعد اسم او را به امیر ارشد

گذاشتند، شاید به این دلیل بوده که سردار عشاير نیز انتقام برادرش را با کشتن جعفر آقا شکاک گرفته.

بعد از فوت رستم خان سردار عشاير و امیرارشد هر کدام با استعداد مختلف ابتدا با رحیم خان چلبیانلو همکاری و در حقیقت دست پرورده سیمرغ آن پیرمرد کهنه کار شده بعدها خود مستقلأ داخل عملیات و با هم کار کرده که یک قسمت مربوط به سالهای اولیه قیام ستارخان و قسمت دیگر مربوط به دوره‌ی قیام خیابانی و بعدها می‌باشد.



رستم خان حاجی علیلو با پسرانش

ایستاده از راست: ۱ - سالار شیریندل خان. ۲ - ضرغام (سردار عشاير). ۳ - اصلاح همایون. ۴ - تریمانخان اجلال. ۵ - سردار امیرارشد (سام خان). ۶ - تهرمان خان و آن که عصا به دست نشسته رستم خان می‌باشد.

در سال ۱۳۲۶ ه.ق و محاصره تبریز در ابواب الجموع رحیم خان به طرفداری از محمدعلی شاه و انجمن اسلامی داخل عملیات بوده و به طوری که احمد کسروی به آن اشاره کرده و ده تیر مخصوص ضرغام (سردار عشاير) رعب و هراس در میان مجاهدین داشته.^(۱)

در محروم و صفر سال ۱۳۲۷ ه.ق در مأموریت راه تبریز - مرند - جلفا باز این دو برادر با

رحیم خان بوده و در همین اوقات متهم به غارت قریه بزرگ مجبو مبارکه سکنه آن تماماً ارامنه می‌باشند شده و در این میان عده از طرفین به قتل رسیده است.



نشسته دست به عصا رحیم خان چلبیانلو با اطرافیانش

شماره ۱ - محمدآقا برادر جواد امیر تومان. ۲ - حاجی حسن آقا پدر دکتر قاسمخان اهری. ۳ - سریاز ایمان. ۴ - محمدعلی سلطان. ۵ - رضاعلی وکیل آذغان و سریاز علی اصلاح آذغان. ۷ - اجلال الملک. ۸ - ضرغام (سردار عشاير). ۹ - فرج آقا موتن. ۱۰ - محمدحسن آقا. ۱۱ - کودک امیرارشد (سام خان)

پس از ورود قوای اعزامی مرکز به فرماندهی پیرم و سردار بهادر به آذربایجان و حمله به طرف اهر و شکست رحیم خان، سردار عشاير و امیرارشد که در اردبیل رحیم خان بودند به وسیله باقرخان سalar ملی امان گرفته به تبریز آمدند امیرارشد به منزل ستارخان و سردار عشاير به منزل باقرخان رفته و مدتی آنجا ماندند سال ۱۳۲۸ ه.ق.

در دوره انقلاب مشروطه زمانی که روس‌ها بر آذربایجان تسلط پیدا کردند و صمدخان شجاع‌الدوله را نیز به نائب‌الایالگی تبریز برگزیدند، صمدخان بنا به سابقه کدورتی که از نافرمانی سردار عشاير و امیرارشد نسبت به خود داشت این دو برادر را گرفته تحت الحفظ به مراغه فرستاده در آنجا محبوبس بودند تا شجاع‌الدوله از عثمانی‌ها شکست خورده به رویه رفته و سردار رشید جانشین او شده و این دو برادر نیز مرخص و امیرارشد حاکم مراغه

می شود. (محرم ۱۳۳۰ ه.ق).^(۱)

پس از قیام شیخ محمد خیابانی و رونق کار او باز این دو برادر حاضر به تمکین او هم نشده به دستور خیابانی سردار عشاير در تبریز دستگیر و زندانی شده و جوادخان حاجی خواجهلو را مأمور می نمایند که به کمک سایر رؤسای طوايف قراجه داغ به سر امیرارشد که قراجه داغ را در دست داشت حمله کرده و دستگیر نمایند و حال آن که بعد از حمله از امیرارشد شکست خورده است اما بعد پس از وساطت آقای سیف الهی از معتمدین

امیرارشد صلح می کنند. بعد از این خیابانی دوباره یک عده ژاندارم و مجاهد از تبریز به سر امیرارشد روانه می کند که این مسئله همزمان با وقوع قتل خیابانی منتظر می شود. همین که خیابانی به شهادت رسید، مسئله اسماعیل سمیتکو مطرح شد و به اصرار قوام السلطنه نخست وزیر ۱۲۹۹ شمسی مأمور جنگ او گردید.^(۲) همان طور که در صفحات پیشین گفته شده، قوام السلطنه از سردار عشاير که حاکم ارسیباران بود قول گرفت که برادرش امیرارشد را به جنگ با سمیتکو بفرستد او هم نامه ای به امیرارشد برادرش نوشته و



قوام السلطنه

از او درخواست کرد که این کار را قبول کند و گرنه خودش به جای او خواهد رفت. امیرارشد وقتی نامه برادرش سردار عشاير را می بیند ملاحظه می کند که در مقابل عمل

۱- تاریخ ارسیباران: سرهنگ بایبوردی

۲- همان منبع

انجام شده‌ای قرار گرفته به فکر فرو می‌رود به همین خاطر در محل سکونت خود قرار می‌گذارد تا با سران عشاير و فرماندهان کارکشته جشنگی از جمله فرخ خان قره خانلو، حاج یوسف الله خان گنجه‌ای، حاجی علی قلی خان کریمی، مصطفی‌بیک حسین‌گلو و حاجی محمد قلی خان آغ‌بلاعی که شجاعت و رشادت او، چه در انقلاب مشروطه و چه در محال اوزمدد، زبانزد خاص و عام بوده و دولت مرکزی نیز در کارهای مهم همیشه



محمد قلی خان آغ‌بلاعی در ایام پیری

ایشان را مد نظر قرار داده و در نظم و سامان دادن امور مربوطه او را به کار می‌خواست. مشورت نماید. نوه ایشان آقای رضاقلی آغ‌بلاعی نقل می‌کند زمانی که پدر بزرگم در تبریز اقامات داشت موقعی که آقای سید حسن تقی‌زاده از رجال سرشناس مشروطه به تبریز آمده بود برای ملاقات پدر بزرگم آمد و ساعت‌ها با هم در کنار هم به گفتگو پرداختند. سند زیر اهدای آقاضاقلی آغ‌بلاعی در رابطه با پدر بزرگش می‌باشد.^(۱)

ترجمه سند حکم قراجه‌داع

معتمدالسلطان محمد قلی خان سرتیپ زیده مجد مشروحه مورخه ۱۹ شرح حال شما رسید از سطورات مندرجه آن اطلاع به عمل آمد در باب آمدن سوار خوانین ایلاس کانلو و غیره مکرر به شما نوشته‌ام تا حال از مسئله آمدن سوار اطلاع نداده‌اید این است تأکیداً می‌نویسیم که هر قدر از خوانین و غیره سوار ممکن داشته باشد محض فضیل این نوشته اعجلأً به اتفاق خود برداشته در اهر حاضر شوید که سوارسان داده بعد از اخذ حقوق و جیره معجلأً حرکت کرده رفته ملحق به ارود شوند البته بدون تأخیر یک ساعتی در اهر حاضر شوید که برای اشرار پیشه قوجه بیکلو معجلأً اردو حرکت می‌نماید البته تأخیر را جایز

۱- اهداء و ترجمه سند: رضاقلی آغ‌بلاعی نوه محمد قلی خان آغ‌بلاعی

خواص داغ

ضمیمه



حکومت قراجه داغ

تاریخ ۲ شهریور ۱۳۲۸

نمره

تمامی میان خوشیان رستم

شروع مورخه ۱۹ شوال ۱۳۲۷ نزد مجلس شورای اسلامی

در باب آمدن بر از خبرین ایلخان خود خسرو کوئل را کشیدم و من
از منزه آمدن بر از همچند زده دلایلی نداشت ایلخان نیزم که هر چند
دیگر خود را میخواسته باشد مخصوصاً صدر این داشت و همچنان شفاقت داشت
در این پیش از اینکه از این داده فکر نداشت چهار خرس پیش از داده این
که از رشته حق بزرگ شد و نه مدن پیش از این داده این
که از کوئل برای ایلخان شد و تجھیز سهند در این حکومت
نهایت پیشرفت ایلخان شد و این روز از داده این
داردیت داشت که ایلخان که بعضی مطلب نداشت
مبلغ کلکشیده خوار غمیع داده شو ۲



حکم حکومت قراجه داغ به محمدقلی خان آغبلاغی

ندانسته هر چه زودتر خود در اهر حاضر شده از اینجانب ملاقات نمایید که بعضی مطالب لازمه مطرح گفته شده قرار صحیح داده شود تاریخ ۲۰ شهر رمضان ۱۳۲۸ ه.ق.

توضیح حاشیه: آقای محمدقلی خان موقع خدمت است همه کس باید حاضر خدمت دولتی شود خودتان هم تأخیر گردید خیلی زود.

امیرارشد (سام خان) پس از آن که در رابطه با رفتن به جنگ سمیتکو با سران عشایر مشورت می‌کند آنها به الاتفاق به شور نشسته و پیرامون موضوع بحث و گفتگو می‌کنند، عده‌ای می‌گویند بگذار آبروی والی برود، او در غیاب بدون اجازه شما این کار را کرده و حتماً نظر دیگری دارد، ما حاضر به انجام وظیفه در چنین شرایطی نیستیم، باید این جنگ به آینده موكول شود.

بعضی دیگر از این عشایر می‌گفتنند: هرگاه ما در روز معین و طبق پیشنهاد هیئت اعزامی به تبریز نرویم، نیروهای سایر عشایر در سطح تبریز علیه امیر شایعه پراکنی خواهند کرد و مخبرالسلطنه هم همین را می‌خواهد که به بهانه‌ای امیر را متهمن کند به دولت بگوید که درباره امیرارشد هر چه محرومانه نوشتمام صحت کامل دارد.^(۱)

تا این که امیرارشد برخلاف میل باطنی، به طرف کردستان با نیروهای خود و قزاق‌ها و ژاندارم‌ها عزیمت می‌نماید. غافل از این که در پشت پرده، نقشه مخبرالسلطنه دشمن قسم خورده‌ی این دو برادر این بوده که در این جنگ سردار ارشد از بین برود. در مقابل نظر قوام‌السلطنه این بود که در صورت پیروزی سردار امیرارشد، ایشان را در مقابل رضاخان سردار سپه علم کند.^(۲)

به طوری که شهرت دارد و قوام‌السلطنه هم چنین می‌پنداشته، در ایامی که کودتای ۱۲۹۹ شمسی به عمل آمد امیرارشد هم در سر چنین خیال داشته و قوام‌السلطنه از افکار او اطلاع حاصل کرده و حال که کار خیابانی را یکسره کرده بود حالاً نوبت امیرارشد بود. دکتر یوسف متولی در کتاب خود از تبریز تا مشهد در رابطه با نقشه مخبرالسلطنه برای از بین بردن خیابانی چنین می‌نویسد، با سقوط کابینه و ثوق‌الدوله و روی کار آمدن کابینه‌ی مشیرالدوله

۱- ارسپاران در گذر حماسه و تاریخ: محمد حافظزاده جلد (۲)

۲- شرح رجال ایران: مهدی بامداد جلد (۲)

زمینه بازگشت مجدد کلشن محمد تقی خان پسیان به خدمت دولتی فراهم شد. محل خدمت او را به دلایلی خارج از تهران در نظر گرفتند. ابتدا ریاست ژاندارمری آذربایجان به او پیشنهاد شد و به او توصیه گردید که همراه مهدی قلی خان مخبرالسلطنه والی جدید آذربایجان و در واقع با هدف سرکوبی جنبش شیخ محمد خیابانی که علیه قرارداد ۱۹۱۹ آغاز شده بود به این ایالت برود اما ژنرال حمزه خان پسیان عمومی او که از توطئه مخبرالسلطنه هدایت مبتنی بر کوییدن آذربایجانی (خیابانی) به وسیله یک آذربایجانی دیگر (محمد تقی خان پسیان) آگاهی داشت، او را از پذیرش این پیشنهاد منصرف کرد.^(۱)

قوامالسلطنه اکنون می‌باشد دشمن دیگر خود را که از همان افکار در سر داشت از میان بر می‌داشت و برای این که از شر او راحت شود و مانند سمتیکو امیرارشد هم در آذربایجان پیدا نشود این مأموریت یعنی دفع سمتیکو را به وی محول نمود، (همان نقشه و سیاست: بالا که می‌خواست کلشن محمد تقی خان را به جان خیابانی بیندازد). مطالبی که در صفحات بعدی از نظر خوانندگان خواهد گذشت. چنین می‌نماید که این جنگ صرفاً نه به خاطر جلوگیری از شرارت‌های سمتیکو بود بلکه بر عکس به خاطر از بین بردن امیرارشد طرح ریزی شده بوده است چرا که طبق نوشته‌های امین شرع خوبی که خود آن زمان در بطن مسائل بوده، می‌نویسد در این جنگ قرار بود لشکر ماکو نیز به کمک قوای امیرارشد بشتابد ولی آنها علاوه بر عدم درگیری حتی یک گلوله نیز شلیک نکرده‌اند و در حقیقت هدفشان اجرای نقشه قوامالسلطنه و مخبرالسلطنه بوده است. اما از آنجا که سردار شجاع قره‌داغی از خود لیاقت و فوری داشته با یاران خود تا مرز شکست نهایی اسماعیل سمتیکو پیش می‌تازند که ناگهان در این هنگام امیرارشد توسط نیروهای خودی از پشت مورد اصابت گلوله قرار گرفته و جانش را قدا می‌نماید.

دکتر مصدق در خاطراتش که توسط سرهنگ بزرگمهر وکیل او آنها را در زندان یادداشت نموده راجع به کشته شدن امیرارشد چنین اظهار می‌کند: ضرغام سردار عشاير و سام خان سردار ارشد که هر دو از مشاهیر طایفه حاج علیلو بودند، موقع رجعت قشون روسیه بعد از

جنگ بین‌المللی اول از ایران و در آغاز انقلاب روسیه اسلحه زیادی در ارسباران از روس‌ها گرفته بودند. به نظر می‌آمد که این اسلحه برای مبارزه با متجماسرین جمع‌آوری شده بود. این دو سردار دارای قوا مجهز و قوی در آن حدود بودند و هر کس در تمام نقاط آذربایجان از آنها حساب می‌برد. روی همین اصل بود که ایالت‌های قبلی با آنها معاشات می‌کردند. چون در آن اوقات وزارت جنگ بودجه‌ی زیادی نداشت حاج مخبرالسلطنه والی وقت سام‌خان سردار ارشد را که دارای قوا بود به کمک قشون دولتی روانه جنگ با اسماعیل سمتیکو کرده

بود و سردار ارشد در آن جنگ کشته شد. معروف است که به حاج مخبرالسلطنه گفته بودند شما چطور سردار ارشد را به جنگ اسماعیل آقا می‌فرستید؟ گفته بود از هر طرف که شود کشته سود اسلام است.^(۱)

راجع گرفتن اسلحه از روس‌ها توسط این دو برادر رضاخان میر پنج نامه‌ای در رابطه با این موضوع برای آنها ارسال می‌کند.



ضرغام (سردار عشاير) برادر بزرگ امیر ارشد

آنی هر زشد سرمه ملوف نژاد صدر و ملطف شاه فرمات روم
 بوزیر خلیل طبری طبقه است بوده و پس از زیارت شاه همین خوشک طلاقه شاه است
 هدایت ذوق طرفت نمایم کمال مصحت در باغه فابی غلبه کرد لامحت قوت روزه
 رفع کووس تقدار تمسه سهم دیده است لایقی است و دیگر یکند تکمیل روزه
 هر چیزی دخیل و خوبی هست مافظه شنید ناچیز عجم اکام است آن روزه
 عذر است درینه زمانا در زینه سلم برادر ذهن خود باش منیخ شاه و کلکه سهم دیده
 نصطف در تعرفت زاده شدنا در راه علیه السلام روزه خوار یارانه
 خود را هم خواهی داشت و تصریح نمود هم زیر گوش کلمه ملزمه است دخواست
 ام ملاره است و تصریح نمود هم زیر گوش کلمه ملزمه است دخواست
 رزطفت روزه خوار راه را مورد اهمیت دیده
 خوش از نایم روزه دله بی روزه دیده است نایم
 آنها زده است دلگزی دیده دلار روزی مسلم ملار از
 ۱۲۸۳ در رهاب دیده شد رفاه

درباره آخرین روز جنگ امیرارشد محمد حافظزاده در کتاب خود از زبان حاج سیف‌الله گنجهای رئیس طایفه گنجلو از سرکردگان باسابقه و از مشاوران نزدیک سردار ارشد که در جنگ شرکت داشته چنین نقل می‌کند: روز آخر جنگ در سنگر امیر بودم، من تیراندازی می‌کردم، امیرارشد به من گفت «سیفی» مثل این که امروز تیرت به هدف نمی‌خورد، چه شده؟ عرض کردم: قربان، نمی‌دانم. امیر گفت: تفنگ خود را بگذار زمین، این سلاح‌ها را پر کن من تفنگ پنج تیر روسی ام را رها کرده مشغول پر کردن سلاح‌های امیرارشد شدم. امیر چنان با سرعت تیراندازی می‌کرد سابقه نداشت، من خسته می‌شدم. ولی طوری هیجان‌زده شدم بودم که آرام نداشتم. بعد از چند دقیقه، امیر گفت: سیفی توب‌زن هم مثل شما شده و نمی‌تواند خوب تیراندازی کند. فوراً خود امیر به طرف سنگر او رفت و به تپیچی پرخاش کرد و سپس خودش زاویه توب را میزان کرده و مشغول تیراندازی شد.



از سمت راست نفر چهارم نشسته امیرارشد (سام خان) با عده‌ای از نیروهایش

تمام سنگرهای مقابله کوییده شده بود، فقط یک سنگر سالم مانده بود و ایستادگی می‌کرد. بعد از این که امیر تیراندازی با توب را شروع کرد، دیدم که از آسمان تکه‌های تفنگ، لباس و زین اسب به زمین می‌ریزد. در همان موقع «نچفقلی قره‌خانلو» گفت: قربان

چشم‌هایت گردم، زودتر این عمل را می‌کردید! بالاخره گلوله‌های توپ مثل باران می‌بارید و صدای مهیبی بر دل دشمن می‌نشست. معلوم شد همان سنگری که مقاومت می‌کرد و امیر آن را با توپ زیر و روکرده و منهدم نموده، سنگر خود اسماعیل آقا بوده است.

امیرارشد دوباره به سنگر خود برگشت، نیروهای سنگر متلاشی شده فرار می‌کردند. راه فرار آنان فقط منحصر بود به یک جاده فرعی که مقابل ما قرار داشت. امیرارشد فراری‌ها را نمی‌زد، ولی کسانی که در سنگرها بودند، به طرف آنها تیراندازی می‌کردند. حمیدلشکر پیش امیر آمد و گفت برویم، امیرارشد گفت: حاج حمید خسته شدید؟ جواب داد: نه قربان، تمام سنگرهای دشمن منهدم شده و توقف ما در اینجا فعلاً جایز نیست. امیرارشد در جواب حاج حمید می‌گوید: دو نفر از سرکردگانم در محاصره فراریان هستند، صبر کنید آنان هم بیایند بعد برویم. سپس بلافاصله گفت: شما فکر نمی‌کنید الان «عزیزخان» از خوانین و سرداران معروف محمد خانلو - و «نعمت» از دلاوران طایفه مغاتلو - در کجا هستند؟ لازم به یادآوری است که امیرارشد به سرکردگان خود فوق العاده ارزش و حرمت قایل بوده و تأخیر وی در سنگر خود نیز به خاطر درگیر شدن دو نفر یاد شده بوده است. بالاخره حاج حمید سوار بر اسب خود شده و اسب امیرارشد را هم حاضر و آماده کرده و منتظر او می‌شوند، که در این هنگام گلوله‌ای از پشت سنگر به امیرارشد اصابت کرد. ما چند نفر که در سنگر بودیم بیرون پریدیم، من متوجه شدم که امیرارشد دست به جیب انداده و از جیبیش چیزی درآورده به بیرون پرت کرد. گفتم: امیر چه شد؟ دیدم خبری و صدایی نیامد. در این موقع حمیدلشکر آمد و گفت: دیدید چقدر من التماس کردم اما او قبول نکرد؟ مثل این بود که به من الهام شده بود و من آن قدر اصرار می‌ورزیدم. جنازه را جا به جا کرده متوجه شدم که همه به طرف تسوج می‌روند.^(۱)

شهر تسوج بین دو استان آذربایجان شرقی و غربی در شمال دریاچه ارومیه و جنوب کوه‌های قزل‌داغ (کوه‌های میشاب در شمال تسوج را قزل‌داغ می‌نامند) قرار گرفته. محل تجمع سپاه و قرارگاه فرماندهی امیرارشد تسوج بود ولی خود سردار در روستای تیل مستقر بود و هر روز جهت رسیدگی به امور سپاه وارد تسوج می‌شد.

خبر کشته شدن امیرارشد و هجوم اکراد از پس قشون شکست خورده موجب خوف و هراس اهالی تسوج گردید، لذا شبانه در هوای سرد مردم اهل و عیال خود را برداشته به طرف ارونق حرکت می‌کنند و مجددًا از دارایی و هست و نیست خود صرف نظر می‌نمایند. از آنجا که خبر مرگ امیرارشد با تأخیر به اکراد رسید، همین امر فرصتی شد تا اهالی تسوج خود را به جایی در شب برسانند. اکراد در تعقیب قشون شکست خورده وارد تسوج می‌شوند به تعدادی اثایه و گلهای گوسفند قناعت نموده و مراجعت می‌کنند.^(۱)

شرح نبرد شکریازی از زبان میرزا ابوالقاسم امین الشرع خویی

امین الشرع خویی که خود در اواخر قاجار می‌زیسته یادداشت‌هایش راجع به این نبرد چنین می‌پاشد. پس از وقوع قضیه فاجعه ساوجبلاغ و جساری که اسماعیل آقا نسبت به دولت متبعه خویش به ظهور رسید. ناچار دولت در مقام تهیه قشون برآمده و سردار ارشد قراچه‌داغی را بر آن واداشتند که با قوای دنایی خود به مهم اسماعیل آقا بپردازند و چهل هزار تومان پول نقد به جهت مصارف لازمه به مشارالیه بدادند. وی نیز با تمام جمعیت و قوای خود از سواره و پیاده حرکت کرده، در قریه صوفیان سان دیده بود. سه هزار و دویست نفر از سواره و پیاده از سان گذرانده بودند. پس به تسوج آمده و منتظر موقع حرکت بود لیکن بعضی از قوای مهاجم را انتظار داشتند. و نیز در اوایل ربیع الاول همان سال هشتصد نفر ژاندارمی که از تهران آورده بودند با قورخانه کافی و تفنگ‌های انگلیسی به ریاست کاپیتان لاسین و لونبز فرنگی (لوئیدبرگ) سوئی به خوی توافق داشتند که ناگاه شیبی به کاپیتان مرقوم از جانب سردار ارشد خبر می‌رسد که اسماعیل آقا محض این که مابین قوه سردار ارشد را با قوای ژاندارمی خوی قطع کرده و خود فاصله بشود تا سوال و جواب این دو اردو با همدیگر منقطع گردد برخی از قوای خود را به ساخلوی در غلمانسرای و خاندام فرستاد که ایشان سرکریوه خرسک را گرفته و مابین دو لشکر فاصله ناطقه بشود.

لهذا شبانه کاپیتان جمعی کثیر از ژاندارمه را با جمعی کثیر از سواران آقا میرهدایت خویی

۱- تسوج در گذرگاه تاریخ: عباس نبی

به کریوه‌ی خرسک فرستاد و در بالای آن کوه‌ها بین اکراد و ژاندارمری که سنگر کرده بودند دو سه فقره در عرض سه روز جنگ سخت واقع گردید.



نیروهای ژاندارم در ارتفاعات کوهستانی منطقه

بالای گردنۀ خرسک ژاندارم متصرف شده و در سرقانلو (قائلی) دره که دره‌ایست در غایت سختی است در سنگ‌ها سنگر گرفته بودند که اسماعیل سمتیکو قریب سیصد نفر سواره را امر به هجوم داده و چون اکراد بر آن سنگ‌های محکم هجوم می‌کنند قشون دولت نیز با آتش مسترالیوزها در آتش بازی مضایقه و خودداری نکرده و مسترالیوزها را چندان آتش نمی‌کنند که گردها خیلی به تزدیک می‌رسند. آنگاه به امر مرحوم تورج میرزا که جوان رشیدی بود و در همین جنگ به قتل رسید یک مرتبه مسترالیوزها از چند طرف آتش باریله و جماعت ژاندارمی نیز شلیک می‌نمایند و جمعی کثیر از دشمن را به خاک هلاک ریخته، دو مرتبه اسماعیل آقا امر یورش و هجوم داده به همین قرار تلفات بسیار داده بودند. با وجود این که سه چهار برابر آن تلفات بر گردها وارد شده بودند و خودشان معتقد براین بودند که چون تفنگ‌های ما انگلیسی بود و مسترالیوزها هم غیر از همان فشنگ انگلیسی، فشنگ برنی داشتند، ترسیدیم که فشنگ ما تمام شده و آنگاه کار را بر ما تنگ گرفته و طعمه گردها

بوده باشیم، بدین ملاحظه آمدیم که تفنج سه تیر و پنج تیر از اهالی گرفته و این فشنگ انگلیسی را فقط به جهت مسترالیوزها ذخیره نماییم و همین طور هم کردند و پانصد قبضه‌ی تفنج و دویست و پنجاه هزار فشنگ حکما و جبراً از اهالی جمع نمودند.

بالا جمله گلوله باری گذاشتند. اهالی سید تاج الدین خود را میان آتش سوزان دیده است اهل و عیال و اطفال خود را گرفته و از همه چیز صرف نظر کرده، شبانه به جانب شهر کوچیده و گردها به ده آتش زده، آبادی را سوختند. و در آن روز آخر که اکراد به شدت بر ژاندارم هجوم کرده و قشون را به برخاستن ناچار کرده بودند چون درست بر ژاندارمه دست نیافتند، پس رو به جانب قزلجه (قرزلجیا) و تسوج گذاشته، می‌روند و در قزلجه قریب سیصد نفر از سریاز مرند و فوج احمدخان ساخلوی بودند و چندان استعدادی نداشتند. اکراد بر آنها حمله کرده و جمعی از ایشان را تلف کرده و برخی را اسیر می‌گیرند. ولیکن خود حاجی

احمدخان و پسرش از معركه بیرون می‌شوند. آنگاه اکراد اموال توبچی و چهره‌قان را نیز به غارت برده، رو به تسوج جلوریز می‌روند. گویا سردار ارشد از قضیه مسبوق شده قدغن می‌کند که کسی تیری خالی نکرده آنگاه که اکراد به باغات تسوج رسیده و در میان باغات می‌شوند، آنگاه به امر سردار امیر ارشد از چند طرف با توب و تفنج ایشان را به عقب برگردانیده و سردار با قریب هشتصد نفر سوار شده اکراد را جنگ‌کنان تا جلوی غلستان‌سرای تعقیب کرده و از آنجا به محل خود برگردید. و آن روز هم از طرفین تلفات زیاد واقع شده بود



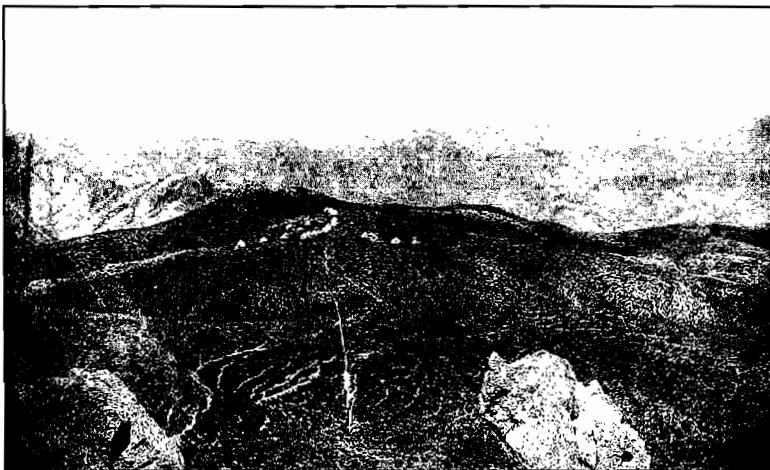
پک سریاز گردی با تجهیزات کامل

گویا در نتیجه این جنگ قریب پانصد نفر از اکراد تلف شده و از نیروهای امیرارشد معلوم نشد که تلفات چقدر بوده است. همین قدر که در نتیجه جنگ چند روزه و این همه تلفات هیچ فایده و عائده‌ای حاصل نشده و گردنۀ راز اکراد متصرف گردیده فقط مثل سید تاج‌الدین جایی که پناهگاه عمده و محلی به غایت محکم بود و به مثالیه قلمه در خوی بود خراب شده و ما بین دو لشکر منقطع گردید و مقصود به حصول نپیوست.^(۱)

واقعه بیستم شهر ربیع‌الثانی

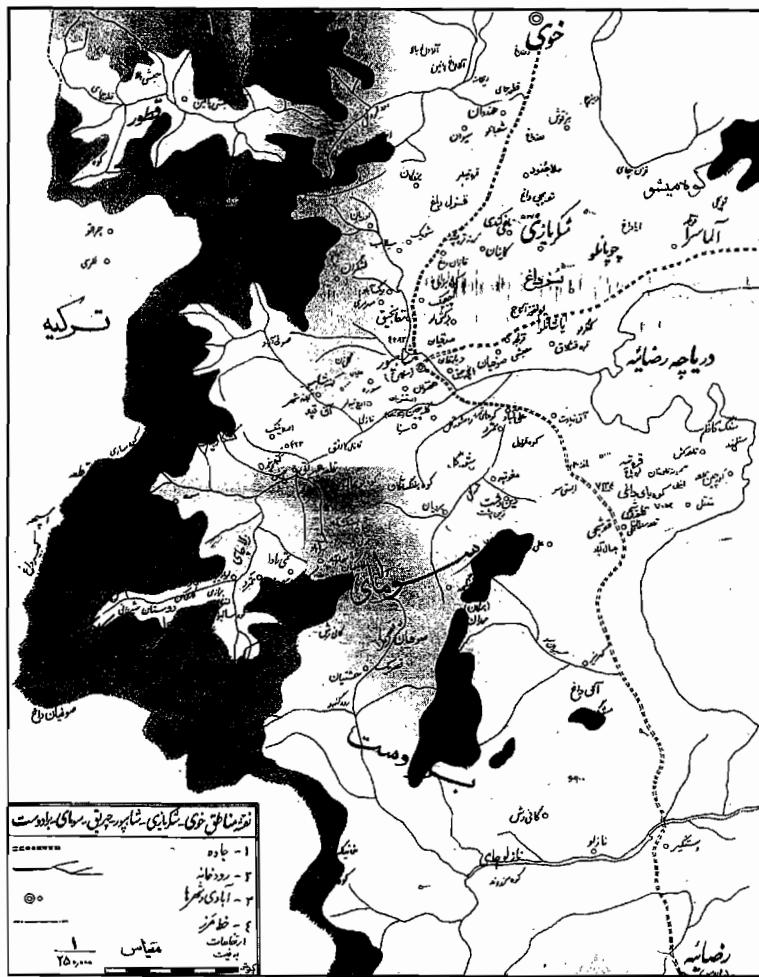
به تاریخ شب بیست و یکم شهر ربیع‌الثانی تمامی رؤسای قشون که عبارت از لوندبرگ رئیس ژاندارمه و سردار امیرارشد قره‌چه‌اغنی و شجاع‌الدوله ماکویی پسر اقبال‌السلطنه سردار ماکو، سيف‌السلطنه رئیس سرباز خویی در قریب قوروق و تکلک اجتماع کرده و بنادگزاری نموده و نقشه جنگ را قرار می‌دهند که سه ساعت از شب رفته قشون ماکویی از گرد و عجم با شجاع‌الدوله به سمت قراتپه ویستکان رفته و ژاندارمه از بالای گردنه ملاجنبید و شوربلاخ و قوشون سردار ارشد هم از جانب گردنۀ خرسک هر سه دسته حرکت کرده و هجوم کنند و نیز سردار ارشد چهار صد نفر از سواره خود را به همراهی ژاندارمه قرار داده که آن جماعت پیوسته قله کوه را نگاهداری کنند مبادا که گردها آمده بالا سر ژاندارمه را بگیرند که کار آنها را خراب و ضایع نمایند. پس با این نقشه حرکت کرده برفتند و از اول طلیعه‌ی صحیح صدای توب‌ها به خوبی به شهر و اطراف شهر همی رسید و تا دو ساعت به مغرب مانده صدای تفنگ‌ها هم ممتد بود آن خبر رسید که همی زخمدار است که از اردو می‌کشند و یا تاشقه و درشكه به شهر حمل می‌نمایند. (زمی‌ها و کشته‌ها) و گردید که بعد از آن که محاربه شدید یافته و کسان سمیتکو را از جلو برداشته‌اند. بالخصوص جماعت ارامنه که مخصوصاً دعوی طلب شده و لباس ژاندارم پوشیده قریب یک هزار نفر از دولت سلاح گرفته و به جنگ سمیتکو آمده بودند و همه از اهالی خود سلماس و ارومیه بودند و با کمال جدیت به همراهی قشون سردار ارشد هنگامه جنگ را گرم کرده بودند و خود سردار امیر ارشد پشت سر قشون بر قله برآمده با دوربین نگاه می‌کرده و مشغول بوده است.

۱- تاریخ جنایات ارامنه و اسماعیل سمیتکو: سیرزا ابوالقاسم امین‌الشرع خویی: به کوشش علی صدرانی



محل اردو زدن نیروهای دولتی در ارتفاعات منطقه قبل از جنگ

عده و استعداد اسماعیل سمتیکو در نهایت کثرت شده و ساعت به ساعت می‌افزاید چندان که پیش جنگ‌های سردار ارشد از جلو شکست خورده فرار می‌نماید و خود سردار ارشد با قریب سیصد نفر در همان شته مشغول بوده است و چون کسان سردار حالت حالیه را خوب ندیده، هر چند اصرار می‌کنند که به محاصره نیفتداده ما نیز برگردیم سردار ارشد از فرار امتناع داشته، در این بین بدبهختانه تیری به سردار ارشد رسیده و در همان جا می‌افتد و کسانش چون مردم چریک بودند به محض افتادن سردار به هم خورد و عقب جمعیت ایشان از انتظام افتاده و با وجودی که قشون به دو فرسخی سلماس رسیده و در شرف غلبه بوده‌اند یک مرتبه کم از سنتگرها بنای عقب‌نشینی می‌گذارند و چون قشون سردار امیر ارشد عقب نشسته آن وقت گردها با خسارت تمام به ژاندارم‌ها حمله کرده و بر بالا سر ایشان مسلط گردیده و دمار از روزگارشان بر می‌آورند و تلفات زیاد می‌دهند به حیثی (طوری) که دیگر عده ژاندارمه پاشیده و به هم خورد می‌شود و چند نفر از صاحب‌منصبان نیز کشته می‌شوند. باری همان شب، هم عده قشون سردار ارشد به هم خورد و هم قشون ژاندارمه به



نقشه مناطق خوی شکریازی - شاپورخان - چهره بیت - سومای - بر اوست.

(شکریازی اسم ارتفاعاتی است در اروانچ چنب قریه (شکریازی) بین قانلو دره (دره خونین) و سلماس که در آنجا جنگ با اکراد روی داد.

شهر مراجعت کرده و همان شب را به خیال این که مبادا اسماعیل آقا ما را تعقیب کند از متهای مرعوبیت جنازه قتلای خود را هم دفن نکرده همان طور در میان صحراء طعمه و حوش و طیور گذاشت و از نصف شب با عجله تمام در شکه‌های اهالی را هم عاریت کرده و روانه تبریز شدند و به مرند رفته از آنجا به شرفخانه مأمور شده به آنجا رفته بودند و بعد از بیست روز اهالی پول داده و آن جنازه‌ها را کشیده و آورده دفن کردند. در حالت که به حالت بدو ناخوش افتاده بودند و حیوانات درنده آنها را متفرق و متلاشی کرده بودند.^(۱)

از جمله مقتولین آن جنگ شاهزاده تورج میزرا و سلطان احمدخان بودند که یکی از اصفهان و دیگری از تهران بوده و نیز یک نفر صاحب منصب خوبی کشته شدند و لیکن بعد از وقوع این حادثه که اسباب غایت پریشانی گردید. بعد از قتل سردار امیرارشد قره‌چه‌داغی دولت به سبب سو حرکات سابقه ارشد از وی بدگمان بوده و در این موقع فرستاد را مقتنم شمرده و بی خبرانه برادر ارشد سالار عشاير را با پرسش گرفته و فرقاً فرستاده تمامی اسلحه و مهمات و توبهایی را که ارشد به تدریج ضبط کرده بود به دست آورده به قورخانه تبریز حمل نمودند.

چون در این جنگ آخرین که ذکر شد اگر چه بنا بود که قشون ماکو نیز از جانب قراتپه بر اکراد اسماعیل سمیتکو حمله بی انکند در آن موقع قشون ماکو موقع جنگ ندیده و صلاح را در مداخله به آن محاربه نیافته ابدآ اقدامی نکرده و تفسگی و توبی از ایشان باز نشده بود «راجح به قضیه در صفحات گذشته توضیح داده شد» چه اصلاً مایل به محاربه با اسماعیل آقا واستیلای دولت علیه نبوده و بازار آشفته را طالب بودند که دولت و ملت به حضرات محتاج و متملق بوده و خود فاعل ما یشاء بوده باشند. این است که اسماعیل سمیتکو این فقره را حقیقته بر بی حمیتی و نفاق آقای سردار ماکو با دولت خود محمول داشته و بنای چاپلوسی و خصوصمت گذاشت و با وجودی که طبیعت و غیرت جناب سردار امیرارشد قره‌چه‌داغی بر همگان معلوم است که هرگز به این حرکات ناموس‌شکنانه اسماعیل سمیتکو راضی نشده و غیرت اسلامیت وی را از قبول این گونه حرکات مانع و رادع است.

صورت مكتوبی که سمیتکو بعد از این فتح اخیر و قتل سردار ارشد به اهالی نوشته بود

چنین است: اهالی خوی: اگر چه پاره‌ای از حرکات شنیعه شماها مرا بر آن وامی داشت که به مجازات کاری با شماها اقدام کرده و شماها را به کیفر و سزا اعمال برسانم زیرا که تفنگ

جمع کرده به دست ارمنی‌ها داده و به جنگ اسلام فرستادید.

حمد خدای را که سردار ارشد را که با من به جهت برادرم جعفرآقا دشمن بود خود برسیدم او را به همراه ژاندارمه چنانچه شاید و باید مضimpl و محظوظ نبود نمودم ولی با همه این حرکات زشت که با وجود آن حرکات شما را در عوالم اسلامیت خطی و نصیبی باقی نبوده و خون و مال و عرض شما را مباح کرده است. از قراری که به این راپورت رسیده پسر آقای اقبال‌السلطنه به خوی آمده و در خوی هستند. مدامی که ایشان در



اسماعیل سمیتکو

خوی هستند ممکن نیست که از من

نسبت به آن طرف هجومی و حمله صادر آید. البته با کمال اطمینان مشغول کسب و کار خود باشید. اسماعیل سمیتکو^(۱)

دکتر جهانشاه حاجی علیلو فرزند سردار عشاير در کتاب خود سرداران قره‌داغ تفصیل روزهای جنگ را قبل از تیر خوردن عمومیش سردار ارشد چنین می‌نویسد: کربلائی علی نخجوانی با تمام افواج و دویست نفر سوار، پیش قراول بودند. روز دویم که خود اسماعیل آقا، عمرخان با تمام قوا و توبخانه به طرف ما حمله برده به واسطه بی‌عرضگی صاحب منصبان افواج بدون این که در خزلجه و چشمکه کنان مقاومت کرده یک تیر خالی نمایند فرار کرده بودند. یک

۱- تاریخ جنایت ارامنه و اسماعیل سمیتکو: میرزا ابوالقاسم امین الشرع خوی

دفعه رسیده دیدم که تمام سرباز سوار فرار کرده دشمن مشغول قتل و غارت است. نزدیکی چشمکه کنان جلوگیری کرده چند تیر توپ انداخته با مختصراً حمله شکست داده تا آلماسرا



نشسته از سمت چپ عصا به دست امیرارشد (سام خان) پشت سر او ایستاده رشید فرزند اجلال‌الملک برادر امیرارشد سمت راست ابراهیم پناهی با جناب امیرارشد

تعاقب کرده نیمه شب آها به طرف شکریازی و تنگستان رفتند. ما هم در سنگرهای اولی ماندیم. دیگر نمی‌توانستند به این طرف حمله نمایند. سواران جلیله ساخلو هم بی‌اندازه بی‌عرضگی کرده فرار کرده به طرف کوه رفته از آنجا هم رفته در وللریان مانده یک روز دیگر آمدند، باز هم اگر شخصاً مقاومت نمی‌کردیم تا الاشرفخانه و (...). آمده بودند. این شکست‌ها ابدآز رشادت آها نیست، اردوهای ما بی‌عرضگی می‌کنند. خصوصاً سرباز و صاحب منصب علی ما علی ابدآز وجودشان کاری ساخته نیست. خود حاجی احمدخان جبون نیست ولی عمل ندارد. قسمت عده این شکست ساعث حمله و تهرور

حاجی احمدخان بود که سربازها را بی‌اجازه از جای‌های خود حرکت داد. به حمد الله آخر خوب شد ولی به کلی رشته گسیخته بود. از سوار هم تا اینجا دو نفر مقتول و زخمی و لخت شده دارد. از سرباز تا اینجا صد نفر و بلکه بیشتر. هنوز هم سربازان به یک جا جمع نشده‌اند کاملاً تلفات آها معلوم شود، ولی ژاندارم‌های تهران خیلی خوب هستند. صاحب منصبان خوب هم دارند. فقط خبیطی که کرده‌اند بعد از جنگ بی‌جهت (...) را تخلیه کردن. خیلی بد شد. از آقای سردار هم کار ساخته نیست. جدیت فرمایند بلکه این قوای ارامنه باید بعد

بینیم از وجود آنها کار ساخته خواهد شد یا نه. حالیه امیدواری که هست به عده خودمان و ژاندارمهای تهران، از اردودی میاندوآب هم چیزی نفهمیدیم. اگر آنها کفایت داشته در ساویلاغ عده نبود تمام قوای دشمن در این طرف بود. اگر از عشاير از اردبیل به سابقه ممکن است از آنها استفاده کرد، باید از طرف ایالت هم تأکید شود آنها بیایند.^(۱)



میرزا علی هیئت

مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خود خاطرات و خطرات می‌نویسد: امیر ارشد از ریاست نظامی مأیوس به ولایت رفت، میرزا علی هیئت را به تهران فرستاده است، باید از او دلجویی کرد. مشیری برای او خواستم از درجه دوم فرستاد و از طرف رئیس‌الوزراء به امیرالامرائی مخاطب شد. قوام‌السلطنه که به جای مشیرالدوله آمده است در حضوری اصرار کرد که او را مقابل سمیتکو بفرستم، در رشتادش حرفی نیست ولی بد سراست و آشوب طلب، چون برادرش حاضر بود اگر چه

«آلمان‌ها مثلی دارند در نسبت می‌گویند فلان با من دشمن تراز برادرست» ولی باز ملاحظه می‌کرم خواستم به کنایه رأی او را رد کنم، ابرام کرم، قبول کرم، او را خواستم، مشغول تدارک شده، سردار عشاير برادر بزرگتر است و عاقل تر لیکن از امیر ارشد احتیاط می‌کند. سه هزار نفر سواره و پیاده در شرفخانه حاضر شدند، هزار و پانصد هم ژاندارم در خوی است. شنیدم سوارهای امیر ارشد (سام‌خان) با او همراه نیستند و این در جنگ عیبی بزرگ است. به شرفخانه رفتم، به او نصیحت کردم که از بین سوار هزاری را که طرف اطمینان‌ایست اختبار کند بقیه سیاهی لشکر باشند. حسین‌خان و یار را برای تنظیم تلفن و کربلا نی علی خان را برای رعایت دقایق تاکتیکی به او سپردم.^(۲)

۱- سرداران قره‌داغ: دکتر جهانشاه حاج علیلو
۲- خاطرات و خطرات: محمدقلی خان هدایت مخبرالسلطنه

روزنامه ایران ۱۰ عقرب سال ۱۳۰۰ راجع به موضوع چنین نوشته: قوای اعزامی برای عودت در شرفخانه احضار شده، مخبرالسلطنه و امیرارشد و کلنل لمبرگ در شرفخانه می‌باشند. قوای اقبالالسلطنه مأمور خوی می‌باشند و قرار است به سوی سلماس پیشروی کنند. بخشی از قوای شرفخانه نیز قرار است برای ساوجبلاغ عزیمت کنند.^(۱)

مخبرالسلطنه ادامه می‌دهد: سرکردگان ما به سیاهی لشکر معتقدند. بیشتر برای گرفتن حقوق و خوردن، نصیحت مرادکه از میان جمعیت هزار نفر انتخاب کند که محل اعتماد باشند گوش نکرد و شاید همان مخالفین او را قتل رسانندند. می‌بایست لندبرگ را با امیرارشد موافق کرد. به وجهی موافق شدند. اقبالالسلطنه باید به بازی گرفته شود او هم متابعت از امیرارشد یا لندبرگ نمی‌کند لیکن وجودش لازم است که از معیت ایل جلالی ما کو جلوگیری می‌کند، پرسش را با عده‌ای فرستاد دور دور صفوی بستند امیرارشد قلب را دارد لندبرگ بازو را که تپه ساراست و از برای عملیات توپخانه است.

فردا ۲۸ قوس ۱۳۰۰ جنگ خواهد شد من در تبریز بودم کسالت داشتم نزدیک غروب به نظرم آمد که جلو دربچه اطاق لوحه‌ی سرخ فرو افتاد، روی آن لوحه به قلم شش دانک نوشته بود امیرارشد، از برای من خیال پیدا شد گفتم على الله. مطابق نقشه روز دیگر جنگ شد، دو به غروب خبر قتل امیرارشد رسید، در حقیقت فتح با ما بود لیکن نتیجه گرفته نشد، به مجرد افتادن امیرارشد سوار قراچه‌داعی رو به ولایت آورد. به طوری که نعش امیرارشد به زمین ماند، کربلاشی علی خان نعش را جمع آوری کرده بود. قتل امیرارشد پس از فرار اکراد اتفاق افتاد به طوری که شبیه شد در این که از کسان خودش تبری به او زده باشند.^(۲)

روزنامه ایران در ادامه شماره‌هایش راجع به این جنگ در ۳ قوس سال ۱۳۰۰ چنین می‌نویسد: در ۲۵ عقرب در محور تسوج و خوی، قوای ژاندارم، سرباز و سوار قراچه‌داعی به فرماندهی سردارارشد با قوای اکراد (معادل ۳۰۰۰) در جنگی از صبح ۲۸ تا نیم شب ۲۹ عقرب، اکراد شکست خورده شکریازی را از دست دادند (منطقه‌ای بین تسوج، خوی، سلماس است) در این جنگ یک دسته از سوارهای قراچه‌داعی به رهبری کریم بیک به کمک

۱- روزنامه ایران: ۱۰ عقرب سال ۱۳۰۰ شمسی

۲- خاطرات و خطرات: محمدقلی خان هدایت مخبرالسلطنه

ژاندارم‌ها رفته نقش مهمی بودند در ۲۹ عقرب در آلماسراي در گردن خرسک درگیری سختی شده اکراد بیش از ۵۰۰ نفر تلفات و تلفات دولتی ۵۰ سوار قراچه‌داغی و عده‌ای ژاندارم و کربلائی علی خان نخجوان، ۳۰ عقرب جنگ نشده است.^(۱)



دسته‌ای نیروهای قره چه‌داغی در لباس ژاندارم

پس از آن که سردار ارشد طبق نقشه قبلی از طرف نیروی خودی از پشت مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و بلا فاصله گشته می‌شود بعد از کشته شدن سردار ارشد برادرش ضرغام (سردار عشاير) با عجله از تبریز به منطقه رفته و جنازه‌ی برادر را به تبریز آورده بود. راجع به این قضیه یعنی آوردن جنازه سردار ارشد از میدان جنگ نقل قول‌های زیادی است، چراکه رفتن به میدان جنگ و آوردن جنازه خود مسئله‌ای دیگر بوده، راجع به این موضوع از زبان کسانی که آن زمان کنار امیرارشد بوده و ما جرا را در زمان حیات خود به نسل بعدی انتقال داده به جا مانده است. نقل قول زیر از آقای جلال فکری فرزند رحمان فکریست که پدرش از طایفه قراخانلو واز یاران نزدیک امیرارشد بوده و موقع جنگ و کشته شدن امیر در کنارش بوده و تمامی وقایعی که در آن هنگام اتفاق افتاده به فرزندش نقل کرده و فرزندش جلال فکری از زبان پدرش

چنین نقل می‌کند: جنگ تقریباً داشت به سود ما تمام می‌شد اما دو سه سنگر دشمن هنوز مقاومت شدیدی می‌کردند بخصوص یکی از سنگرهای مقاومت زیادی از خود نشان می‌داد و تپچی نیروی مانیز از فرط تیراندازی مکرر خسته شده بود و نمی‌توانست آن طور که می‌بایست سنگرها را هدف قرار دهد. و همزمان گلوله‌ها زوزه کشان از بالای سر می‌گذشتند، ولی شجاعت امیرارشد سوای این مسایل بود که چنین درگیری‌هایی در روحیه او خللی وارد کند و اگر شجاعت بی‌باقانه او نبود خود ما نمی‌توانستیم در آن حال به نبرد ادامه دهیم و همین مسئله‌هم بعد از کشته شدن او پیش آمد. در اثنا بیکه تپچی نمی‌توانست سنگرهای دشمن را آن طور که می‌بایست هدف قرار دهد در این زمان خود امیرارشد به سراغ تپچی رفت و او را به کنار ما فرستاد و خود پشت توب نشست و در اولین تیراندازی دقیقاً همان سنگری را مورد اصابت گلوله خود قرار داد که بیشتر از سایر سنگرهای مقاومت نشان می‌داد. بعد از اصابت گلوله به سنگر دشمن نیروهای مستقر در آن به هوا پرتاب شدند، در این لحظه ما به اشاره امیر من و نجفقلی خان حکیمی و چند تن از نیروها به طرف آن سنگر هجوم برده و آن سنگر را تصرف نمودیم که بقیه نیروهای دشمن با دیدن این وضعیت از سنگرهای بیرون آمده پا به فرار گذاشتند. بسیاری از نیروهای اکراد در اثر اصابت گلوله توب تکه پاره شده ولاشهای آنها اطراف سنگر پراکنده شده بود. ما وقتی در آن سنگر مستقر شدیم منتظر بودیم که امیر گلوله بعدی توب را شلیک کند ولی بعد از چند لحظه انتظار هیچ خبری از شلیک امیر نشد وقتی به عقب برگشتمیم با تعجب دیدیم نیروهای ما در حال فرار و پراکنده شدن هستند، هر کسی اسبی داشت سوار آن می‌شد و کسانی که پیاده بودند سعی می‌کردند خود را از مهلهک نجات دهند، ما خود را به محلی که امیر پشت توب نشسته بود رساندیم و با تأسف دیدیم که امیر تیر خورده و افتاده است. صحنه تیر خوردن و افتادن امیر برای ما غیرقابل تصور بود چراکه ما در آستانه پیروزی و فتح تمام سنگرهای دشمن بودیم، وقتی از سایر نیروها در حال فرار موضوع را پرس و جو شدیم، نام کربلائی علی خان بر سر زبان‌ها جاری بود که گویا در حال هدف‌گیری امیر توسط نیروها دیده شده بود. در این زمان دستور عقب‌نشینی هم صادر شده و نیروهای باقی مانده در میدان نبرد در یک جا جمع شده و به طرف عقب حرکت نمودیم، از شدت ناراحتی و نیز به خاطر دستور عقب‌نشینی جنازه امیر را

همان طور رها کرده و با نجفقلی خان حکیمی با نیروها به طرف عقب حرکت کردیم اما با همیگر هم قسم شدیم که اگر در خلال نیروها هر کدام از ما کربلاشی علی خان را دید با تیر بزنند، اما او زرنگتر از این حرف‌ها بود که به چشم دیده شود و تا زمانی که ما به تسوج رسیدیم نتوانستیم او را ببینیم، نزدیکی شب همه به تسوج رسیدیم و مشاهده نمودیم که سردار عشاير بعد از شنیدن کشته شدن برادرش خود را به آنجا رسانده بود او از شدت ناراحتی سیگار را یکی پس از دیگری روشن می‌کرد و از شدت ناراحتی این طرف و آن طرف می‌رفت، تا مرا دید به طرف آمد و گفت رحمن کشته شدن برادرم یک طرف قضیه اگر جنازه او را پیدا نکرده و برنگردانید از این هم بدتر می‌شود.

ما در آن لحظه در موقعیت بدی قرار گرفته بودیم چراکه همه می‌ترسیدند در آن هنگام که هوا نیز تاریک شده بود دوباره به میدان جنگ بازگردند و از طرفی نیز از بیم کمین اکراد در آنجا واهمه داشتند تا این که من به اتفاق نجفقلی خان حکیمی و ده نفر دیگر از طایفه قراخانلو که داوطلب شدند، آماده شدیم دوباره به محل درگیری برگردیم، پس از اندکی توقف همگی سوار اسب‌ها شده به سوی میدان نبرد حرکت نمودیم اما فکر انتقام امیر از سرمان بیرون نمی‌رفت و در تمام مدتی که آنجا بودیم زیرچشمی دنبال کربلاشی علی خان می‌گشتم، به هر حال ما دوازده نفر شبانه به راه افتادیم و نزدیکی‌های صبح به منطقه نبرد نزدیک شدیم، در این هنگام از اسب‌ها پیاده شده و با احتیاط کامل به جلو رفتیم در یک قسمت از نزدیکی میدان توقف نمودیم و من به بقیه پیشنهاد کردم که شما همینجا بمانید من به تنها یی جلو می‌روم اگر جنازه امیر را پیدا کردم کلام را روی اسلحه گذاشته و به شما علامت می‌دهم که به کمک بیایید. همه قبول کرده همانجا منتظر ماندند، با همان حال دنبال جنازه می‌گشتم و در دل خدا خدا می‌کردم که به دست اکراد نیفتاد جنازه‌های زیادی از دوستان ما در آنجا که کشته شده بودند روی زمین پخش و پلا بود به سوی همانجا که امیر پشت توب نشسته بود رسیدیم ولی از جنازه امیر خبری نبود، کمی جستجو در آن حوالی ناگهان چشم به جنازه امیر افتاد که خود را کشان کشان به طرف سنگی کشیده و در حالی که به آن سنگ تکیه داده بود، همانجا نیز جان داده بود، چکمه‌ها و ساعت مچیش را در کنار جنازه پیدا نمودم گویا قبل از مرگ آنها را درآورده و به اطراف پرت کرده بود که دشمن جنازه

او را نشناشد.

«آقای جلال فکری پیرمرد که نزدیک به نود سال سن داشت موقع نقل این قسمت از خاطرات پدرش چنان گریست که گویا خودش در آنجا حضور داشته، او با همان حال ادامه داد. پدرم در این لحظه به سایر دوستانش علامت می‌دهد و آنها نیز به کمک او می‌آیند و جنازه امیر را برداشته روی اسپی قرار می‌دهند و بعد به طرف تسوج می‌آیند. نزدیکی تسوج پدرم می‌بیند که سردار عشاير به پیشواز آنها می‌آید وقتی به نزدیکی پدرم می‌رسد سه مرتبه می‌پرسد رحمن برادرم را آوردی آیا او سالم است (منتظرش قطع اعضای بدن به دست دشمن بوده) پدرم در جواب می‌گوید آری سردار سالم است، سردار عشاير وقتی این حرف را می‌شنود در حالی که بعض گلويش را گرفته بود می‌گوید رحمن مادرم فدایت گویا امیر را برایم زنده نمودی.

پدرم بعد از آن که جنازه را از اسب پیاده کرده و وارد اتاق می‌شود مشاهده می‌کند که سینی پر از ته سیگار در جایی که سردار عشاير تا صبح نشسته و چشم به راه آنها بوده قرار دارد. صبح زود به دستور سردار عشاير جنازه را شسته و روی سنگی در معرض دید تمام تیروها و کسانی که آنجا بودند قرار می‌دهد این عمل به خاطر آن بود که همه ببینند که جنازه امیرارشد سالم است و هیچ یک از اعضای بدنش قطع نشده پس از آن تمامی نیروها به حالت احترام نظامی از مقابل جنازه رژه رفتند.^(۱)

آقای نوبهار فرزند اصلاح همایون برادرزاده امیرارشد نقل می‌کند که زمانی که عمومیم سردار ارشد کشته شد پدرم با داد و فریاد و حالت خشمگین به سراغ عمومیم سردار عشاير رفته و داد و بیداد می‌کند که تو برادرمان را به کشتن دادی و کم بود بر اثر این مسئله با او درگیر شود.^(۲)

امیرارشد (سام خان) که زندگی پرماجرا داشت در آذربایجان معروفیت به سزا یافت و به اوج شهرت و ترقی رسید. در این موقع بود که قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرای زمان کودتای ۱۲۹۹، به امیرارشد دستور داد به جنگ سمیتکو یاغی معروف برود. در این موقع حاجی

۱- نقل قول: جلال فکری فرزند رحمن فکری از یاران امیرارشد (سام خان)

۲- نقل قول علی اصغر نوبهار: فرزند اصلاح همایون برادرزاده امیرارشد

مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان با امیرارشد میانه خوبی نداشت و امیرارشد به وی اطاعت زیاد نمی‌کرد، زیرا امیرارشد منتظر بود به ریاست نظام آذربایجان منصوب گردد و حاج مخبرالسلطنه به این امر تن نمی‌داد و اغلب بین وی و والی آذربایجان اختلاف بوده که دولت با این تیر دو نشان می‌زند و حقیقتاً بعضی‌ها نمی‌دانستند که هدف رئیس‌الوزرا «قوم‌السلطنه» و والی آذربایجان «مخبرالسلطنه هدایت» از بین رفتن سمت‌کو است یا امیرارشد سام‌خان.^(۱)

در مورد قتل امیرارشد از یادداشت‌های حاج مخبرالسلطنه این جملات شایان توجه است «سردار عشاير به تسویج رفت و نعش برادرش را به تبریز آورد و مردم مشایعت سردی کردند و گفته شد دفع شر امیرارشد به صد هزار تومان مخارج اردو می‌ازد» اولاً سردی مشایعت اهالی ممکن است از عدم علاقه والی (مخبرالسلطنه) بوده، ثانیاً اهالی از کجا می‌دانستند که مخارج اردوکشی صد هزار تومان شده است مگر این که بگوییم این عقیده خود جناب والی بوده که از قول مردم بازگویی می‌کنند.^(۲)

ما بین اختلاف بین امیرارشد و مخبرالسلطنه، روزنامه ایران ۳۰ قوس سال ۱۳۰۰ چنین می‌نویسد: اختلاف بین سردار ارشد و مخبرالسلطنه: گویا نامه‌ای به امضای میرزا علی آقا هیئت در روزنامه جنت بوده که از اختلاف نظر بین سردار ارشد و مخبرالسلطنه خبر می‌دهد.^(۳)

وصول خبر شکست اردوی دولتی و کشته شدن امیرارشد در تمام کشور با تأسف و تأثر تلقی شد. خصوصاً در نواحی ارومیه و سلماس مردم بالادیده این نواحی از فتوحات اولیه وی و شکست اکراد سخت شادمان شده و به خاتمه غائله سمت‌کو امیدوار شده بودند. پس از شنیدن خبر کشته شدن امیرارشد سخت متأثر و ناراحت گردیده دانستند هنوز هم اسیر چنگال سمت‌کوی بی‌رحم خواهند بود. اهالی ارومیه و سلماس شجاعت و مردانگی امیرارشد (سام‌خان) را ستوده و همه از وی تعریف می‌کردند شعراء و گویندگان از مرگ وی

۱- تاریخ ارسپاران: سرهنگ باپوردی

۲- همان منبع

۳- روزنامه ایران سال ۱۳۰۰ - ۱۶ قوس نمره ۴۲۱

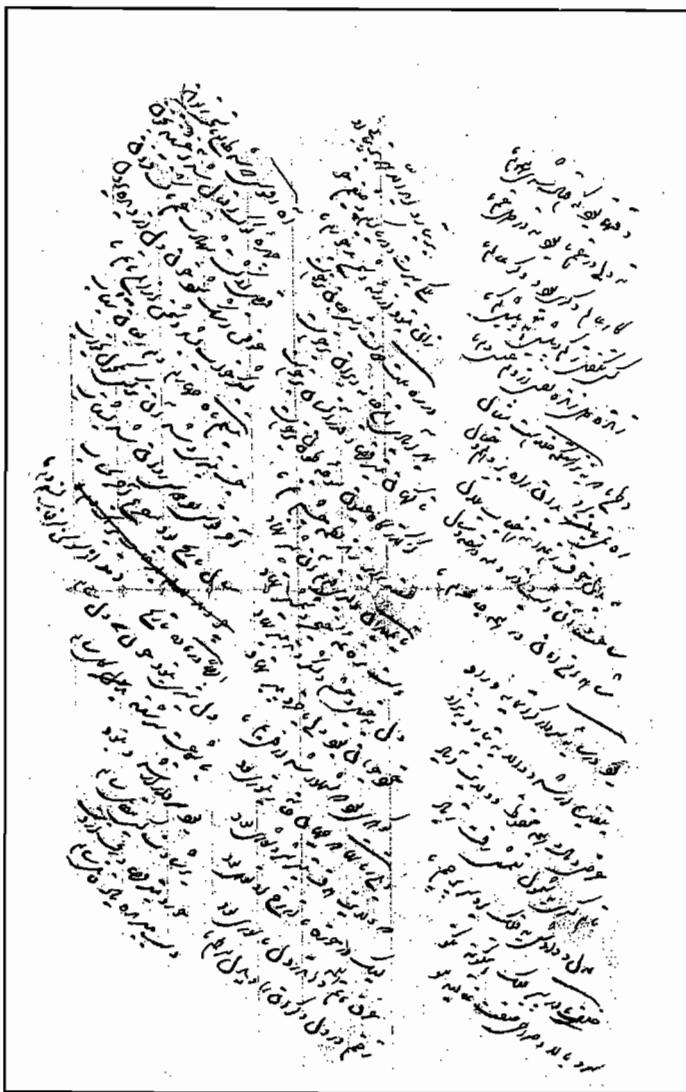
اشعار زیادی سروده بودند.

افسوس ای ایرانیان آن مرد دانا کشته شد
سردار ارشد نامور بر خون خود آغشته شد
با همت و مردانگی پا در رکاب آورده بود
بر جوی امید وطن یکباره آب آورده بود
بر دشمنان آن شیردل قهر و عتاب آورده بود
افسوس با تیر قضا آن مرغ عنقا کشته شد



امیر ارشد (سام خان) حاج علیلو در ایام جوانی

در مجامع و محافای ارومیه حتی در
مدارس و مکاتب این اشعار را می‌خواندند و
پر کشته شدن امیر ارشد قره‌داغی تأسف
می‌کردند و برخلاف نظر مخبرالسلطنه
هدایت والی آذربایجان کشته شدن وی را
ضایعه بزرگی می‌دانستند.^(۱)



سوگنامه ملاحسن مخلص به «طوفی اهر» از علماء و ادبای معروف ارسپاران
 در اولین سالگرد سردار امیر ارشاد سام خان قره جهادی



نصرت الله حاجی علیبوی سامی فرزند سام خان امیرا شد که بعد از کشته شدن پدرش در نبرد
شکریازی لقب پدرش را روی او گذاشتند تولد ۱۲۷۹ ۱۳۶۳ خورشیدی محل تولد
روستای آبخواره (شهرستان ورزقان)

انعکاس کشته شدن امیرارشد در تهران و خبر شکست قوای دولتی اولیای دولت و مردم را ناراحت نمود زیرا که تصور می‌رفت این دفعه به حساب شرارت‌های سمتیکو رسیدگی خواهد شد. پس از وصول خبر کشته شدن امیرارشد قوام‌السلطنه نخست وزیر تلگراف زیر را به برادر وی ضرغام (سردار عشاير) مخابره کرد.

جناب امیرالامرا العظام سردار عشاير دیده اقباله از حادثه واردہ با کمال تأسف اطلاع حاصل شد فقدان سردار ارشد به دولت خیلی ناگوار است. آنچه فعلًا باعث تسلی خاطر است وجود جنابعالی است که با خدمت صادقانه روح آن مرحوم را شاد و دولت از انتقام خون او تسلی می‌دهد. با اظهار تسلیت جنابعالی و عموم بازماندگان مرحوم سردار ارشد رجاء وائق داریم این واقعه به هیچ وجه سردی و ضعف قوای شجاع قراچه داغ نشده بالعكس آنها را تشجیع در قلع و قمع دشمن نموده است. مراحم کامله دولت این واقعه ناگوار را نسبت به جنابعالی جبران می‌نماید راپرت قضیه را مشروحاً تلگراف نمایید.^(۱)

روزنامه ایران در آن زمان (سال ۱۳۰۰ - ۴ جدی) راجع به کشته شدن امیرارشد چنین می‌نویسد: سردار ارشد در شکریازی کشته می‌شود، ریاست اردوی او به سردار عشاير برادرش واگذار شده و بر حسب پیشنهاد ایالت آذربایجان لقب امیرارشدی نیز به فرزندش مغزال‌السلطان واگذار می‌شود.^(۲)

علاوه بر قوام‌السلطنه که آن وقت رئیس‌الوزراء بوده از طرف سردار سپه نیز دو سه ماه پس از کودتای ۱۲۹۹ تلگراف به سردار عشاير مخابره شده که در آن از خدمات امیرارشد به خوبی قدردانی فرموده و از فقدان وی اظهار تأسف نموده‌اند. روزنامه‌های آن زمان از جمله ایران در شماره ۵ قوس سال ۱۳۰۰ نوشتند: نقش مهم امیرارشد فراموش نمی‌شود.^(۳)

تشییع جنازه امیرارشد (سام خان)

سرهنگ با بیوردی در کتاب خود تاریخ ارسباران می‌نویسد: روزی که جنازه امیرارشد را به تبریز می‌آوردند تمام بازار و دکاکین را بسته با تشریفات نظامی محلی که در آن عهد کسی

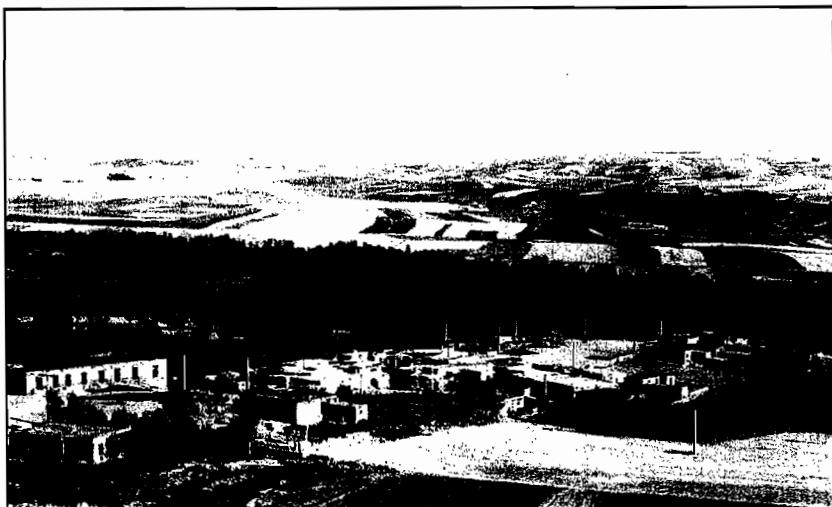
۱- تاریخ ارسباران: سرهنگ با بیوردی

۲ و ۳- روزنامه ایران سال ۱۳۰۰ - ۴ جدی

نظیر آن را ندیده بود جنازه را روی توب سیاه پوش که چند اسب مخصوص آن را می‌کشید و سرباز و سوار اطراف توب را احاطه نموده بودند به مقبره سید حمزه آوردہ با شلیک توب جسد را با یک دنیا اندوه به خاک سپردند.

پس از به خاک سپاری امیرارشد، در تبریز و سایر نقاط بخصوص در اهر که در حقیقت خانه و اجاق آنها بود مجلس ختم متعددی برپا شد. بعد از فوت سردار ارشد مخبرالسلطنه معزول و مصدقالسلطنه (دکتر مصدق) والی آذربایجان شده سردار عشاير در تبریز و سایر کسان و نمایندگان آنها در اطراف به وسیله حکام محلی توقيف گردیدند از آن جمله حسین قلی خان مظفرالممالک در اهر و اصلاح همایون در مقان و نعمت الله خان لجنی معروف به غرنوی که نماینده مخصوص سردار امیرارشد در تبریز و خوی بود و سایرین هر کس در هر جا بود گرفتار آمدند.^(۱)

دکتر جهانشاه حاج علیلو فرزند سردار عشاير در مورد بازداشت پدرش در کتاب خود سرداران قره داغ چنین می‌نویسد: سردار عشاير با حیله و تزویر به استانداری تبریز دعوت



دورنمای روستای «آبخواره» بیلان خانواده‌ی حاج علیلو تأسیس از اوخر قرن سیزدهم هـ. ق. توسط رستم خان رئیس طایفه حاج علیلو پدر محمد حسین خان سردار عشاير و سام خان سردار ارشد

می شود و بلافاصله بازداشت می گردد. پس از بازداشت ایشان یک عده قزاق به سرپرستی سلطان باقرخان به آبخواره (محل سکونت امیرارشد از توابع شهرستان ورزقان) اعزام و در محل با شکنجه اطرافیان سردار عشاير تمام ادوات جنگی و ایلخی را تاراج می کنند.^(۱)

امیرارشد سام خان در این روستا در ساختمان سنگی زندگی می کرد، و در این روستا در آن زمان حمامی ساخته و مردم روستا را مغضف کرده بود که هفتادی یکبار از آن استفاده کنند و اکنون جز خرابه هایی از آن باقی نمانده است و تنها ساختمانی سنگی پابرجا می باشد.



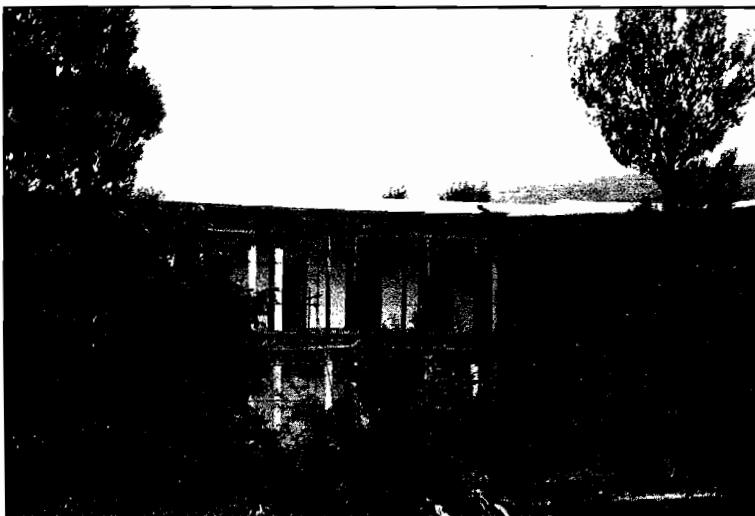
خرابه های خانه امیرارشد در روستای آبخواره

مشخصات ساختان سنگی امیرارشد در روستای آبخواره
ساختمان به شکل عقاب بال گشاده در حال حمله و یا حرف «لا» می باشد مهند روسي به نام ترسکینسکی که متصلی راه آهن جلفا - تبریز و کشتیرانی دریاچه ارومیه بوده است



بنای این ساختمان را نیز طراحی نموده و از سال ۱۲۹۵ خورشیدی به ساختن آن آغاز کرده و موقع کشته شدن امیرارشد در سال ۱۳۰۰ خورشیدی تمام نشده بود. یعنی در طبقه دوم سقف اطاق‌های غربی تخته‌پوش کامل بوده ولی در سقف اطاق‌های شرقی تیرهای سقف لخت باقی مانده بود.

مهندس ترسکینسکی روسی که متصدی راه آهن جلفا - تبریز و کشتیرانی دریاچه ارومیه بود و نیز طراح ساختمان امیرارشد



نمای روی روی ساختمان سنگی در آبخواره



نمایی دیگر از ساختمان سنگی در روستای آبخواره ورزقان

این ساختمان تمام از تراش سنگ‌های محل ساخته شده و به «ساختمان سنگی یا داش دام داش» معروف شده است. تمام وسایل ساختمان: گچ، آهک، آجر(کوره‌پزخانه احداث کرده بودند) در محل تهییه شده است.



پشت ساختمان سنگی و نیز درب طوبیله از سمت شرق دیده می‌شود که محل ورود اسب‌ها بوده است

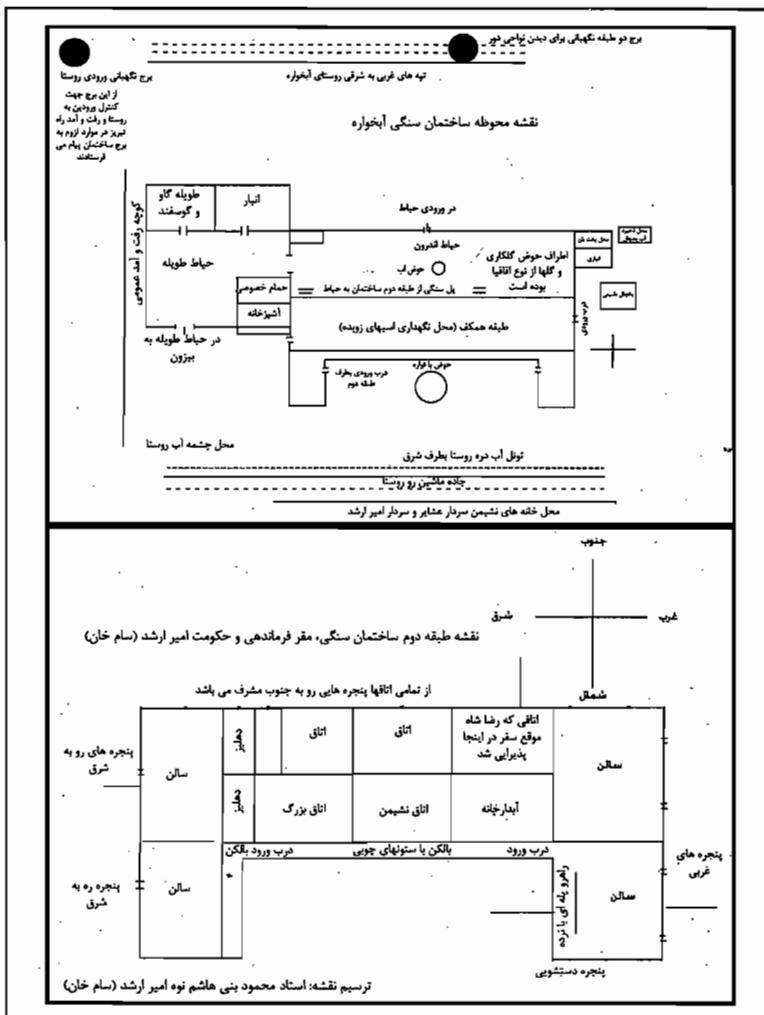
ساختمان دو طبقه قسمت همکف محل نگهداری اسب‌های زیده و تیزرو مخصوص فرماندهان، گارد مخصوص، سواران جنگجوی در حال آماده باش بوده است.

در ورودی ضلع شرقی استبل نقش کنده کاری شده کله‌ی یوزپلنگ به عنوان آرم اسب‌های زیده و تیزرو و در ضلع غربی استبل نقش کنده کاری شده کله‌ی اسب به عنوان آرم اسب‌های تیزرو می‌باشد.

در طرف طبقه همکف در ضلع شمالی جنب در و پله‌های ورودی به ساختمان دو سالن محل سواران، مأمورین در حال آماده باش و نگهبانان با اسلحه‌های خود بوده است. این باب ساختمان جمماً دارای ۱۵ باب اطاق و سالن و دهليز و راهرو می‌باشد که دو اطاق در دو طرف ساختمان در طبقه همکف با دو فضای سه‌گوش زیر پله و سیزده باب در طبقه دوم غیر از دو باب فضای سه‌گوش بالا محل توالت قرار دارد. سیزده باب اطاق فرماندهی، نشستن، سالن شورا، کارمندان، بی‌سیم، آبدارخانه، پذیرایی و دهليز بوده است. یکی از اطاق‌ها که در نقشه مشخص شده است در غرب و طرف جنوب اطاق یا محل نهارخوری رضاشاه موقع مسافرت به اینجا می‌باشد.



طوبیه ساختمان سنگی محل نگهداری اسب‌های زیده حوض سنگی مثلثی شکل جای آب خوردن اسب‌ها در همین جا قرار دارد که در عکس نیفتداده است. چراکه مشابه همین نما در سمت راست آن قرار دارد.



پس از چند ماه بازداشت سردار عشاير، سپهبد فضل الله زاهدی از طرف رضا شاه به تبریز می‌آید و سردار عشاير را با احترام و با کالسکه به تهران می‌برند. سردار عشاير ۹ ماه در تهران تحت نظر بوده سپس با قول عدم مخالفت با رضا شاه به کربلا و نجف مشرف می‌شود. پس از زیارت عتبات عالیه به تبریز مراجعت می‌نماید.^(۱)

در آن زمان دکتر مصدق که والی آذربایجان بود بر علیه امیرارشد و نیز بازداشت سردار عشاير سخنانی ایراد می‌نماید که در روزنامه‌ها منعکس می‌گردد. متن سخنان دکتر مصدق در ۱۳ حمل سال ۱۳۰۱ در روزنامه ایران چنین آمده: امروز روزی است که قوای برومند دولت با

كمال شکوه و عظمت سرتاسر ايران
اظهار وجود کرده تکليف اشرار و
ياغيان را معلوم و آنها را به وظايف
خود آشنا می‌نماید. امروز روزی است
که در سایه توجهات دولت با فداكاري
قوای برومند رشید نظامي شرارت ها
باید سپری می‌شود... می‌گويند
سردار ارشد و سردار عشاير ثروتی که
از اموال مردم جمع کرده و پولی که در
سایه ماليات خودشان از دولت گرفته
و در اين مدت اسلحه و مهمات
مشابهی با اسماء مختلف از ذخیره
دولت برده بعلاوه از خوانین قره‌داغ
خلع سلاح کرده‌اند.^(۲)



دکتر مصدق در موقع والیگری آذربایجان

بعد از انتشار سخنان مصدق مدیر

روزنامه ایران آقای رهنما در پاسخ به این سخنان مصدق در یکی از شماره‌ها در تحلیلی

۱- سرداران قره‌داغ: دکتر جهانشاه حاج علیلو

۲- روزنامه ایران ۱۳ حمل سال ۱۳۰۱

چنین می‌نویسد: در آغاز نمی‌دانست دقیقاً علت چیست، حالا هم که خبر دقیقی نیامده اگر حرفاً خلع سلاح بود، کار خطی کرده است. سردار عشاير که دو سه ماه قبل برادرش را در راه دولت فدا کرده است، سردار عشاير که تمام سوارهای او و برادرش مانند سرباز با اردوان سمتیکو چنگیده‌اند و یک طرف خزینه در دست آن بوده و کاملاً به وظیفه خود عمل می‌کرده‌اند. امروز نباید توقيف شود. اگر فکر خلع اسلحه را عملی می‌دیدند، کسانی بودند که مقدم بر سردار عشاير بودند.^(۱)

اما زمانی که مصدق در سال ۱۳۳۲ در زندان بود یادداشت‌های او توسط سرهنگ بزرگمهر جمع آوری شده در رابطه با همین موضوع مصدق چنین اظهار نظر می‌کند. سردار عشاير و سام خان سردار ارشد در آغاز انقلاب روسیه اسلحه‌ی زیادی در ارسپاران از روس‌ها گرفته بودند. به نظر می‌آمد که این اسلحه برای مبارزه با متوجه‌سین جمع آوری شده بود.^(۲) دکتر مصدق هنگام والیگری در آذربایجان سردار عشاير را بازداشت و روانه تهران می‌کند، در حالی که خود دختر خاله مصدق زن سردار عشاير بوده و بعد از آن که شوهرش بازداشت و روانه تهران شده، او نیز برای استخلاص شوهرش عازم پایتخت شده و در این باره متحمل زحمات زیادی گردیده و پول زیادی نیز خرج می‌کند.^(۳)

صدق راجع به این مسایل در خاطراتش چنین می‌نویسد: یکی از وقایع مریوط به دوره والیگری من در ایالت آذربایجان این بود که عدل‌الدوله «یکی از مأمورین مالیه در مراغه» به واسطه‌ی بدھی به دولت در منزل سردار عشاير متحصنه شد و من او را از آنجا خارج و در دارالایاله بازداشت کردم. این عمل سبب شد که سردار عشاير به توسط شاهزاده محمدولی میرزا پیغام فرستاد که زندگی دیگر برای من ارزش ندارد. زیرا شما آبروی مرا در اینجا برده‌اید. گذشته از این حاج مخبر السلطنه در امور ایالتی با نظر من اتخاذ تصمیم می‌کرد. اما شما برای من هیچ ارزشی قائل نیستید. گفته بود آنها به تحصنه میرزا اسماعیل نوبی که در زمان محمدحسن میرزا ولیعهد در خانه من متحصنه شده بود احترام گذاشتند. ولی شما

۱- روزنامه ایران ۱۳ حمل سال ۱۳۰۱

۲- تقریرات مصدق در زندان: ایرج افشار

۳- ارسپاران در گذر حمامه و تاریخ: محمد حافظزاده جلد (۲)

عدل الدوله را از خانه‌ی من بردید و در دارالایاله توقيف کردید و مرا بین مردم اين ايالت سرافکنه‌کردید. سبت خانه مرا شکستيد.

در جواب، به او پیغام فرستادم که من هیچ وقت در امور ايالتی با کسی مشورت نمی‌کنم اگر هم مذاکره بکنم جنبه‌ی مشورتی دارد نه الزاماً، شما هم نباید چنین انتظاری از من داشته باشید. اين مسائل سبب شد که سردار عشاير از من به کلی مأیوس شد و در صدد برآمد که وسائل تخریب و عدم پیشرفت کار مرا در امور آن ايالت فراهم کند.

از آن به بعد می‌خواست نزد من به دارالایاله باید چون دیگر برادری نداشت (منظور اميرارشد) که در خانه بماند و سیله‌ی تأمین او را فراهم کند، عده‌ای افراد مسلح با خود همراه داشت. معروف است زمانی که سردار اميرارشد زنده بود، هر وقت یکی از اين دو برادر می‌خواست به عالي قابو « محل سکونت و لیعهد» برود آن برادر دیگر در خانه مسلح و مجهز می‌نشست تا برادرش مراجعت کند. مقصودش آن بود که اگر برادرش را دستگیر می‌کنند، او بتواند از مأمورین دولت انتقام برادر خود را بگیرد.

سردار عشاير از تحریکات دست بردار نبود و یا حاج ناظم العداله رئیس بلدیه تبریز که از زمان حاج مخبر السلطنه به واسطه‌ی اعمال نفوذ به سمت مذکور رسیده بود تحریکات می‌کرد و همه روز از مقدار گندمی که برای پخت نان شهر می‌بایست به خیازان داده شود مقداری کسر می‌کرد. به طوری که در جلو دکاکین نانوایی چند پشته مردم می‌ایستادند و نان کم شده بود و هر چه به ولایات تلگراف می‌کردند که گندم حمل کنند حکام به



ایستاده سمت چپ سردار عشاير با جمعی از مقامات محلی

علت تحریکات سردار عشاير به وجود سرما و بارندگی و بیخ و برف متعدد می‌شدند و از حمل گندم خودداری می‌کردند. من از این وضعیت بسیار نگران بودم یکی از روزها که عیال مرحوم حاج میرزا صادق آقا به رحمت ایزدی پیوسته بود به مجلس ختم او رفتم، عده‌ای در مسجد تا مرا دیدند اعتراض نمودند که نان نیست این چه ایالتی است؟ تکلیف ما را مشخص کنید. گفتم تا فردا ظهر برای شما نان تهیه می‌کنم. بعد از آن که از مسجد بیرون آمدم فردای آن روز صبح زود با تلفن مستقیمی از سرتیپ حبیب‌الله خان شبیانی تمنا نمودم که فوراً مرا ملاقات کند. دکتر مصدق طبق خاطرات خود بنعد از ملاقات با سرتیپ شبیانی نقشه بازداشت سردار عشاير را کشیده اورا با همراهانش توقیف می‌کند سپس حاج میرزا آقا فرشی را مأمور می‌کند که به اوره (آبخواره) رفته و سلاح‌های اورا که در آنجا بود بیاورد ولی حاج میرزا آقا از این کار تفره می‌رود و به جای او یک صاحب منصب نظامی با دویست و پنجاه شتر برای گرفتن تسليحات سردار عشاير روانه (آبخواره) از توابع شهرستان ورزقان می‌کند. از آنجا که عشاير منطقه از این ماجرا خبردار شده بودند قبل از رسیدن قوای دولتی بسیاری از تجهیزات و سایر لوازم را از آنجا برداشته بودند.^(۱)

دکتر مصدق یکی از دلایل دخالت سردار عشاير در امور ایالتی را ازدواج او با دخترخاله او می‌داند چرا که مصدق اعتقاد داشت که این یک ازدواج سیاسی مصلحتی می‌باشد و بر خود چنین باورانده بود که نزهه‌الدوله دخترخاله او به خاطر حفظ اموال و املاک خود از گزند حوادث، به ازدواج سردار عشاير درآمده است. وی درباره‌ی این موضوع در خاطراتش چنین می‌نویسد: منورالسلطنه دختر فیروز میرزا عیال ساعدالملک پسر میرزاقی خان امیرکبیر بود و یکی از دخترهای او به نام نزهه‌الدوله عیال حاج نظام‌الدوله دنبیلی بود. نزهه‌الدوله بعد از فوت نظام‌الدوله املاک زیادی در آلان براغوش از راه ارث نصیب برد و سردار عشاير به خاطر مقاصد سیاسی خود با او ازدواج نمود.^(۲)

۱- تقریرات مصدق در زندان: یادداشت شده توسط سرهنگ بزرگمهر: به کوشش ایرج افشار

۲- همان منبع

تیر خوردن امیرارشد توسط نیروهای خودی

راجع به تیر خوردن امیرارشد توسط نیروهای خودی، سرهنگ باپوردی در کتاب خود چنین اظهار عقیده می‌کند. پس از فوت امیرارشد اسم مخبرالسلطنه و سرهنگ کربلائی علی خان در افواه شایع بود به همین جهت است در رجال مشروطیت هم اشاره رفته و خود سردار عشاير پس از کشته شدن امیرارشد در تلگرافی که به عمال خود در نقاط مختلف مخابره می‌کند می‌گوید: امیرارشد در بالای شکریازی تیر قضا خورده^(۱) محمود بن هاشم نوه

امیرارشد نقل می‌کند که روزی نوه کربلائی علی خان سرهنگ که برای معالجه به مطب پرادرم دکتر سعید آمده بود، ضمن صحبت قبول کرد که پدر بزرگش کلبلعلی خان در جنگ شکریازی بعد از آن که سمیتکو از قوای امیرارشد شکست خورده و فرار می‌نماید کربلا علی خان امیر را از پشت سر هدف قرار داده و ا را می‌زند که در این حین امیر کشته می‌شود. نوه کربلا علی نخجوانی ضمن صحبت ادامه داد که این عمل او را بسیار خوشحال می‌کرد.^(۲)

وصیت‌نامه امیرارشد

وصیت‌نامه امیرارشد حاوی مطالبی می‌باشد که حسن وطن پرستی او را در متن این وصیت‌نامه به خوبی نشان می‌دهد به همین منظور عین وصیت‌نامه را با دست خط خود ایشان آورده می‌شود.



کربلائی علی خان سرهنگ نخجوانی که شایع بود او امیر را از پشت با تیر زده است

۱ - تاریخ ارسپاران: سرهنگ باپوردی.

۲ - نقل قول: محمود بنی هاشم نوه امیرارشد (سام خان).

امیرارشد در وصیت نامه تأکید دارد که در راه حفظ استقلال ارضی ایران و دفاع از حدود و ثغور آن ساعی باشند و هرگز دست وابستگی به سوی دولت‌های بیگانه دراز نکنند. سپس در سال ۱۳۴۰ ه.ق. و اندکی قبل از حرکت به جنگ سمتیکو، همان وصیت نامه را توشیح و مهر و امضاء کرده است که در زیر متن آن آورده می‌شود.

در تاریخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۸ که به طرف قراجداغ عازم می‌شوم، این چند کلمه را به عنوان وصیت نوشتم، که دنیا محل حوادث است و شاید اتفاقی شد. اول به هر کس قرض داشته باشم در نزد او سند دارد، با امضاء و خط و مهر خودمان صحیح است. از هر کس طلب داریم سند دارد، گمان ندارم محل حرف باشد. دارایی خودمان هم معین است، با آقای سردار عشاير، برادر و شريك مال هستم. از حصه‌ی ملکی آقای شیرین دلخان، تقریباً یک دانگ از «خنسلو» (جزو دهستان اوزمذل جنوبی، بخش ورزقان، شهرستان اهر) فروخته‌ایم، قیمت آن هزار تومان است و دویست و پنجاه تومان هم، حصه‌ی ملک موروژی، که داریم معین است. باید جزاً و کلاً به سه قسم تقسیم شود. هفتصد و پنجاه تومان به آقای شیرین دلخان علاوه داده شود، جمعاً باید دو هزار تومان از دارایی بندۀ و سردار عشاير به شیرین دلخان برسد.

باید اولادمان کمک به اشخاصی که همه ساله مساعدت می‌شوند، قطع ننمایند. به تعزیه‌داری سید شهداء (علیه السلام) موافق مأمول (معمول) مصرف شود. جنازه مرا به تبریز آورده، در موقع، به عتبات مهترماً (محترماً) ببرند. دو هزار تومان هم به تعزیه‌داری من، خرج و مصرف شود. حمل جنازه هم هر چه باشد، علاوه شود. به دوستان حقیقی و صمیمی و نوکرهای صدیق من محبت کرده، قدر خدمات آنها را بدانند. اولاً باید مثل رفخار خودمان رفخار کرده، از دین اسلام محمدی (ص) خارج نشوند، قدر وطن عزیز خودشان را بدانند، به دولت اجنبی خارج، پناهندۀ، یا تمايل ننمایند. مسلکشان باید آزاد (ی) خواه (هی) حقیقی بوده، در خیال نباشند که به کسی اذیت نمایند، همه وقت باید انصاف و مروت را ملاحظه کرده، عادلانه رفخار ننمایند.

پیغمبر ما (صلوات الله و سلامه عليه)، هر چیز را که حرام فرموده، حرام بدانند. دو هزار تومان از دارایی من به «ایران تاج» نواده حسین قلی خان یاور بدنهند، شش هزار تومان به

«جیران خانم» صبیه و همشیره نصرت الله بدشت، باقی هر چه باشد، باید بعد از وفات من ملاحظه و تقسیم شده و در دست شخص امنی باشد.

خود نصرت الله از تحصیل خود غفلت ننماید، کسی که عالم نباشد، قدر هیچ چیز را نمی‌داند. هر قدر حضرت علیه عالیه خانم پرتشیند، باید از نصرت و جیران محافظت کرده، سرپرستی نماید، آنها هم (در مقابل) خدمت نمایند، والا مایل شد، خارج شد، به شوهر برود، دو هزار تومان مهریه‌اش را بدشت. شرایط (شرایط) وصیت همین است: اول، باید از دین اسلام خارج نشده، در ثانی، انصاف و مروبت و عدل داشته باشد. همیشه در این خیال باشند که در کارها باید به خادم محبت و به خاین مجازات شود. به اولاد مرحوم کربلای (کربلایی) علی آقا محبت نمایند، آن مرحوم در گردن ما حق دارد. آقایان امیر مؤید و سالار همایون، دوست حقیقی است، همیشه باید با آنها دوست شوند. البته آقای حاج ابراهیم آقا از خانم و نصرت غفلت نخواهد کرد.

۱۴ ربیع الثانی سام حاج علیلو (محل امضاء و مهر)

در تاریخ ۱۵ صفر ۱۳۴۰ که به طرف اسماعیل آقا حرکت می‌کنم، نظریات اولیه را که در ربیع الاول ۱۳۲۸ نوشته‌ام، تعقیب کرده، فقط سه هزار تومان به ایران تاج، صبیه‌ی کوچک علاوه می‌کنم. در کلیه حق او پنج هزار توما، که نصف صحیح آن دو هزار و پانصد تومان باشد. چهار هزار تومان هم به جیران صبیه‌ی بزرگ علاوه می‌کنم که کلیه حق او ده هزار تومان شد که نصف صحیح آن پنج هزار تومان باشد، باقی مال نصرت است. سام حاج علیلو (امضاء و مهر).

تجهیز قوا

سردار سپه که ناظر جریانات آذربایجان بود از پیش آمد قتل سردار ارشد و شکست قوای دولتی سخت ناراحت گردیده دستور داد جهت قلع و قمع سمیتکو و نجات آذربایجان غربی از چنگال این دزد غارتگر قوای کافی در آن استان تجهیز گردد. به همین منظور در بهمن ماه سال ۱۳۰۰ شمسی سرهنگ حبیب‌الله‌خان شبیانی را که از افسران کاردان بود به درجه سرتیپی مفتخر نموده به آذربایجان اعزام داشت، مأموریت اصلی وی از بین بردن و ختم



سرتیپ حبیب‌الله خان شبیانی

غائله سمتیکو بود. سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی که در آن موقع ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت متعاقب وی به آذربایجان رهسپار گردید. در این موقع فرماندهی لشگر شمال‌غرب آذربایجان به عهده سرلشکر اسماعیل امیرفضلی بود، به ایشان نیز دستور داده شد با قوای کافی به سمت چهريق حرکت نماید. بعلاوه خالوقربان یکی از یاران میرزا کوچک‌خان جنگلی که در عملیات شمال تسلیم دولت و اظهار انقیاد نموده بود در اختیار دولت بوده طبق دستور سردار سپه با چهار هزار نفر عشاير تحت اختیار خود از گیلان

حرکت نموده و در معیت قوای دولتی عازم ساوجبلاغ (مهاباد) گردید.

بدین ترتیب از هر سو سمتیکو مورد محاصره قوای دولتی قرار گرفت. از یک سو سرتیپ شبیانی و خالو قربان، از سوی دیگر سرتیپ جهانبانی و سرهنگ روح‌الله میرزا جهانبانی (سرهنگ کیکاووسی) که رئیس ستاد این قوای اعزامی بود، از سمت خوی فوج ۱۴ ژاندارمری به فرماندهی سرهنگ ۲ پولادین و «لندربرگ ولامن» و از طرفی سرلشکر امیرفضلی با واحد‌های لشکر آذربایجان عرصه کارزار به سمتیکو تنگ نمودند.

اما این بار هم با وجود پیش‌بینی‌های لازم و تجهیزات قوای کافی و اعزام رئیس ستاد ارتش از مرکز کار سمتیکو خاتمه نیافت. در سمت خوی و شاهپور حوادث و اختلافاتی پیش آمد که فوج ۱۴ ژاندارمری در نتیجه تحریکات خائنان دست از کارزار کشیدند و نایب سرهنگ پولادین و لندربرگ مجبور شدند با قوای تحت فرمان خود عقب‌نشینی نموده به تبریز مراجعت می‌کنند. زیرا که حوادث دیگری در این شهر روی داده بود، در نتیجه این بار سمتیکو از چنگال مجازات خلاص گردید.



عده‌های از افسران ایران و روسی قراطخانه که بین آنها سپهبد امیراحمدی و سرهنگ کیکاووسی نیز می‌باشد

مسئله‌ای که در تبریز روی داد موجب گردید قوایی که اطراف سمیتکو را احاطه نموده بودند بدون گرفتن کوچک‌ترین تیجه متفرق گردند. و این امر موجب نامیدی اهالی ارومیه و سلماس و تجری اکراد به غارتگری و ادامه یاغیگری سمیتکو شد. اتفاق بدین صورت بود که یاور ابوالقاسم لاهوتی جزء افسران ژاندارم قبل از کودتای ۱۲۹۹ شمسی، در آن موقع مورد تعقیب دولت و یا به قول خودش مورد حسد دشمنان خویش قرار گرفته بود، قبل از این که موفق به دستگیری وی گردند به اسلامبول فرار کرد. در زمان جنگ و شکست متحدهن وی مجدداً به ترکیه رفت بالاخره پس از مدت‌ها سرگردانی به آذربایجان مراجعت نمود. این موقع حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان بود، وی لاهوتی را مورد حمایت خود قرار داده و با وساطت وی مورد عفو دولت واقع شده باهمان درجه یاوری «سرگردی» که قبل از فرار از ایران داشت در تشکیلات ژاندارمری وارد و به سمت معاونت سرهنگ دوم پولادین فرمانده هنگ ژاندارمری تبریز منصوب گردید. این شخص که نمی‌توانست آرام نشیند و هواي انقلاب و ماجراجویی در سر داشت با مشاهده این که قوای دولتی در

آذربایجان غربی گرفتار جنگ با اسماعیل آقا می باشد و تبریز خالی است، موقع را جهت اجرای مقاصد خود مناسب دید و ژاندارم‌های تحت فرمان خود را تحریک نموده به طغيان واداشت، ابتدا سرهنگ پولادين فرمانده هنگ را با مقاصد وي موافق نبود دستگير نموده زنداني کرد سپس تمام ادارات دولتی و مواضع حساس شهر را اشغال نموده و علم طغيان برضد حکومت مرکزی برافراشت.

اين موقع سرتيب حبيب الله شيباني در ساوجبلاغ (مهاباد) مشغول بازديد قوای چريک خالو قريان و نيري متمركز در آن حدود بود که اخبار تبريز و قيام لاھوتی به وي گزارش داده شد. فوراً بدون فوت وقت به محض شنیدن طغيان فوج ۱۴ ژاندارمری تبريز، قوای قزاق موجود در ساوجبلاغ را به سمت تبريز حرکت داد. در مياندوآب پياده نظام و توپخانه سنگين را که مانع حرکت سريع وي بود به سرتيب ظفرالدوله «سرلشکر بازنشته مقدم» که در آن وقت فرمانده قوای چريک بود سپرده دستور داد عده را از عقب سروي به سرعت به سمت تبريز حرکت دهد و خود به سرعت به تبريز رسانده به لاھوتی مجال و فرصت اين که وضع خود را مستحکم نماید نداهد.^(۱)

ص // ۲۶۵



شاندیاری دو لتری

و زینت احکام بر حسب تصویب رئیس آمانت شاندیاری دو لتری

و بموجب این حکم مقرب میدارد

کاریوالا عاصم پس احمد خان بروتبه یاوری در شاندیاری دو لتری برو قوان

پارلیتمان نخست امانت و تعیین اشتراک شاندیاری دو لتری این قوان

و احکام مقرر تباخ فسروز دو حقوقی را کل این اعاین برو لجه

شاندیاری دو لتری منظور است دو رأفت دار طهران بناریخ ۲۷ فروردین ۱۳۰۰

حکم درجه یاوری (سرگردی) ابوالقاسم لاهوتی

لاهوتی پس از قیام و اشغال ادارات دولتی والی مخبرالسلطنه را دستگیر نموده در اداره‌ی ژاندارمری محبوس ساخته بود. که سرتیپ شیبانی وارد قزاقخانه گردید. قوای ژاندارم فوراً اطراف قزاقخانه را محاصره نمودند، سرتیپ شیبانی ابتدا خواست بدون مصادمه و خونریزی لاهوتی را از خیال طغیان و نافرمانی دولت منصرف نماید ولی وقتی دید این مذاکرات نتیجه ندارد دستور آغاز عملیات نظامی را صادر کرد.



انسان و کارمندان دولت در تبریز، ایستاده وسط سپهبد میرزا جهانبانی سمت راست او سرهنگ مقدم (ظفرالدوله) و سمت چپ سرهنگ داراب میرزا شاهrix

جنگ ژاندارم و عراق از بامداد روز ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۰۰ شمسی در تبریز آغاز شد، ژاندارم‌ها تا ظهر همان روز در مقابل قزاق‌ها مقاومت می‌کردند ولی بعد از ظهر مقاومت کمتر گردید مخصوصاً وقتی قوای تحت فرمان سرتیپ ظفرالدوله رسید مقاومت ژاندارم‌ها به کلی شکسته شد و تا ساعت هشت بعد از ظهر همان روز مجدداً ادارات دولتی به تصرف نیروی قزاق درآمد و والی از حبس نجات یافت و خود لاهوتی پس از شکست ژاندارم‌ها با چند نفر از نزدیکان خود به رویه فرار نمود.



مهدي قلي هدایت مخبر السلطنه به هنگام واليگري آذربایجان بار دوم

مخبر السلطنه والي تبريز در آن زمان که توسط لاهوتی توقيف و زندانی شده بود راجع به قضایای تبریز در آن موقع چنین می نویسد: لاهوتی از صاحب منصبان ژاندارم است که خطایی کرده به اسلامبول فراری شده بود سراز ساوجبلاغ درآورده و به تبریز آمد و در منزل من پناهنه شد و قطعه شعری نیز برای من فرستاد، در اداره‌ی ژاندارمری زمان یارلمارسن حکم اعدام لاهوتی صادر شده بوده است، با علمی که با حکام بی رویه‌ی ژاندارمری دارم چنان پایه و مایه‌ای به آن حکم ندادم، لاهوتی را به لندبرگ سوئی سپردم و گفتم کارفرمانی به او رجوع نکنید کار مباشرتی به او بدهند.

روزی خبر رسید که ژاندارم و قزاق باید در تحت یک فرم دربیايد و چون سردار سپه صاحب منصب قزاق و رؤسای کل هم در این ترتیب قزاقند، ژاندارمها آزرده خاطر شدند و در شرف رفتن به خانه هستند. پولادین رئیس آنها شد، دو هزار تومان به پولادین داده شد به شرفخانه ببرد و بین ژاندارم تقسیم کند گفتند پانصد تومان آن در شهر به مصرف عیاشی رسید بقیه را پولادین به شرفخانه برد.

ژاندارم سه برج طلب دارد، پانزده روز از آخر به ژاندارم حقوق دادند گفتند از اول باید محسوب شود، باز دو ماه و نیم طلبکار باشیم و شاید قدری تلخی کرده بودند. به طوری که بعد اکشف شد قیامی‌ها از من که مأیوس شدند بالا هوتی داخل مذاکره شده بودند ولاهوتی چنان فکر می‌کرد که موقع ورود به تبریز پنجاه هزار نفر هواخواه و قدوی خواهند داشت. پولادین صاحب منصبان ژاندارم را خواسته و پرخاش می‌کند، افراد بر سر حقوق آزرده، با صاحب منصب دست به یکی شده پولادین و حاکم شرفخانه را توقيف می‌کنند، سیم تلگراف و تلفن را قطع و شبانه رو به تبریز آوردند. خبر به تبریز رسید، حال حبیب‌الله‌خان با جمعی از طرف کردستان به میاندوآب آمد است که اکراد را به جای خود بنشاند، فرقاً تبریز هم به میاندوآب رفته است، معدودی که در شهرند جدید و نوآموزند، خالوقربان که با ششصد نفر لر به کمک اردو در دفع متوجه‌سین رشت به تهران آمد مایه‌ی دردرس تهران شده بودند به آذربایجان‌شان طرد کرده‌اند قوه‌ی منحصر به فرد اسماعیل‌خان آنها را به پل آجی جلو لاهوتی فرستاد دو توب همراه داشتند. امری فوق العاده است که ژاندارم یک شبے از شرفخانه به تبریز آمد که چهارده فرسخ مسافت است و نیم ذرع برف روی زمین، خالوقربان بدون درنگ به آنها ملحق شد. اسماعیل‌خان نزد من آمد که به قراچخانه بروم گفتم مرکز را نباید خالی کرد به حبیب‌الله‌خان تلگراف کرده بودم به تبریز بیاید، تا از تهران کسب اجازه کرد شش روز طول کشید ۱۲ دلو لاهوتی وارد تبریز شد قیامی‌ها دور او را گرفتند. عزل من و نصب اجلال‌الملک را خواستند که در ارومیه (ارومیه) است و به تبریز آمد. من در عمارت علال‌الدوله هستم. روز اول تورج میرزا از صاحب منصبان لائق ژاندارمی نزد من آمد نصیحت بسیار کردم سود نداد، در روز لاهوتیان از محل امامزاده حمزه به قراچخانه توب انداختند و یک گلوله در دیوار عمارت نشست، قراچخانه سنگر بسته است خالو قربانیا در شهر متفرق منتظر موقعی برای چاپیدن لاهوتی انتظار پنجاه هزار نفر مردم تبریز را می‌کشد که قیامی‌ها و عده داده‌اند. لاهوتی اعلانی داده چنین فرموده بود: خدمت عموم برادران آزادیخواه اعلان می‌شود، برادران! حالا که می‌خواهید شرافت آزادیخواهی و ناموس مجاهدت و مردمی خود را به عالم ثابت کنید بدانید که غارت و مردم آزاری و تعدی به بی‌طرفان و اصناف متعددی را از هر شرافتی محروم می‌کند و متعددی بی‌شرافت باید اعدام شود بزرگترین وسیله‌ی پیشرفت

دیسپلین است. «رئیس ژاندارمری لاهوتی».

روزی لاهوتی برادر تنکابنی را به منزل من فرستاد که مرا به ژاندارمری ببرد، با منظم الحکماء رفتم، صورت اسارت بود، برادر تنکابنی پهلوی من نشست مرا در بالاخانه مشرف به خیابان جا دادند و قراول گماشتند. یک هفته در عمارت عدال‌الدوله محصور قیام‌ها بودم و هر لحظه مترصد که بر سر من بریزند. امروز بنا است که مجاهدین شهر در میدان توبخانه حاضر شوند، (میدان دارایی کنونی) میدان قرب ژاندارمری است، دویست سیصد نفر تماشاچی جمع شده بودند و متفرق شدند یاد به زخم لاهوتی خورد.



میدان توبخانه تبریز سال ۱۳۰۹ شمسی (میدان دارایی کنونی)

در روز ۱۹ دلو قوای میاندوآب به تبریز رسید، ظفرالدوله مقدم بود، از گردنه سردرود چند تیر در جواب لاهوتیان به شهر انداخت آسیبی نرساند، اسماعیل خان قدغن کرد که توب به شهر نیندازند از طرفین خاموش شدند. روز بیستم جنگ شد، اول صبح تورج میرزا زخم برداشت به مریض خانه آوردندش تا نزدیک غروب مبادله‌ی تیر می‌شد گاهی هم گلوله به بالاخانه که منزل من بود می‌آمد، به قهوه‌خانه که مواجه نبود پناه بردیم. مخبرالسلطنه در ادامه‌ی خاطراتش چنین واتمود می‌کند که یکی از روزها قبل از این وقایع که در ژاندارمری

بودم اجلال‌الملک، لاهوتی و سرتیپ زاده نزد من آمدند که بیا ریاست جمهوری را قبول کن تو را روی طبق به سر به عالی قاپو می‌بردیم. ولی من قبول نکردم.^(۱)

بعد از این ماجرا مخبر‌السلطنه از والیگری آذربایجان عزل و به جای او دکتر مصدق والی آذربایجان گردید. مصدق در خاطراتش راجع به قضایای قیام لاهوتی چنین می‌نویسد:

چیزی از کناره‌جویی من از وزارت مالیه نگذشته بود که مازور لاهوتی معروف در تبریز کودتا کرد. ناچار حاج مخبر‌السلطنه والی ایالت آذربایجان به تهران آمد. دولت مشیرالدوله به من تکلیف کرد که به ایالت آذربایجان بروم.

وضع آن روز آذربایجان غیراز وضعی بود که من در زمان تصدی ایالت فارس داشتم و به واسطه‌ی امکانات من در فارس موفقیت‌هایی پیدا کرده بودم. لذا از قبول مأموریت آذربایجان سر باز می‌زدم. تا این که سردار سپه وزیر جنگ آن دولت به خانه من آمد و علت امتناع مرا از مأموریت سؤال کرد. به او گفتم وقتی تمام قوای انتظامی در اختیار فرمانده شماست و فرماندهان قشون به نظریات والی توجه نمی‌کنند هرگز از طرف من کاری پیش نخواهد رفت. به همین ناچارم از قبول این مأموریت معدتر بخواهم.

ایشان در جواب گفت اگر عذر شما همین است من حکمی می‌دهم که سرتیپ حبیب‌الله‌خان شبیانی فرمانده لشکر آنجا کامل‌ا در تحت نظر شما باشد و امر شما را مثل اوامری که من می‌دهم اجرا کنند. ایشان رفت و حکمی برای سرتیپ شبیانی نوشت و فرستاد و چون در موقع ملاقات، میانمان از نامنی راه‌ها هم مذکور شده بود یک قبضه موzer هم برای من فرستاده بود که در عرض راه همراه داشته باشم.^(۲)

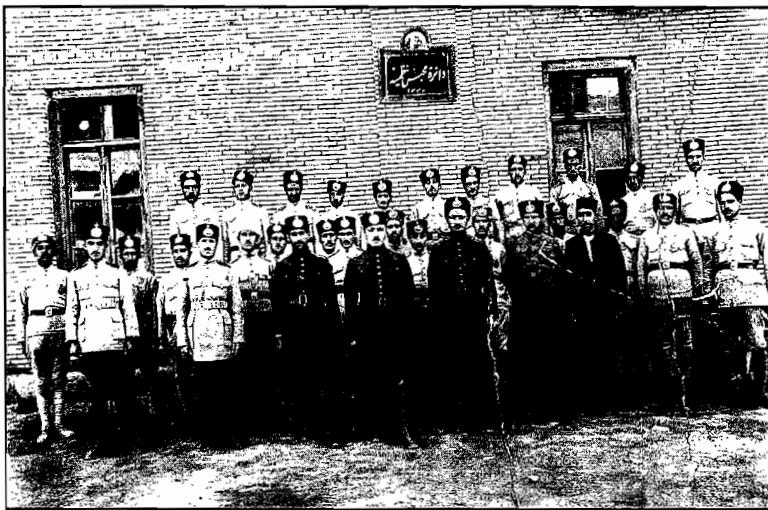
بدین ترتیب بعد از قیام لاهوتی به جای مخبر‌السلطنه دکتر مصدق والی آذربایجان شد. در بیان انقلابات واقعه در تبریز از جانب ژاندارم و وقوع محاربه‌ی ایشان با قزاق و غارت شدن بازار شهر تبریز، امین‌الشرع خوبی نیز چنین می‌نویسد: در اوایل شهر جمادی‌الثانیه همین سال سیصد و چهل هجری بعد از این که قشون ژاندارمی که از تهران آورده بودند از اسماعیل آقا شکست خورده تلفات زیاد داده مابقی به شرفخانه مأمور شدندگویا جماعت

۱ - خاطرات و خطرات: هدایت مخبر‌السلطنه

۲ - تقریرات مصدق در زندان: ایرج افشار

آشوب طلبان ایران بعد از حصول تمامی مقاصدشان فاعل مایشاء و حکم مایریدایشان بوده باشد و به تمامی مقصود رسیده و همه را در تحت تصرف خودشان برآورده‌ند. بازگویا اشتهاي آقایان نشکسته و تشفی خاطر ایشان حاصل شده بود جزاًین که در ایران نیز مسلک بالشویکی اظهار کرده و مثل روس‌ها به یغماگری مردم مالاً و جاناً و عرضًا پیرازند و جزاًین معنی عطش باطنی ایشان را که از شدت حسادت با مردم با ثروت داشتن اطفاً نمی‌کرده است و همیشه این خیال فاسد در کمون خاطر آقایان به جوش و خروش آمده و مرکوز گردیده بود و این همه قتل و نفوس و نهیب اموال و خرابی بیوت قدیمه و اندختن خاندان‌های قدیم آقایان را سیر نکرده، لاجرم عطش شدیدی بر اظهار بالشویکی هم داشتن زیرا که همه ترانه‌ها بهانه‌ها دیگر تمام شده بود به جزاًین مسلک نوکه به زودی تقلیداً از اشرار روس یاد گرفته بودند. لهذا پیوسته در خلوت با همدیگر در این باب مذاکرات و انتظار فرستی را می‌نمودند در این هنگام که به دعوای اسماعیل آقا جماعت ژاندارمری و هم‌سلکان آقایان به خوی آمده بودند با چند نفر از آقایان دموکرات خویی هم این مطلب را در میان گذاشته و توطئه می‌نمایند و وقت قراردادی تعیین کرده بودند که مطابق همان روزهای جنگ بوده است. و این که در اثنای جنگ به مجرد دو روزه جنگ مختصراً بهانه کرده و از سید تاج‌الدین عقب‌نشینی کردن و پانصد قصبه تفنگ و دویست و پنجاه هزار فشنگ با آن وحدت به همراهی چند نفری از امثال و طرداری‌های خودشان از اهل خوی جمع آوری کردنده همه من بباب المقدمه بوده است که در این موقع ناچاری اهالی به همین بهانه که فشنگ‌ها تمام شده قوه و استعداد و سلاح اهالی را از دستشان گرفته و آنگاه به مقصود خود نایل شوند. و اهل خوی را به عنوان این که شماها طرفدار اسماعیل آقا هستید آقایان کاملاً چاپیده و غارت بنمایند و آنچه را که میل خاطرshan است در حق این یک مشت بیچارگان معمول بدارند. و گرنه دولتی که از پایتخت بیست منزل ده قشون به محلی فرستاده است چگونه متصور است که بدون تهیه قورخانه و مهمات لازمه بفرستد. که دو روز فشنگ را تمام کرده و دست بسته بماند. وانگهی قریب یکصد بار شتر قورخانه و مهمات لازمه بفرستد. و نیز قریب یکصد بار شتر قورخانه که با خوی کرده بودند و عموم دیده بودند و این همه قورخانه در مدت دو روز جنگ با سیصد چهارصد نفر سواره کرد که تمام نمی‌شود.

و لیکن آنچه به تحقیق رسیده این است که حضرات در این خیال بوده‌اند لیکن اولاً صورت و سطوت آتایان اقبال‌السلطنه و ثانیاً سطوتی که در این محاربه از دشمن بدیدند این پیشامدها حضرات را شدیداً مروع و متوجه کرده بود که دیگر نتوانستند در خوی به مقصود خود شروع نمایند و ترسیدن که اگر اظهار کنند اهالی با ما کوبی همدست شده ایشان را به خاتمه برسانند محو و نابود بکنند. این است که در اینجا قادر بر اظهار ماقی‌الضمیر خود نشده بودند ولی همان شب که می‌رفتند گفته بودند که اهالی ما را آورده به کشن بدادند شماها حاکم و محکوم همه طرفدار اسماعیل آقا هستید و به اهالی دشنام و فحش می‌گفته‌اند.



دایره معبس نظمیه تبریز دوره‌ی رضاشاه پهلوی

باری با آن عطش باطنی به شرفخانه برفتند. و از قراری که شنقتم در آنجا هم چند نفر از رؤسای فرقه آمده با ایشان مذاکرات کرده و به محاصره‌ی شهر تبریز و اظهار مطلب تحریصی و تهییج نموده بودند. و شاهد بر این که سابقه داشته، در تهران هم بیشتر از این ژاندارم‌ها خلع اسلحه کرده بودند گویا دولت هم فهمیده بودند.

باری در این موقع که عموم قوای دولت در ساوجبلاغ (مهاباد) با اسماعیل آقا

محاربه مأمور شده و در قوم باغی تبریز که مرکز قشون است چندان قوه و استعدادی باقی نمانده است. آقایان موقع را بسی مغتنم دیده و به بهانه‌ی این که وزیر جنگ تازه حکم کرده که اسمی خارجه قراق و ژاندارمری و امثال اینها از روی لشکر ایرانی برداشته شده و سواره را به اسم سواره نظام و پیاده را به پیاده نظام نامید، اسباب دویت و نفاق از بین قشون را داشته شود به همین بهانه اولاً در شرفخانه سورش کرده و ده، بیست نفر از قراق که بودند بر آنها حمله کرده بعضی را کشته و بعضی سوار کشته شده و دریا فرو می‌روند.^(۱)

بعد از آن دو نفر معلم فرنگی خود را به واسطه‌ی این که ایشان را در این موضوع تصدیق نمی‌کرده‌اند که لاپین و لومبرغ (لندبرگ) بوده هر دو را حبس کرده و انگهی با طنطنه تمام رو به تبریز به حکم لاهوتی خان هجوم کرده، یا توپخانه و قورخانه روانه می‌شوند و عابرین راه را غالباً متعرض شده و فتنه‌جویی و آشوب می‌نمایند و بعضی را حبس کرده با خود محبوساً و مغلولاً می‌برند.

پس از این که به شهر تبریز وارد می‌شوند اولاً: ایالت را گرفته، (مخبرالسلطنه والی وقت) محبوس می‌کنند که به عوض خون شیخ «منظور شیخ محمد خیابانی است که قبل از آن در تبریز به شهادت رسیده بود» قصاص می‌نمایند. ثانیاً: ایثارهای ذخیره دولتی را شکسته و همه را فروخته، پول نقد می‌کنند و ثالثاً: از مالیه و دخانیه هر قدر ممکن بود، پول می‌گیرند و رابعاً جماعت دموکرات هم مسلح شده ضمیمه ژاندارمری می‌شوند خامساً: عموم اهالی را به سر بازخانه دعوت کرده و در آن دعوت، نخست لاهوتی نطقی مشروح و مفصلی کرده و اظهار مسلک بالشویک می‌نماید و به شاه ایران دشنام داده و عکس لینین یهودی را از بغل درآورده و می‌گوید: که احمدشاه کیست؟ امروز طرفدار رنجبر این مرد است و بس باید به گفته مرد عمل کرد و مملکت را به جمهوریت شناخت. «همان طور که در خاطرات مخبرالسلطنه آمده بود لاهوتی این مقام را به او پیشنهاد کرده بود». اهالی از استماع این کلمات حیرت کرده و متبحیر به روی همدیگر نگاه می‌کنند. زیرا که این قبیل خیالات ابدآ در قوه مصوبه ایشان صورت نبسته و گرنه هرگز جمع نمی‌شدند. از مشاهده این حال سیدمهدی ناطق ماکویی به پا

۱- تاریخ جنایات ارامنه و اسماعیل سمینتو: میرزا ابوالقاسم امین الشرع خوبی

برخاسته و بنا می‌کند نسبت به اهالی بدگفتن و دشنام دادن که شماها غیرت و همت ندارید و خون ندارید مگر شما نبودید که به سر شیخ گرد آمدید «شیخ محمد خیابانی» و بعد از کشته شدنش رفته، به گورش بریدید و این قبیل دشنام بسیار می‌گوید تا اهالی متفرق شده، دیگر جمع نمی‌شوند.

بعد از این اعمال آن وقت حضرات به سر خیابان‌ها توب کشیده و ژاندارمه قراول گذاشتند و شهر را در محاصره می‌نمایند و از آن طرف اسماعیل خان رئیس قزاق آذربایجان فوراً به ساوجبلاغ تلگرافاً اخبار داده و با فوریت سه هزار نفر قزاق و تمامی سواره‌ی خالوقربان لر به سرکردگی سرتیپ ظفرالسلطنه به تبریز عازم شده و همان روز سیم شبانه ساعت سه خود را به باگی می‌رسانند. و چون جماعت دموکرات عموماً سلاح برداشتند و به همراهی و مساعدت ژاندارمه بر می‌خیزند در مقابل آنها جماعت از اهل محله دوچی و امیرخیز هم اسلحه بر خود راست کرده و به معاونت قزاق می‌آیند.

شب سیم جنگ که قزاق بدون امہال بر سنگرهای ژاندارمه حمله و هجوم می‌نماید و هر چند جمعی از قزاق تلف می‌شود باز به امر رئیس قشون جای کسرت نفرات تلف شده را پر کرده و بر هجوم می‌افزاید و به همین قرار تا سه مرتبه در هر مرتبه جمعی تلفات داده و جای کسر نفری را پر کرده و هجوم می‌کنند در هجوم چهارم دیگر قزاق داخل سنگرهای ژاندارمه شده و ناچار ایشان از سنگرهای برجسته، رو به فرار می‌گذارند در این موقع قزاق هم در تعقیب و اتلاف نفوس ژاندارمه خوداری نکرده جمع کثیری را هدف تیر گلوله می‌نماید و تلفات بیرون از حد از طرف ژاندارمه واقع می‌شود.

علاوه جمع کثیری از مردم شهر از زن و بچه هم در میان هدف گلوله گردیده از جمله اطفال مدرسه را، معلم و مدیر مدرسه یا عمدأً یا جهلاً در عین اشتداد تیراندازی از مدرسه مخصوص و بیرون کرده، بیچاره اطفال با آتش مسترالیوز و نهنگ‌ها مصادف شده تقریباً نصف اطفال و معلم از نحوست آن معلم جاهم فداکاری می‌نمایند. و لیکن جماعتی از ژاندارمه در حین وقوع جنگ تحت بیرق حمایت دولت رفته و لباس قزاق پوشیده، داخل قراقچانه شدند و بعضی هم از اول امر برخلاف دولت تن درنداشده و به قراقچانه پیوستند و قدر قلیلی با معیت لاهوتی و میرمهدی ناطق ماکویی و دو سه نفر دیگر از این اشخاص

رو به نخجوان و خاک روسیه فرار کردند و در نتیجه آن جنگ تمامی دکاکین شهر تبریز را شکسته و غارت نمودند و آنان که نخجوان فرار کرده‌اند مطابق اخبارات واصله به مجر رسیدن، روس ایشان را خلع اسلحه کرده و با کمال فصاحت و رسایی از طیغ صادرات، صبح و شام به آنها نیز غذا می‌دهند. ولی میلیون‌ها پول دولت و ملت را به غارت بیردند و بخوردند.^(۱)

گوشاهی از زندگی سیاسی ابوالقاسم لاهوتی

ابوالقاسم لاهوتی فرزند میرزا احمد الهامی که بیشتر به لاهوتی خان سرشناس است در سال ۱۲۶۴ ه.ش در شهر کرمانشاه زاده شده است. او قبل از کودتای ۱۲۹۹ شمسی به اسلامبول رفت و پس از مدتی به آذربایجان برگشت و پس از کودتا در تبریز و شکست در این شهر به روسیه پناهنده شد، لاهوتی پس از بیرون رفتن از خاک ایران، با همراهانش به قفقاز رفت و آنها چندی در آن سامان مسلح به سر می‌بردند تا این که ناچار شدند سلاح‌های خودشان را بر زمین پگذارند

ابوالقاسم لاهوتی

و زندگی آرامی در شهر باکو آغاز کنند. چندی پس از این لاهوتی به شهر نخجوان رفت و دست به تبلیغات کمونیستی زد ولی این کار خوشایند مسلمین آن شهر نبود و امام جمعه‌ی نخجوان او را تکفیر نمود.

۱- تاریخ تهاجمات و جنایت سمتیکو، سردار ماکو در آذربایجان: میرزا ابوالقاسم امین شرع خوبی به کوشش علی صدرایی



لاهوتی از دوستان نزدیک «استالین» رهبر پیشین شوروی بود و در چگامه‌هایش نیز به فراوانی از استالین یاد کرده است. تا استالین زنده بود، روزگار لاهوتی بسیار خوب بود ولی پس از مرگ او بدینه و کوتاه‌اندیشانی که در میان هر مردمی پیدا می‌شوند و چشم دیدن پیشرفت‌های دیگران را ندارند، به جان لاهوتی افتادند و تا خواستند از او، نزد رهبران شوروی بدگفتند چندان که او را از چشم آنان اداختند و از آن پس در کار وی شکست پدید آمد و پیشرفت نکرد و سرانجام از تاجیکستان به مسکو کوچید و تا پایان زندگیش در این شهر به سر برد.

در فروردین ماه ۱۳۳۶ خورشیدی، ۱۹۵۷ میلادی پس از ۷۳ سال زندگی پرتلاش و پربار، دفتر زندگی لاهوتی، بزرگترین سراینده انقلابی روزگار خود بسته شد. آقای محمد‌الهامی از وابستگانه وی چنین می‌نویسد که لاهوتی در بهمن ماه ۱۳۳۵ درگذشته است و مرده‌ی او را با آئین ویژه‌ای که برای سران و بزرگان شوروی برگزار می‌شود در کاخ کرملین و در کنار لنین و استالین به خاک سپرده شده.^(۱)

سعید نفیسی در مقاله که روزنامه فرمان شماره ۵۴۵ هفتم آبان ماه سال ۱۳۳۲ آن را به چاپ رساند چنین می‌نویسد: شاعری که نخستین بار در مسکو در سال ۱۳۱۳ دیدم، دیگر آن شاعر ایرانی که فقط افکار انقلابی آزادیخواهی و وطن‌پرستی ایرانیان همدوره مرا در سخن خود بپردازد نبود، نام وی در بسیاری از کشورهای دور و نزدیک پیچیده بود و میلون‌ها زن و مرد، خرد و کلان و پیر و جوان اتحاد جماهیر شوروی حتی کشورهای آزادیخواه دیگر نام او را در خاطر داشتند و شاهکارهای او به بسیاری از زبان‌ها ترجمه شده و من با چنین لاهوتی، که نام وی جهانگیر شده بود آشنا شدم.^(۲)

۱- دیوان ابوالقاسم لاهوتی: احمد بشیری

۲- مجله پیام نوین شماره‌ی ۱۲ دوره‌ی دوم ۱۳۳۲



دیدی که چکونه پنه شد رشتی ما
باشد سخنی گوئی و لافی بزنی

کاریکاتور لاهوتی در رادیوسکو

دوباره روزنامه فرمان دست بکار شد و برنامه‌های رادیوسکو را دروغین
شمرد و «کاریکاتور»ی در شماره ۵۷۲۴ بهار شنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۳۲ آن روزنامه
چاپ شد که نشان می‌داد یک افسر ارشد شوروی صورتگ (ماسک) لاهوتی را
بجهره نگداشته و بجای او از رادیوسکو سخن می‌گوید.

۱. زیر کاریکاتور نوشته شده بود:
دیدی که چکونه پنه شد رشتی ما
دیدی چه تمدن داد بناکشته ما؛
باشد سخنی گوئی و لافی بزنی
در قالب آن رفیق گمکشته ما

یادداشت‌های سرلشکر عبدالله خان امیر طهماسبی

سرلشکر عبدالله خان امیر طهماسبی (۱۲۶۰ - ۱۳۰۷)، افسر بر جسته دیویفریون قزاق و فرمانده گارد مخصوص احمدشاه در یک دوره، از جمله صاحب منصبانی بود که به رغم عدم حضور در طرح کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در ماحصل بعدی آن، یعنی تثبیت قدرت فائقه رضاخان سردار سپه نقشی مهم و تعیین‌کننده ایفاء کرد.

امیر طهماسبی بعد از یک دوره‌ی کوتاه تنزل رتبه در تغییر و تحولات ناشی از کودتا با درجه‌ی امیر لشکری به ریاست شمال‌غرب تشون متحدد شکل ایران منصوب شد. وی علاوه بر رسیدگی به امور لشکری از جمله چند عملیات نظامی در این حوزه در مقام والی برای مدتی امور کشوری آذربایجان را نیز تحت سرپرستی داشت.

امیر طهماسبی در حالی در او آخر شهریور ۱۳۰۱ برای احراز فرماندهی کل قوای مستقر در آذربایجان روانه‌ی تبریز شد که با عملیات موفقیت‌آمیز قشون در اواسط تابستان

همان سال غائله خانمان سوز سمیتکو به پایان رسیده بود، در واقع علاوه بر خاتمه دادن به پاره‌ای از خودسری‌های ایلی و عشايری در دیگر نقاط آذربایجان، اتخاذ رشته تدبیری در اعاده‌ی انتظام حکومتی، به ویژه در نقاطی چون نواحی غربی آذربایجان که در طول ده سال گذشته عرصه تاخت و تاز انبوهی از نیروهای خارجی و داخلی واقع شده بود، از جمله مهمترین وظایفی بود که در پیش روی داشت. در خلال دو اقدام اولیه نظامی‌ها، اعزام نیرو به اردبیل و



سرلشکر عبدالله خان امیر طهماسبی

قراچه‌داغ که به جلب و اعزام سردار عشایر قراچه‌داغی به تهران منجر شد، برخورد نظامی جدی‌ای بیش نیامد.^(۱)

ولی ادامه کار به این سهولت نبود، رویارویی با شاهسون‌ها از اواخر آذر ۱۳۰۱ بالاگرفت و در اثر عملیاتی که تحت فرماندهی سرهنگ ابوالحسن خان پورزنده صورت گرفت یکی از سران حضرت قلی خان خوجالو کشته شدن نجف قلی خان آلالو به نیرنگ و خدوع نظامیان به پیش آمد و ضعیتی بحرانی میدان داد.

طهماسبی در اوآخر اسفند همان سال خود شخصاً به اردبیل رفت و در تیجه‌ی اقدامات او تعدادی از سران عشایر از جمله نصرالله‌خان یورتچی، رشیدالملک خلخالی و بیوک خان سردار نصرت تسلیم قوای دولتی شدند.^(۲)

در اواسط بهار ۱۳۰۲ در حالی که خلع سلاح شاهسون‌ها ادامه داشت با مقاومت عشایر فولادلو اردوی نظامی ابوالحسن خان پورزنده روی به جانب خلخال نهاد و در رشتہ برخوردها تعدادی از سران فولادلو کشته و دستگیر شدند. از میان دستگیر شدگان نیز کسانی چون امیر عشایر و فیروزخان امیرفیروز در مراحل بعد اعدام شدند.

۱- روزنامه ایران: ۶ میزان، ۲ و ۷ غربر ۱۳۰۱

۲- همان منبع ۲۰، ۲۳ و ۲۴ حوت ۱۳۰۱



ایستاده و سطح با علالت (۱) سرلشکر امیر طهماسبی در میان خوانین و روزای قوه هدایت (ارسپاران)

سرلشکر امیر طهماسبی در یکی از یادداشت‌هایش درباره‌ی قیام لاهوتی چنین می‌نویسد: در ضمن استانداری آقای مخبرالسلطنه که قضیه سمیتکو در نواحی غرب کسب شدت و اهمیت نموده و قوای ژاندارم اعزامی و عده‌ی قزاق آتریاد تبریز، سوار قراچه‌داغی با سردار ارشد و غیره با دستورات و طراحی ایشان به نواحی شرفخانه و مهاباد و غیره اعزام شده بود، در همان اوقات لاهوتی خان که سابقًا از افسران ژاندارمری بوده و به واسطه سو عملیاتش فرار و محکمه نظامی حکم غیابی اعدام درباره مشارالیه صادر نموده و مدت‌ها در اسلامبول اقامت نموده بود از طریق روسیه به تبریز آمده و در نتیجه ملاقاتی که با آقای مخبرالسلطنه به عمل آورد و تبه سرگردی سابقه خود را به دست آورده و در جزو قوای ژاندارم به صوفیان اعزام شد.

مقارن همین اموال قشون متحداً‌شکل گردیده اسم قزاق و ژاندارم و سرباز و غیره از بین رفته، تیروهای مختلفه موجود در آذربایجان صورت وحدت گرفته، لاهوتی برای مطالعه حقوق چندین ماهه ژاندارم از صوفیان به تبریز آمده با اسماعیل خان سرتیپ «سرلشکر بازنیسته فضلی» که سمت فرماندهی نیرو را داشت ملاقات و در ضمن ملاقات مزبور مناقشاتی بین مشارالیه حاصل گردید. این مسئله باعث شد که پس از مراجعت اخذ حقوقات خود بیانند افسران و افراد نیر با خیالات لاهوتی موافقت، فرونت خود را در مقابل قوای اسماعیل آقا سمیتکو تخلیه و به تبریز حرکت در کنار رودخانه آجی با قسمت قزاق و پاسبان‌ها که قبلًا برای جلوگیری از طرف رئیس قشون فرستاده شده بودند مصادف شدند در نتیجه مختصر زد و خورد ژاندارم‌ها فایق شده به شهر تبریز وارد و کلیه‌ی شهر را اشغال و تمام دوازده ولی را تحت تصرف درآورده، آقای مخبرالسلطنه ایالت وقت را توقيف واجلال‌الملک را به نیابت استانداری برقرار و سرتیپ‌زاده را برای ریاست شهربانی معین کردند.

طرفداران مرحوم خیابانی که تا آن وقت دست از پا خطا نکرده انتظار وقت را می‌کشیدند در این موقع مجددًا عرض اندام نموده از مساعدت و تقویت قوای متمرد ژاندارم فروگذار نمی‌کردند. قوای مختصر از قزاق که در شهر تبریز باقی مانده بودند به عمارت قزاقخانه جمع شده سنگریندی نموده به هیچ وجه اقدامی در جلوگیری از عملیات ژاندارم‌ها نمی‌توانستند به عمل آورند.



سمت راست ایستاده در کنار توب سرلشکر طهماسبی با جمعی از نیروهایش

اردوی اعزامی از گیلان قسمت خالوقربان سالار ظفر با قسمتی از آترياد تبریز مأمور جبهه‌ی مهاباد بود بقیه‌ی السیف آترياد تبریز که جهت انتظامات شهری در تبریز بودند برای دفع عملیات ژاندارم‌ها غیرکافی بود. اشغال تبریز از طرف ژاندارم‌ها مصادف با ورود اردو به قصبه‌ی مهاباد گردید. در این موقع خبر و خامت اوضاع تبریز در مهاباد به سرهنگ حبیب‌الله‌خان که جدیداً به سمت ریاست ستاد قوای آذربایجان که جهت مطالعه به جبهه حرکت کرده بود رسیده، بیش از یک ساعت در مهاباد توقف نکرد و با کلیه اردوی مهاباد و نواحی، آنجا را تخلیه و با کمال سرعت به طرف تبریز حرکت نمود. پس از ورود به عمارت قراقچانه اوضاع شهر کاملاً وخیم و اگر یک روز تأخیر در ورود قوا می‌شد احتمال سقوط قراقچانه نیز می‌رفت. پس از ورود به عمارت قراقچانه سرهنگ حبیب‌الله‌خان وارد و در نتیجه شش ساعت جنگ که در این مدت جنگ تقریباً سیصد تیر توب از طرف ژاندارم‌ها به عمارت قراقچانه شلیک شده بود، قوای ژاندارم‌ها مغلوب و قسمتی از آنها اسیر شدند. خود لاهوتی با چند نفر از افسران و عده‌ی مختصراً از ژاندارم‌ها از طریق جلفا به طرف روسیه

فرار و عده‌ای از ژاندارم‌ها به دهات متفرق شدند. شورش لاهوتی ده روز بیشتر طول نکشید و از ۱۰ تا ۲۰ بهمن سال ۱۳۰۰ بیشتر دوام نداشت در طی این ده روز لاهوتی اعلان‌های مختلفی صادر کرد که بدین قرار بودند.

اعلان

برادران قزاق و مجاهدین آزادی خواه

برادران - رفقا!

در مقابل حرف حق و مطالب شروع ما که می‌خواهیم آزادی پایمال نشود با ما جنگ نکنید.

برادران قزاق

ما تاکنون چهارصد خانوار زن و بچه شما را که خواهر و مادر ما هستند نگهداری کردیم. اما حالا اگر شما پا بر روی حسن وطن پرستی گذاشته با ما جنگ کنید در اولین اقدام شما به جنگ، به کلی خانمان و عائله شما محو خواهد شد. خود دانید. و اما شما ای آزادی خواهان رشت و غیره!

از خون جوان‌های خودتان که در راه آزادی شهید شده‌اند خجالت بکشید.

رئيس شورای سربازان و ژاندارمری آزادی لاهوتی

اعلان

از عموم آزادی خواهان بلا استثناء استدعاء می‌شود که امروز یک ساعت قبل از ظهر برای مذاکرات لازمه به سربازخانه تشریف بیاورند ۱۸ دلو ۱۳۰۰ فرمانده ژاندارمری لاهوتی امروز طرف صبح از طرف دشمنان آزادی هجوم از سه مرکز شد. با این که قول صریح داده بودند که مtarکه نموده کار را به عقل بسپارند چون قباحت دروغ را نمی‌دانند و شکستن عهد را عادت نموده‌اند. حمله نمودند.

مدافعین حقوق آزادی در سنگرهای خود مشغول مدافعته گشته چند ساعتی طول نکشید که فضل‌الهی شامل حال حقوق طلبان گشته از طرف چرناب که هجوم از آن

طرف بوده توب ملیون کار خودش را ساخته، خانه رئیس کل قزاق با خاک یکسان و قوای ژاندارمری و مجاهدین، فراریون قزاق را تعقیب نمود. از طرف مارالان هم که غفلت از کوجه رو به روی خانbagی قزاق‌ها میدان را خالی دیده و مشغول مهاجمه بودند اتفاق مدافعین صف مهاجمین را شکسته و دشمنان را فرار دادند. از طرف باغ شمال که طرف قلب مهاجمین بود چنان شکست داده شده که یک مرتبه تا خود قزاق خانه عقب نشستند.

از قرار خبری که می‌رسد قوای قزاق دو فرقه گشته یکی طرفدار مدافعین ملیون، طرف دیگر در عناد خود باقی. امید است که این دو تیپ به زودی کار را یک طرفی نمایند. ۲۹ دلو ۱۳۰۰ کمیسیون دفاع ملی

اعلان

خدمت عموم برادران آزادی خواه اعلان می‌شود: برادران حالا که می‌خواهید شرافت آزادی خواهی و ناموس مجاهدت و مردمی خود را به عالم ثابت کنید بدانید که غارت و مردم‌آزاری و تعدی به بی‌طرفان و اصناف، متعدی را از هر شرافتی محروم می‌کند و متعدی بی‌شرف باید اعدام شود. بزرگ‌ترین وسیله پیشرفت دیسپلین است. رئیس ژاندارمری لاهوتی^(۱)

لازم به یادآوریست که سرلشکر امیر طهماسبی بعدها از طرف پهلوی مورد سوء ظن قرار گرفت، به همین خاطر پهلوی موقع سفر به آذربایجان او را با خود به تهران آورد، وی مدتی حاکم نظامی تهران شد، در سال ۱۳۰۴ از طرف رضاشاه برای تأمین دادن به سمتیکو در حوالی صومای با او ملاقات نمود، تا این که امیر طهماسبی در ۱۱ آبان ماه سال ۱۳۰۶ برای سرکشی راه به لرستان رفت و در اطراف خرم‌آباد به طور مشکوکی به تیر غیب کشته شد.^(۲)

۱- یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشایری و سیاسی آذربایجان: سرلشکر عبدالله‌خان امیر طهماسبی
۲- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی فرمانده لشکر آذربایجان هنگام ملاقات با سمیتکو

سمیتکو در اوآخر زمستان سال ۱۳۰۴ شمسی پس از مدتی در بدری در خاک ترکیه و عراق به ایران بازگشت و پس از ملاقات با امیر طهماسبی در اواسط اردیبهشت ۱۳۰۵ اجازه یافت که همراه با خانواده‌اش در حوالی صومای مستقر شود.^(۱)

تعیین حبیب‌الله خان شیبانی به فرماندهی نیروهای آذربایجان پس از شکست ژاندارم‌ها سردار سپه (رضاشاه) سرعت عمل شیبانی را پستیده وی را در بهمن ماه سال ۱۳۰۰ شمسی برابر با ژانویه ۱۹۲۲ میلادی معاون رئیس ستاد کل به آذربایجان اعزام و به فرماندهی کل قوای آذربایجان منصوب کرده سرلشکر امیرفضلی فرمانده لشکر شمال غرب را به تهران احضار نمود. شیبانی پس از انتصاب به این سمت بدون فوت وقت در صدد جمع آوری قوای نظامی و چریک و فراهم کردن تجهیزات آنها گردید تا ضربت اصلی را به سمیتکو وارد سازد.



ایستاده از راست نفر سوم سرتیپ شیبانی و سمت راست او جهانیانی در میان دانشجویان و سواره‌نظام سمورکه برای اولین بار مشغول تحصیل گردیدند

در این زمان قوای خالوقربان که در عملیات شمال تسليم دولت و اظهار ندامت نموده بود، در این موقع به طرف ساوجبلاغ برای شرکت در عملیات با سمیتکو سوق داده شد، وی در جواب تلگرافی که از طرف وزیر جنگ راجع به تعیین سرهنگ شیبانی به فرماندهی قوای آذربایجان مخابره شده است بدین عنوان جواب می‌دهد.

مقام صنیع حضرت آقای رضاخان سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت

شوکته، دست خط مبارک مورخه ۲۶ دلو راجع به تعیین معاونت ارکان حرب کل قشون به ریاست کل اردو و اخذ دستورات لازمه از ایشان زیارت گردید به محض وصول مضمون آن طابق النعل بالتعل اطاعت گردید آقای حبیب‌الله‌خان سرتیپ را ملاقات و دستورات لازم برای حرکت و مراجعت به فرونت سابق ساویج‌بلاغ گرفته شد - صبح امروز ۲۸ دلو تمامی قسمت فدوی از پیاده و سواره و توپخانه به سمت میاندوآب حرکت کرده و امیدوار است در کمال سهولت برای این مرتبه نیز موفقیت کامل حاصل شده همان طوری که نفرات حضرت اشرف بر آسایش و رفاهیت این ایالت معطوف کشته در آئینه نزدیکی کلیه وقایع این حدود و محظوراتی که پیش آمده است به همین قابل تقدیر و اراده‌ی ثابت حضرت اشرف و مسامعی و فداکاری کلیه اردو مخصوصاً جانبازی این قسمت مرتفع گردد، در خاتمه لازم می‌داند که به طور تکرار خاطر مبارک را مصدع شود که چاکر با تمام نفرات ابوا جمعی خود از آن روزی که عنان اختیار خویش را تسلیم مقام محترم نموده‌ام چون اعتماد کامل به نیت مقدس حضرت اشرف دارم تا آخرین درجه و توانایی و برای همیشه مهمترین وظیفه خود را اطاعت و اجرای اوامر و صمیمیت در راه دولت و ملت و فداکاری نسبت به حضرت اشرف داشته هر تکلیف و وظیفه‌ای که برای این جانب پیش‌بینی شود آن را نه تنها خیر و صلاح خود می‌دانیم بلکه بهترین عامل برای سعادت آتی خود و وطن خویشتن داشته به قبول و اجرای آن مبالغات می‌کنیم، بدیهی است هر کس و هر شخصی هم که از آن مقام به سمت ریاست و اولویت معین گردد سر خود را مفتخرآ فرو آورده و اطاعت او را رضایت خرسندی حضرت اشرف می‌دانیم.^(۱)

پس از چندی که سرتیپ شیبانی سرگرم تنظیم و تجهیز و تعلیم قوای آذربایجان می‌شود اخباری که به تهران می‌رسد اغلب حاکی از این بوده است که بین افسران ژاندارم و فرقاً که قسمت‌های آنها در قشون متحده‌الشکل ایران یکی شده اختلاف کامل حکم فرم‌گردیده و سرتیپ شیبانی در شروع عملیات برای سرکوبی سمتیکو تعلل می‌ورزد. این اخبار موجب ناراحتی و تلگرافی وزیر جنگ و فرمانده کل قوا گشته و تلگراف ذیل به سرتیپ شیبانی مخابره می‌شود:

۱- خاطراتی از دوران رضاشاه: سپهبد جهانیانی

فرمانده کل قوای آذربایجان

مطابق اطلاعاتی که اخیراً وصل شده وضعیت قوای آنجا چندان خوب و امیدبخش نیست نفرات غالباً بدون لباس وکفش و فوق العاده آنها چند ماه عقب افتاده، عجب‌تر آن که از این جهت با تمام افراد به طور تساوی و تعادل رفتار شده بعضی‌ها شش ماه حقوق معوقه دارند و برخی‌ها فقط دو الی سه ماه بافرض هم پول مرتب نرسیده باشد لائق به کلیه افراد می‌باشند متساویاً پرداخته می‌شوند که تعیین در پرداخت آن باعث دلسردی سایرین نگردد و بعلاوه چنین معلوم می‌شود که هنوز مشغول ادامه تشکیلات هستند و خاتمه ترمیم تشکیلات هنوز معلوم نیست، در این باب نظریه خود را متنزکر شده‌ام مجدداً تکرار آن را لازم می‌دانم با موقعیت مهم فعلی مملکت از طرفی در قلع و قمع اشرار داخلی و استقرار نظام و امنیت باید با نهایت سرعت کوشید از طرف دیگر عسرت مالیه دولت و مخارج فوق العاده اردو اتلاف و امرار وقت برای تربیت و تشکیلات جدید یقیناً باعث تخریب کارخواهد شد گذشته از آن هر قدر عده در آن حدود متوقف باشد با نرسیدن پول مرتب و نبودن ملبوس و غیره و بطاعت و خمودگی در مقابل دشمن بالطبع حالت روحی آنها تدریجی فاسد خواهد شد. با دقت در مراتب فوق چنانچه واقعاً تصور می‌کنید با قوای موجوده و تشکیلات فعلی آن و همچنین وضعیت مالی اشکالاتی در پیش و امیدوار نیستند فوراً اطلاع دهید تا به وسائل دیگر در صدد اصلاح برأیم.

وزیر جنگ سردار سپه. دهم برج نمره ۱۲۶

در جواب تلگراف سرتیپ شیبانی چنین می‌نویسد: وزیر جنگ و فرماندهی کل قوا خاطر مبارک را مستحضر می‌سازد راپرتی که راجع به بدی وضعیت قوای آذربایجان عرض شده است بنابر دسیسه و تحریکاتی است که به طور مستقیم و غیرمستقیم در تهران و آذربایجان برضد قدوی می‌شود. در موقع ورود قدوی به آذربایجان قوای دولت عبارت بود از قسمت سابق قزاق تبریز و ژاندارمری محل و ژاندارمری اعزامی و سواران محلی بعلاوه قسمت سابق اردبیل از برای توصیف هر یک از این قوا در آن

وقت کتابی لازم است، لشکر آذربایجان عبارت بود از مخلوط کردن و متحداً الشکل ساختن و قسمت‌بندهی کردن کلیه این قوا که مخصوصاً در آن موقع به واسطه‌ی جنگ میان ژاندارم و قرقاق یک منظره وحشتناک و هرج و مرچ را نشان می‌داد حالیه پس از یازده ماه کار آن به ترتیبی تبدیل به یک تشکیلات اداری نظامی محکم و متینی گردیده که به واسطه‌ی آن با بودن موانع اقتصادی و فقدان وسایل لازمه کلیه‌ی قسمت‌ها در جبهه‌های مختلفه نسبتاً به وظایف نظامی واداری رفتار و موجبات تقدیم آنها فراهم می‌شود، سابتان همین جمعیت اسباب وحشت و تنفر عامه بوده حالیه رفتار منظمی از قشون ندیده، به طور خلاصه مقصود از تشکیلات قوا آذربایجان ظاهرسازی و کاغذبازی و هوا و هوس نبوده بلکه مقصود اصلاح و برقرار کردن ترتیباتی بود که به وسیله‌ی آن وظیفه و مسئولیت هر کسی به طور روش متعین شده و ضمناً به واسطه‌ی ایجاد یک طرح اداری از افراط و تفریط و تقلب جلوگیری شده و به واسطه‌ی برقرار کردن همین انتظام بوده که تاکنون چند نفر سرکرده‌های مهم اشرار آذربایجان به این سهولت دستگیر شده‌اند و حالیه بعضی دیگر خودشان داوطلب تسلیم شدن هستند.

راجع به وضعیت اقتصادی این قوا فدوی تحت شماره ۴ رمزآ عرض کرده‌ام ولی همواره ساعی بوده به واسطه‌ی صرف‌جویی و مخصوصاً جلوگیری از افراط و تفریط با این وجوهات مختصری که از مرکز رسیده است مخارجات لازمه قوا را برگزار نموده و حقوق را مندرجأ می‌پردازم و این که عرض شده است حقوق به طور تساوی میان قسمت‌ها پرداخته نشده است معین فرمایند مقصود کدام قسمت است تا مبلغ پولی که یک مدت معین به آن قسمت پرداخته شده است عرض شود. اما در خصوص تأخیر شروع جنگ فدوی قبل از حرکت از تهران حضور مبارک شفاهآ و مشروهاً عقیده خودم را عرض کردم که قبل از هر اقدامی، تشکیلات قوا آذربایجان لازم است و بدرو تشکیلات اقدام به جنگ خطرناک است و حالیه با وجودی که می‌توانیم در ظرف سه روز پیش از سه ربع کلیه قوا خود را داخل میدان جنگ بکنیم با وجود این عجله در آن را مصلحت نمی‌بینیم ولی اگر حضرت اشرف امر می‌فرمایند فوراً شروع به جنگ می‌کنم.

در آخر مجدداً خاطر مبارک را متوجه می‌کنم که منافع و اغراض مختلفه شخصی و دسیسه و تحریکات در اطراف کار آذربایجان زیاد و از راه‌های مختلف است و از این به بعد فدوی همواره منتظرم که خاطر مبارک را با انواع دسایس مشوش سازند و این مسئله محققتاً اسباب ضعف اقتدار فدوی و مانع پیشرفت کار می‌شود و آن وقت افسوس فدوی نه به این زحمت و مشقت هم قطاران گواه بوده ما ادای وظیفه کرده‌ایم ولی بدیخت مملکت.^(۱)

۸ ژانویه ۳۲ فرمانده کل قوای آذربایجان - حبیب‌الله شیبانی



زاندarm‌ها در یک مراسم بازدید نظامی

شکست نیروهای سرهنگ نصرالله‌خان و خالوقربان توسط سیدطه در حوالی بوکان در اوایل جوزا به نایب سرهنگ نصرالله‌خان از طرف لشکرغرب دستور داده شده بود با قوای خود به طرف بوکان پیشرفت نموده و راه نفوذ اکراد را به طرف جنوب مسدود نماید. نهم جوزا طرف فرماندهی کل قوای آذربایجان چنین گزارش واصل می‌گردد: مقام صنیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت شوکته بنابر راپرت وصله‌ی قوه‌نایب

سرهنج نصرالله خان که به طرف بوکان رفت، اند در یک فرسخی بوکان با قوای سیدطه شروع به جنگ سختی نموده که هنوز تیجه‌ی آن معلوم نیست از طرف خود مشارالیه هنوز را پر تی نرسیده قدوی به سرتیپ سالار اظرف (خالو قربان) حکم دادم که معجلًا به مشارالیه کمک برساند ولی از قرار مذکور اخیراً قوه‌ای از طرف امیر لشکر غرب (سپهبد امیر احمد) برای عوض کردن قوه نصرالله خان به طرف سقز فرستاده شده است هرگاه ممکن بشود به آن قوه حکم بر سد که مستقیماً و سریعاً سقز را اشغال کند قوای سیدطه وضعیت مشکلی پیدا خواهد کرد.

۶ جوزا - ۶ فرمانده کل قوای آذربایجان حبیب الله شیبانی



امیر لشکر غرب سپهبد امیر احمدی با جمعی از نیروهای خود در سردهشت ایستاده وسط سپهبد احمدی. ۲ - سرتیپ حسین خان مقلم. ۳ - سرهنج کیکو خان. ۴ - نایب سرهنج غلامعلی خان غریب. ۵ - نایب سرهنج محمود خان مدیر توپخانه. ۶ - سرهنج صادق خان نوروزی فرمانده گردان ماکو. ۷ - یاور موسی خان شام قلو. ۸ - نصرالله خان نسیاری فرمانده گردان پیاده فوج. ۹ - عطاءالله خان امیر بیات. ۱۰ - حسین خان زند. ۱۱ - غلامحسین خان محمودی رئیس رکن. ۱۲ - وکیل درگاه سخرب قوا. ۱۳ - جناب سلطان حسین خان سلجوقی آجودان تیپ. ۱۴ - سلطان حسن خان خدیبوی. ۱۵ - سلطان حسین خان جلیلوند. ۱۶ - سلطان نصرالله خان بایندر. ۱۷ - مقدس زاده. ۱۸ - سلیم بیک. ۱۹ - بیوک خان مالک. ۲۰ - حسین خان پیمانی. ۲۱ - نایب حمید خان اعتماد. ۲۲ - نایب بزرگ خان ابراهیمی. ۲۳ - نایب حسین خان. ۲۴ - نایب حاج رحیم خان بهادری. ۲۵ - نایب اسماعیل خان. ۲۶ - مشیر نظام. ۲۷ - حسین خان عادل. ۲۸ - دینی. ۲۹ - عباس خان بیک. ۳۰ - مهدی خان اشرفی. ۳۱ - ابراهیم بیرا

پس از شکست و تار و مار شدن قوای سرهنگ نصرالله خان اکراد به قوای خالوقربان که به استمداد می‌رفته است حمله‌ور گشته و به قوای او نیز شکست سختی وارد آوردند. در تاریخ ۱۳۰ ۱ برج جوز سرتیپ شبیانی تلگراف ذیل را در تعقیب خبر فوق مخابره کرده است:

مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت شوکته بنا به راپرت‌های واصله قوهی شکست خورده سالار ظفر (خالوقربان) میاندوآب را هم تخلیه کرده و حتی این سمت رودخانه را هم گذاشته و بدون اطلاع از صاحب منصبان عقب نشسته‌اند فلوی حکم دادم دو پهادران سوار از شرقخانه باکشته به بندر داتلو و از آنجا به مراغه بروند چند تن نفر صاحب منصب هم برای جمع آوری آنها فرستاده شده و سعی خواهم کرد امر به حضرت اشرف راجع به خلع سلاح آنها به موقع اجرا بگذارم.

نمره ۷۷ فرمانده کل قوای آذربایجان سرتیپ حبیب‌الله شبیانی

کشته شدن سالار ظفر (خالوقربان)

همان طور که در صفحات پیش آمد، پس از آن که سرتیپ شبیانی به فرماندهی لشکر شمال‌غرب منصوب گردید، بدون فوت وقت در صد جمع آوری قوای نظامی و چریک و فراهم کردن تجهیزات آنها گردید تا ضربت اصلی را به اسماعیل سمتیکو وارد سازد ولی از بدشائی وی قضیه کشته شدن سالار ظفر (خالوقربان) پیش آمد.

خالوقربان از اکراد بی‌اندازه رشید و از یاران میرزا کوچک خان جنگلی بود و در گیلان با نیروی دولت نبرد می‌نمود. مهرماه سال ۱۳۰۰ شمسی وقتی که سردار سپه شخصاً جهت قلع و قمع میرزا کوچک خان به گیلان مسافرت نمود خالوقربان ۸۰۰ نفر افراد جنگجو داشت و نواحی رشت امام‌زاده هاشم پل کسماراتا بندر پهلوی (انزلی) حفاظت می‌نمود. از روس‌ها دو عراوه توپ و شش قبضه مسلسل دستی نیز گرفته بود. خالوقربان با این که ابتدا به سردار سپه قول اطاعت و همکاری داده بود به این قول عمل نکرده با قوای دولتی جنگیده ولی در این جنگ شکست خورده تسلیم شد. سردار سپه متعاقب تسلیم او به وی درجه سرهنگی داد.



خالوقربان هرسینی

همین خالوقربان زمانی که سر میرزا کوچکخان جنگلی را بریده و در انبار نفت نوبت رشت در معرض تماشا قرار دادند. خالوقربان به منظور ابراز صمیمیت به سردار سپه سر میرزا کوچکخان را به رسم ارمغان به تهران برد، وزیر جنگ رضا پهلوی از این عمل خالوقربان خشنود نگشته و حرکاتی که دلالت بر عدم رضایت داشته از خود نشان داده بود. در آن موقع که علی اکبرخان سنجانی (سردار ناصر) که خالوقربان را در

یکی از خیابان‌های تهران
(ناصرخسرو) دید به زبان کُردی در

حضور چند نفر به وی دشنام سخت داده و او رانگ جامعه گرد معرفی کرد و علت این دشنام آن که چرا سر ولی نعمت خود را برای دشمن آورده است.^(۱)

سردار سپه بعد از عفو خالوقربان و دادن درجه سرهنگی به او دستور صادر نمود که با قوا تحت اطاعت و فرمان خود به تبریز حرکت نموده و در همکاری قوای دولتی با سمیتکو بجنگد. خالوقربان پس از ورود به آذربایجان فرماندهی عده‌ای را بر عهده گرفت و از سمت ساوجبلاغ با اکراد می‌جنگید و در این جنگ‌ها رشادت زیاد به خرج داده بود. رئیس ستاد نیروهای تحت فرمان وی سرهنگ روح الله میرزا جهانبانی (سرتیپ کیکاووس) بود، سرهنگ شهاب نیز با وی همکاری می‌نمود.

۱- سردار جنگل: ابراهیم فخرانی ص ۳۹۱



قسمتی از ستاد فرماندهی کل قوای آذربایجان هنگام عملیات جنگی از راست سرهنگ روح الله میرزا جهانبانی، سمت چپ آن که نیمی از صورتش پیدا شده است سرهنگ سيف الله خان شهاب از چپ سرهنگ پولادين و سرهنگ روح الله جهانبانی (کیکاووس)

وقتی اکراد از غائله لاهوتی و حرکت اردوی دولتی به تبریز جهت رفع این غائله مطلع شدند بیشتر تشجیع گردیدند لذا سید طه نوه شیخ عبیدالله معروف که از همکاران و مشاوران سمیتکو بود شیانه با ۸۰۰ نفر سواران خود غفلتاً اردوی خالوقربان را مورد حمله قرار دادند. در این نبرد قوای دولتی غالگیر شدند خود خالوقربان گشتند شد «هنگام گرفتاری خالوقربان سمیتکو از فرط عصباتی خالوقربان را مورد حمله قرار داد و بعد از جمله دشnam کردی موژرش را کشید و او را به قتل رسانید.^(۱)

وقتی خالوقربان گشتند شد نظم اردو به هم خورد هر چه سرهنگ کیکاووسی و سرهنگ شهاب سعی و کوشش کردند از هزیمت افراد خالوقربان جلوگیری نمایند به نتیجه نرسید، زیرا که در قوای چریک و عشايری افراد وقتی جنگ می‌کنند که سرکرده آنان زنده باشد به محض کشته شدن رئیس افراد به سمت مسکن اصلی خود رو می‌آورند و فرار می‌کنند. در

اینچه هم همین طور شد، قوای خالوقربان پس از کشته شدن وی مقاومت نکرده متفرق شدند و اردو متلاشی گردید، سرهنگ روح الله میرزا جهانیانی به زحمت توانست قزاق‌ها را از معركه به سلامت بدر برد.^(۱)

سرتیپ یکرنگیان در کتاب خود گلگون کفنان راجع به این موضوع چنین می‌نویسد: در اردیبهشت ۱۳۰۱ نیروهای چریک دولتی به فرماندهی خالوقربان «که خود گرد بود و به خاطر این که با موقعیت منطقه‌ای گُرستان آشنا بی‌داشت او را علیه سمیتکو بسیج می‌نمایند» از خط بوکان میاندوآب به نیروهای سمیتکو که به فرماندهی سید طه فرزند شیخ عبیدالله شمزینیان که در حوالی مهاباد استقرار یافته بودند حمله‌ور می‌شوند و با این که نیروهای سید طه بیش از ۸۰۰ سوار گرد نبودند و در مقابل نیروهای خالوقربان از چهارهزار مت加وز بود ولی به علت عدم آشنا بی‌ده منطقه و تاهمانگی نیروها با همدیگر در همان نخستین برخورد که روز شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۰۱ در ارتفاعات ایندرقاش و کلک بگزادان در ۱۸ کیلومتری مهاباد روی می‌دهد فرمانده نیروهای دولتی یعنی خالوقربان از پای



جمعی از اهالی روستای ایندرقاش «ایندرقاچ»

در می آید و نیروهای چریکی بدون توجه به فرامین سرگرد جهانبانی تپه‌های اطراف قریه ایندرقاش را تخلیه کرده و توبخانه و مسلسل‌ها را جامی گذارند که به دست نیروهای سیدطه و سمیتکو می‌افتد و آنها را برای اعمال خود در آینده جری تر می‌نماید و این شکست قوای نابرابر باعث تقویت روحیه اکراد طرفدار سمیتکو و عدم اعتماد مردم از موفقیت ارتش می‌شود.^(۱)

خبر کشته شدن خالوقربان و متلاشی شدن اردوی دولتی تهران را متوجه اهمیت موضوع کرد. به همین خاطر رضاپهلوی بعد از آن که جریان اوضاع آذربایجان را بررسی نمود، تصمیم گرفت قوای دولتی را در آذربایجان تقویت نماید و به همین خاطر سرتیپ شیبانی را از فرماندهی لشکر شمال غرب معزول و به تهران احضار نمود و رئیس ستاد ارتش سرتیپ امان الله جهانبانی را به فرماندهی نیروهای آذربایجان منصوب نمود.

سرتیپ جهانبانی نیز بلاذرنگ به راه افتاده و از قزوین سواره با اسکورت مجهزی عازم زنجان و تبریز می‌شود در حین حرکت اولین تلگرافی که به او می‌شود در میانه و بدین مضمون می‌باشد:

سرتیپ امان الله میرزا رئیس ارکان حزب کل قشون لازم است در میانج با حاج شبانعلی ملاقات و در موضوع کارها امیرعشایر با او مذاکره نماید از قرار اطلاع و اعلمه ایالت آذربایجان از انجام کار امیر عشاير خودداری می‌کند من به این مطلب اهمیت می‌دهم باید مطابق قراردادی که با امیر عشاير شده رفتار و همه قسم اسباب امیدواری و دلگرمی او را به خدمتگزاری دولت و محبت من فراهم آورید.

اول سرطان ۱۳۰۱ نمره ۳۰ فرمانده کل قشون رضا

منظور سردار سپه از این تلگراف به خدمت گرفتن عشاير توسط ضرغام (سردارعشایر) برادر امیرارشد سام خان بود. سرتیپ جهانبانی پس از رسیدن به تبریز در باغ شمال مقر فرماندهی مستقر می‌گردد. پس از استقرار با اطلاع کاملی که از وضع آذربایجان و استعداد سمیتکو و نقاط سوق الجیشی این استان داشت جهت یکسره نمودن کار سمیتکو عملیات

نظمی را طرح ریزی کرده و شروع به نظم و ترتیب دادن قوا می‌نماید. برای همین منظور تمرکز قوا را در بندر شرفخانه مستقر می‌نماید و نقشه جنگی را در آنجا پیاده می‌نماید. نیروهایی که برای نبرد با قوای سمتیکو در شرفخانه تمرکز یافته بودند بدین شرح و ترتیب ستون‌بنده شده‌اند.

- ۱ - ستون گارد به فرماندهی سرتیپ بصیر دیوان «نخست وزیر سپهبد زاهدی» شامل:
 الف: هنگ پیاده پهلوی مرکز - هنگ احمدی از تیپ عراق «رضابورا»
 ب: یک آتشبار کوهستانی شنیدر (۴ اراده توپ) -

- ۲ - ستون شمال غرب به فرماندهی سرتیپ ظفرالدوله «سرلشکر حسن مقدم بازنشسته» شامل:

- الف: فوج اول پیاده لشکر شمال غرب
 ب: فوج دوم پیاده لشکر شمال غرب
 ج: آتشبار کوهستانی روسی ۳ دویمی لشکر شمال غرب (پنج توپ) به فرماندهی یاور ارفعی
 (که بعداً کشته شد)

- د: بهادران اردبیل با یک دسته پنجاه تیر
 ۳ - ستون سوار به فرماندهی سرهنگ کربلائی علی خان نخجوان «افسر مهاجر روسی دارنده نشان سن ژورژ» تشکیل شده از:

- الف: هنگ سوار لشکر شمال غرب مرکب از بهادران (فوج لايموت)
 ب: دسته آتشبار شنیدر سوار گارد صحرایی ۲ توپ «به فرماندهی نایب اول علی اکبرخان متین رزم»

- ۴ - ستون خوی به فرماندهی سرهنگ پولادین (که بعداً به واسطه شرکت در دستجات مخالف با دولت اعدام گردید) تشکیل شده از:
 الف: فوج دوم نصرت مرند «سربازان بنیچه»

- ب: بهادران اول فوج سوار لشکر شمال غرب که موقتاً در ابتدای نبرد در اختیار ستون خوی گذاشته شد «به فرماندهی سلطان محمدخان رشید نظام که بعداً کشته شد»
 ج: بهادران چهارم فوج سوار لشکر شمال غرب «به فرماندهی سلطان تقی خان مهربان»

- د: یک دسته پنجاه تیر «از بهادران مسلسل»
هز یک اراده توپ کوهستان روسی
- ۴ - ستون احتیاط به فرماندهی سرهنگ محمد رضا دهنادی مشهور به کنی تشکیل یافته از واحدهای آتربیاد سابق همدان
- ۵ - گردان پارتیزانها به فرماندهی سرهنگ بک زورابف «افسر روسی مهاجر دارنده نشان ژرزا» این گردان از ارامنه تشکیل شده و دارای یک دسته توپخانه صحرایی ابو خف ۸ سانتیمتری مرکب از دو اراده توپ بوده است.
- ۶ - هنگ سوار سنگین اسلحه به فرماندهی سرهنگ علی شاه خان رحیمی اعزامی از مرکز که در ابتدای عملیات، پادگان میاندوآب را تشکیل می داد بعداً به ستون سوار ملحق گردید.
- ۷ - قوا وابسته به عملیات: کشتی هایی که روی دریاچه ارومیه در اختیار فرمانده کل قوا آذربایجان قرار گرفته و نیروی بحری را تشکیل می داده عبارت بودند از:
- الف: کشتی آدمیرال (با ۶۰ اسب)



کشتی آدمیرال بر روی دریاچه ارومیه این کشتی بعداً به نام پهلوی نامگذاری شد

ب: کشتی قزاق (با ۴۰ اسب)

ج: کشتی الکسی ترسکینسکی - (به اسم مهندس روسی که در جنگ اول جهانی از طرف روس‌ها مأمور نقلیه قوای روس بوده و بعداً داخل خدمت ایران گردیده) (با قوه ۱۲۰ اسب)
د: کشتی استاسیونر (با قوه ۸۰ اسب)

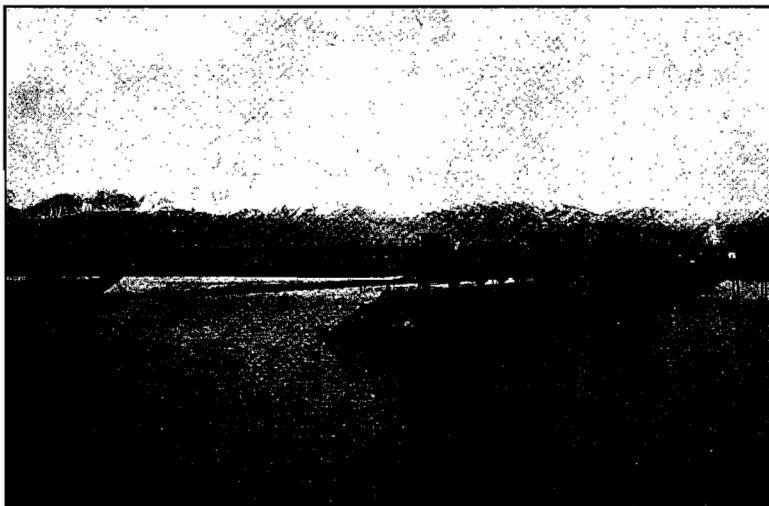
۸- بارژهای یا کشتی‌های باربری

الف: روسیه آزاد، با ظرفیت دو هزار نفر

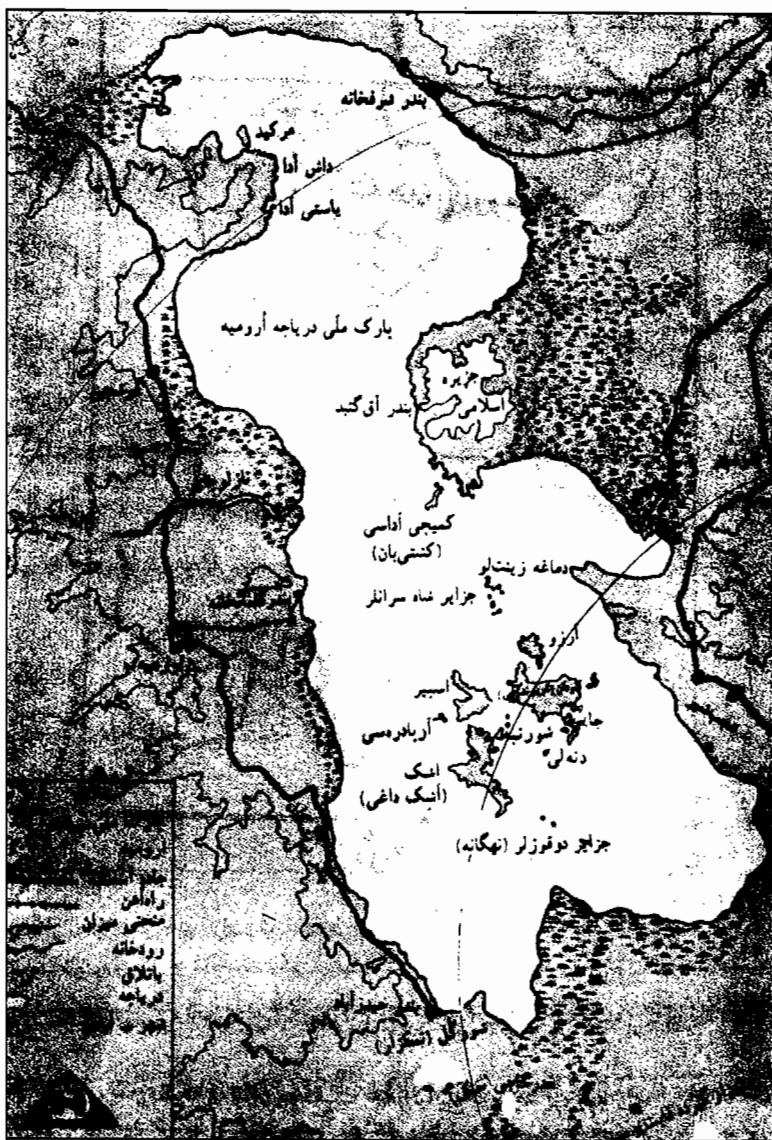
ب: ترسکینسکی با ظرفیت هزار دویست نفر و با قدرت یکصد اسب بخار

ج: شاهی با ظرفیت یکصد نفر «با قدرت ۴۵ اسب بخار»

د: کشتی چوبی نمره ۳ با ظرفیت ۱۰۰ نفر (با بیست و پنج نفر و ۱۵ اسب) توضیح این که این نیروهای دریایی که بر روی دریاچه ارومیه مستقر گردیده بود وابسته به کردارمه روس بوده است که در جنگ بین‌المللی اول بر علیه ترک‌ها عملیات می‌نموده.



اسکله بندر شرفخانه در دوره گذشته



نقشه دریاچه ارومیه و بنادر اطراف آن

وضع سمیتکو

در این زمان اسماعیل سمیتکو سرمست فتوحات پی در پی خود بود. کشته شدن سردار امیراشرد (سام خان) و خالوقربان و متلاشی شدن اردوی دولتی در تسویج و ساوجبلاغ وی را زیاده از حد مغور کرده اکراد منطقه آذربایجان را تحت نفوذ وی درآورده بود در این موقع بین مردم مشهور بود که قوای سمیتکو غیرقابل نفوذ است و هیچ نیرویی نمی‌تواند بر آنها برابری نماید.



اسماعیل سمیتکو ایستاده در کنار یکی از نیروهایش با تجهیزات کامل

سمیتکو با استفاده از وضع موجود موقعیت خود را محکم نموده به فکر عملی ساختن آرزوی دیرین خوش بود. وی این موقع فرمانروایی مطلق خود را به عمل نزدیک تر می‌دید. محل سکونت سمیتکو قلعه محکم چهريق در مغرب شهر شاهپور با مرز ترکیه چند فرسخ بیشتر فاصله ندارد.

این قلعه در ارتفاعات آن نواحی طوری ساخته شده است که دسترسی به آن به آسانی میسر نیست. به طوری که طبق منابع مختلف در اطراف قلعه چهريق در زمان ساسانیان شهری وجود داشته به نام (شهرک) که بعدها چهرق و چهريق گردید. در جوار این قلعه که بر تمامی اطراف مشرف است رودخانه

زولا-چائی جریان دارد. سمیتکو در جوار این قلعه قلاع دیگر و قصور مستحکم و زیبا برای خود ساخته بود که یکی از آنها سنگهای سماق و مرمرهای سیاه و سفید بنا گردیده و در وسط باغ دل انگیزی به نام دلکشا قرار داشت و قصر باشکوهی بود. اسماعیل آقا با خاطر

آسوده در این قصر زندگی می‌کرد و عمال وی مشغول غارت در روستاها و شهرهای اطراف بودند.^(۱)

از تعداد افراد تحت فرمان سمتیکو در این موقع آماری در دست نیست همین قدر معلوم بود که او در تمام آذربایجان غربی و کردهستان نافذ و اغلب رؤسای ایلات و عشایر آن حدود به متابعت از فرامین وی مجبور بودند. تعدادی از صاحب منصبان و عساکر عثمانی پس از خاتمه جنگ جهانگیر و شکست عثمانی‌ها به میهن خود مراجعت نکرده تحت فرمان سمتیکو قرار گرفته بودند. اینها با خود چند عراده توب و مقداری مسلسل نیز به آنجا برده تجهیزات و مهمات سمتیکو را بدین وسیله تقویت نموده بودند. به طوری که در صفحات قبل گفته شد از یادداشت‌های مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان چنین آمده بود (لیندبرگ راپرت داد که مستمری با است محل مسلسل‌ها را تغییر دهنده هر نقطه را که انتخاب می‌کردند تیر سوم توب آن نقطه را می‌گرفته است. و این ثابت کرد که صاحب منصب ترک با اسماعیل آقا بوده است گُرد این تصرف را ندارد).^(۲) بنابراین وجود افراد عثمانی موجب تقویت نیروی سمتیکو گردیده بود و آنها در محابرات سمتیکو را هدایت و راهنمایی می‌کردند.

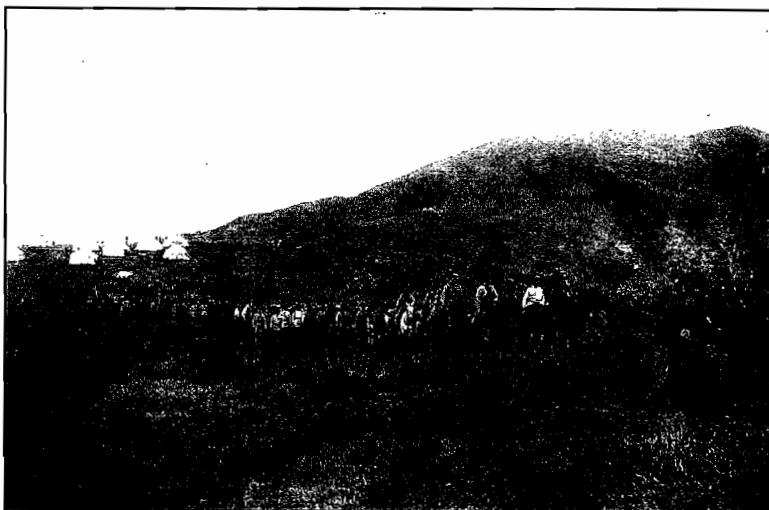
طرح اجرای عملیات قبل از جنگ شکریازی

- ۱ - به جنبش درآمدن ستون‌های عملیاتی
- ۲ - سفارش وزیر جنگ راجع به این که اگر فاتح شدید با اکراد با دوستی و انسانیت رفتار کنید.
- ۳ - عملیات ستون گارد به فرماندهی سرتیپ نفضل الله زاهدی (بصیر دیوان)
- ۴ - عقب‌نشینی قوای دشمن به طرف کهنه شهر و اوج تپه‌لو و چهريق
- ۵ - مأموریت ستون شمال غرب برای اشغال ارتفاعات آپسی داغ و ارتفاعات ۱۹۰۷ فوت (مغادل است با ۳۰۴۸ متر) الی راه خاندان بچوپانلو

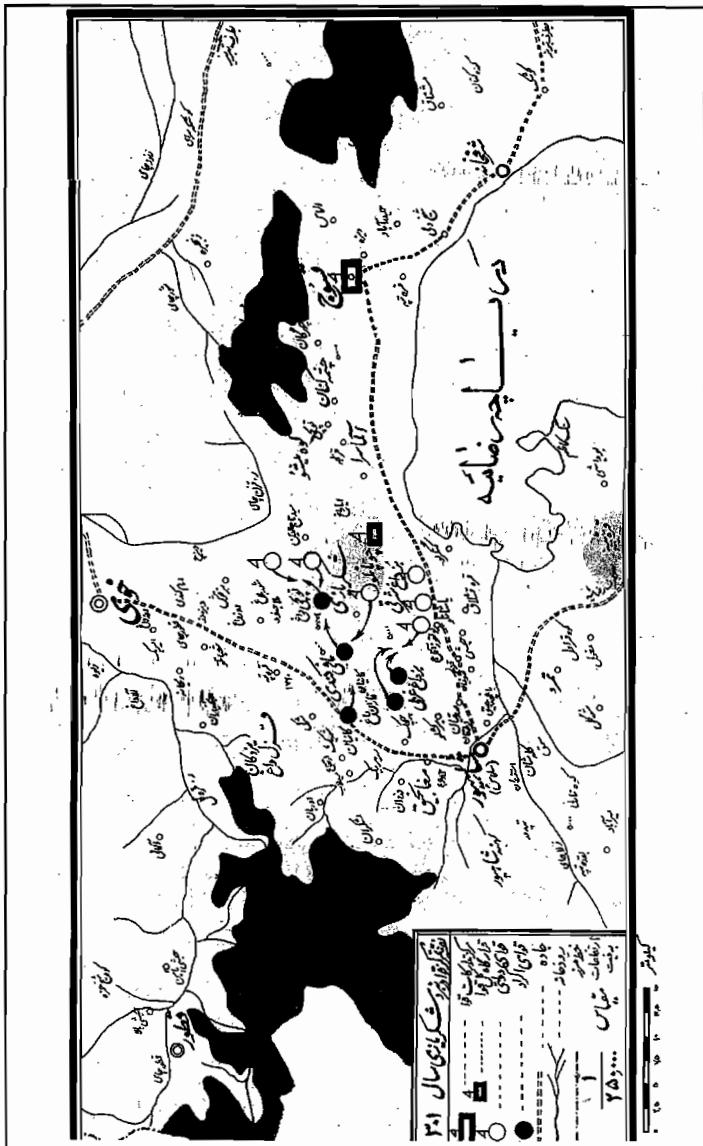
۱- رضائیه سرزمین زرتشت: علی همقان

۲- خاطرات و خطرات: مخبر السلطنه هدایت

- ۶- گزارش سرتیپ فضل الله زاهدی راجع به عملیات ستون گارد، فتح سلماس و چهریق و ورود به شهر ارومیه
- ۷- گزارش سرتیپ ظفرالدوله (مقدم) راجع به عملیات ستون شمال غرب
- ۸- عملیات سرهنگ پولادین و گزارش نامبرده، شکست و هزیمت اکراد
- ۹- عملیات سوار و گزارش سرهنگ کربلائی علی خان نخجوان
- ۱۰- گزارش سرهنگ ابوالحسن پورزنده



ستون نیروهای شمال غرب به فرماندهی ظفرالدوله (سرتیپ مقدم)



آغاز عملیات نبرد شکریازی در تاریخ ۱۲/۵/۱۳۰۱

عملیات نظامی به دستور جهانیانی فرمانده نیروهای آذربایجان از سامداد روز ۱۲ مردادماه ۱۳۰۱ شمسی با نهایت سرعت و شدت آغاز گردید. وستوها به جنبش درآمده و

کشتی آدمیرال که به غیر از توب کوهستانی روس نیز روی عرشه آن مستقر گردیده بود بندر گلمانخانه را به توب پسته آنجا را بمباران کرد، او لین تیری که به سوی بندر گلمانخانه شلیک شد آغاز عملیات را به دوست و دشمن اعلام کرد.



سپهبد امانت الله جهانیانی

از طرفی نیز طبق حکم عملیاتی شماره ۱۷ ستون گارد مأمور اشغال ارتفاعات بزرگ و قزل گردید و ستون شمال غرب مأمور شد از تسوج پیشروی نموده گردنه خرسه و ارتفاعات آپی داغ و ارتفاع ۹۱۷ نوت

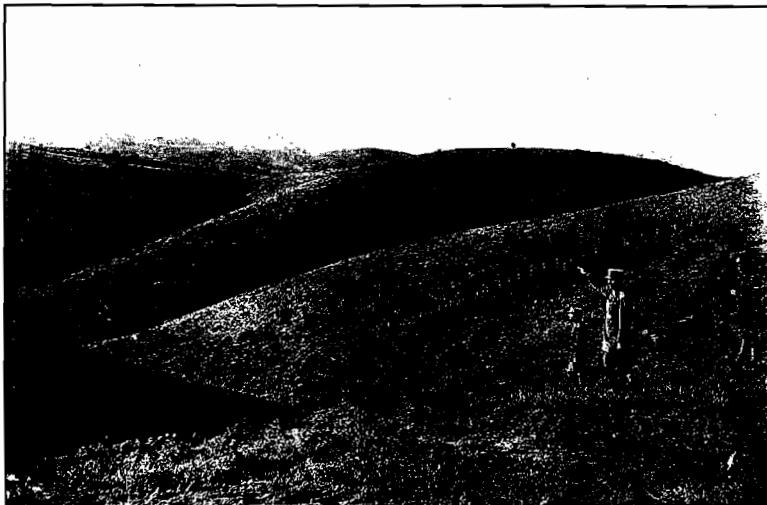
را تحت تصرف درآورد، در این نبرد ستون سوار دستور داشت از چهرقان به طرف آلماسراي و چوپانلو حرکت کرده محافظت جناح راست ستون گارد و جناح چپ ستون شمال غرب را عهدهدار گردد.

گردن دریافت کرد از خوی به طرف جنوب پیشروی نموده توپچی داغی را اشغال و در سید تاج الدین با ستون شمال غرب ارتباط برقرار نماید. ستون هنگ کاظم دستور داشت به سمت زین پشت پیشروی نموده ناحیه جنوب شرقی دیلمقان (شاھپور) را از وجود دشمن پاک سازد.^(۱)

در ستون گارد (۱۶ مردادماه) بهادران همدان مشغول پیشروی و اکتشاف شده و در اواسط

۱- خاطراتی از دوران رضاشاه: سپهبد جهانیانی

ارتفاعات به پیش قراولان دشمن مصادف گردید و بدین ترتیب ارتفاعات قزل‌داغ به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم شد به نحوی که قسمت شرقی در دست نیروی دولتی و قسمت غربی در تصرف اکراد درآمد.



نیروهای دولتی در ارتفاعات منطقه

به غیراز سوارکه مأموریت اکتشافی خود را انجام می‌دادستون حاج علی رزم آرا جودان‌هنگ گارد پیاده پهلوی « حاجی علی رزم آرا بعدها به درجه سپهبد نائل و سپس نخست وزیر شد و در تاریخ ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹ شمسی به دست خلیل طهماسبی، از اعضای فدائیان اسلام ترور و کشته شد » مأمور گردید با عده‌ای از شکارچیان فوج و مسلسل سنگین پیشاپیش ستون مربوط پیشروی و پس از برخورد به دشمن نیرو و استعداد حقيقی آن را کشف نمود. و گزارش دهد، دسته رزم آرا با استثار کامل در انتظار دشمن می‌نشیند و وقتی انبوه سواران تزدیک می‌شوند آتش شدید مسلسل را بر روی آنها گشوده و عده زیادی سوار و اسب را سرنگون می‌نماید.

عملیات ستون گارد به فرماندهی سرتیپ فضل الله زاهدی از ساعت چهار صبح روز بعد جنگ شدیدی بین ستون گارد و اکراد درگرفت و فرمانده

ستون برای تقویت جبهه یک گردان از هنگ احمدی را که احتیاط ستون را تشکیل می‌داد داخل نبرد نمود، در این موقع عده‌ای از سواران کُرد در حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر از پشت ارتفاعات پیدا شده و به سرعت احاطه کردن جناح راست ستون گارد مباردت نمودند ولی مدت زیادی نگذشت که بین دو آتش شدید یعنی آتش بهادران‌های سوار ۲ و ۳ تحت فرماندهی سروان ارفع‌السلطان و آتش تفنگ و مسلسل هنگ احمدی، به فرماندهی یاور داورپناه، قرار گرفته و به همان سرعتی که پیدا شده بودند به عقب برگشته از صحنه نبرد ناپدید شدند.



بیمارستان لشکر شمال غرب نیریز

ایستاده وسط سرتیپ جهانبانی، سمت راست او سرتیپ فضل الله زاهدی فرمانده ستون گارد و سروان ابوالحسن میرزا جهانبانی و سرهنگ داراب

ضمناً در این عملیات آتشبار دشمن (که از چند توپ کوهستانی تشکیل یافته و تیراندازان گروهبانان ماهر ترک (عثمانی بودند) در جلوگه دو ارتفاع پشت تپه‌ای موضع گرفته مشغول تیراندازی به جناح راست ستون گارد شدند، به طوری که سرلشکر ارفع که در آن موضع فرماندهی بهادران ۳ هنگ لايموت را عهده‌دار بودند. می‌نويسد: هنگامی که سرتیپ زاهدی روی ارتفاعاتی قرار گرفته و با دوربین قوی سه پایه‌دار شخصاً به جست و جوی آتشبار

دشمن برآمده ناگهان گلوله گرناد دشمن در پنجاه قدمی منفجر و موجب تلفاتی می‌گردد ولی سرتیپ زاهدی حتی سر از دوربین برنداشته و به نظارت میدان نبرد ادامه می‌دهد و این پیش‌آمد را می‌توان بهترین نموداری از روحیه سرکردگان و افسران قوای آذربایجان به شمار آورد که خود را مصمم برای فتح و پیروزی نموده بودند.^(۱)

سرلشکر ارفع در کتاب خود موسوم به دوران پنج شاه راجع به نبرد شکریازی چنین می‌نویسد: در حدود ساعت ۱۲ بود که امری از طرف کربلائی علی خان دریافت داشتم که با دو اسکادران به جلو حرکت کرده حفاظت جناح راست تیپ گارد و جناح چپ بریگاد تبریز را عهدهدار و بین این دو قسمت ارتباط برقرار و خلافی که بین آنها به وجود آمده برطرف نمایم یک دسته آتشبار سوار صحراایی «دو توپ شنیدر ۷۵ میلیمتری» نیز ضمیمه ستون اینجانب گردید تا اگر در حین عملیات احتیاج به پشتیبانی آتش توپخانه پیدا شد از آن استفاده شود، من پیش روی قسمت را با ستون مضاعف انجام می‌دادم، حرکت ما در دره مسطوحی بود که عرض آن در حدود ۶ میل (تقریباً ۹ کیلومتر) تخمین زده می‌شد.

گردان فوج پهلوی که در ارتفاعات بزداغ شرقی موضع داشت با اکرادی که در قسمت



ستون نیروهای دولتی در حال تیراندازی به سوی دشمن

شمال غربی بزداغ بودند. مشغول جنگ و صحنه‌ی نبرد به خوبی معلوم بود. صدای تیراندازی مسلسل و آتش تفنگ همواره در فضا طینین انداز ولی هنوز معلوم نبود کدام یک از طرفین خواهد توانست پیشروی را آغاز نماید.

در دست راست من قریه مافی کنده به خوبی دیده می‌شد که از درختان انبوی پوشیده شده و در اطراف و اکناف آن لکه‌های سیاه رنگ متحرک مشاهده می‌گردید که سرعت حرکت آنها را نشان می‌داد اکراد سوار بر اسب هستند، تپه مقابله شکریازی، که اطلاع داشتم به وسیله قسمت‌های خودی اشغال شده، در این موقع به نظر خالی می‌آمد احتمال دادم که نفرات در پست و بلندهای زمین به خوبی استمار کرده‌اند.^(۱)

ساعت دو بعد از ظهر عده زیادی از سواران دشمن مشاهده شد که از پشت بزداغ غربی به تاخت در حرکت بودند و معلوم بود که برای احاطه جناح راست هنگ پهلوی پیشرفت می‌نماید، لذا به اسکادران دوم امر دادم به طرف چپ نقل مکان دهد تا بتواند سواران حمله‌ور را تحت تأثیر آتش خود قرار دهد و بدین منوال هنگامی که سوارکرد به جناح هنگ پهلوی نزدیک شدند بین دو آتش متقطع یعنی مسلسل‌های هنگ و آتش تفنگ اسکادران دوم قرار گرفته و با دادن چندین نفر و اسب تلفات که بر روی زمین یا قی ماندند حمله چار شکست گردید و سواران کرد با سرعتی که حمله را آغاز کرده بودند به عقب‌نشینی مباردت نمودند. در همان موقع مشاهده گردید که اکراد به تدریج در حفاظ درختان قریه تمکز می‌یابند و چنین استنباط کردم که تجمع اکراد برای حمله متقابل به خط دفاعی ضعیف ما است تا پس از متلاشی کردن آن به مرکز موضع ستون سوار هجوم و به توپخانه آن دست یافته و در نتیجه شکافی بین دو تیپ به وجود آورند لذا امر دادم فرمانده دسته توپخانه آتش شدید خود را بر روی قریه مافی کنده باز کنند: اولین گلوله از بالای سر ما عبور کرد و از پشت سر آن گلوله‌های دیگر یکی پس از دیگری با سرعت هوا را شکافته و ضربات نابود کننده خود را بر سر قریه مافی کنده وارد آوردند ناگهان اکراد مانند گنجشکهایی که بر سر درختی جمع شده و سنگی به طرف آنان پرتاب کرده باشند از قریه بیرون ریخته و به طرف مغرب پراکنده شدند.

ساعت چهار بعد از ظهر به من امر شد که با عده خود آماده تعقیب دشمن باشم و به زودی کربلاشی علی خان با چهار اسکادران به ما ملحق و تمام ستون سوار حرکت سریع خود را به طرف مغرب شروع نمود. ما ناظر بودیم که چگونه آتشبار کوهستانی دشمن که در عقب تپه‌ای موضع داشت و به ستون گارد تیراندازی می‌کرد یا سرعت عجیبی موفق به بالا کردن تپه‌ها و دور شدن گردیدند به طوری که بعد مسافت رسیده خمپاره و بمب‌های دستی و چندین بار از دست دادن و مجددًا اشغال نمودن موضع قبلی و دادن ۸۰ نفر کشته و زخمی فوج پهلوی پیروز کشته اکراد را به عقب رانده و بزداغ غربی را اشغال نموده است، در این هنگام فوج پهلوی به حمله پرداخته و اکراد را که قصد اشغال موضع بر فراز آخرین ارتفاع بزداغ داشتند به جلگه سلماس فرو ریخته و فراری داد.^(۱)



آتشبار توپخانه نیروهای دولتشی

در این نبردها اکراد تاکتیک مخصوص داشتند که بدین ترتیب انجام گردید: یکی دو نفر از صف خارج شده به سرعت به جلو دویده و چند بیرق در محل مورد نظر نصب می‌کردند و پشت سرگرد پیاده پیش روی و خود را به بیرق‌ها می‌رسانید و همین عمل را مجددًا تکرار

۱- خاطرات سپهبد جهابانی از نبرد شکریازی

می نمودند تا بالاخره به دشمن رسیده و احياناً به جنگ دست به یقه منجر گردد یا دشمن پا به فرار بگذارد ولی در مقابل ستون گارد وقتی اکراد با بیرق های خود نزدیک جبهه امواج



استوار فیروزی که به خاطر رشادت در نبرد شکریازی موجب پیروزی هنگ گردید و به اخذ مدال ذوالفقار مفتخر گردید

پهلوی و احمدی شدند با حملات مقابله روپرتو و بیرق های خود را شکسته و پاره دیدند. در این عمل یکی از نفرات هنگ پهلوی برادر فیروزی رشادت فوق العاده نموده با مشاهده پرچم های دشمن که در مقابل هنگ نصب شده بود هم قطاران را تحریک و برای چیدن بیرق پیش می دوید و این حرکت باعث می گردد که کلیه هنگ پهلوی به حمله پرداخته و جنگ تصادفی صورت گیرد که نتیجه آن فتح و پیروزی هنگ نامبرده بوده است.

یادداشت های سرهنگ رحیم آذری از افسران گارد پهلوی که در نبرد شکریازی شرکت داشته

در اوایل بهارستان ۱۳۰۱ هنگامی که در میدان مشق با هنگ گارد پهلوی پیاده مشغول تعليمات و مشق های نظامی بودیم خبر دادند که سردار سپه برای سرکشی و بازدید به میدان مشق وارد شدند و پس از تشریفات نظامی به ایجاد سخنرانی پرداخته گفتند: نظر به اهمیت فوق العاده ای که مأموریت محوله به این هنگ دارا می باشد لازم دانستم مستقیماً به فرد فرد افسران گوشزد نمایم که مأموریت جنگی محوله به شماها در حقیقت در هم شکستن اولین مانعی است که در مقابل ارتش نوین عرض اندام می نماید البته باید بدانید که خطه آذربایجان این قطعه مهم تاریخی کشور از سالیان پیش به واسطه تجاوزات و سرکشی های

دستجات اشاره به رهبری اسماعیل سمتیکو مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قرار گرفته به طوری که به اطفال و مادران هم ترحم نشده و در مناطق که استیلاه یافته‌اند آخرین آثار آبادی‌ها و شهرها را طعمه حريق داده و اثری جز خاکستر باقی نگذارده‌اند.



افسان هنگ پهلوی در لباس سلام؛ ایستاده در وسط سرهنگ آفاباشی و پشت سر ایشان سرگرد آذربایجان فرمانده گروهان یک برسانند، پس از تمام شدن

این هنگ رسید که امتحان درخشانی در جنگ‌ها داده مأموریت دارد با عملیات شجاعانه خود به این اوضاع رقت‌بار خاتمه داده و بساط یاغیگری و خودسری این عناصر مخرب را برچیده و به افتخارات خود و ارتش اضافه نماید و ضمناً دستور موکد داده شده ساعت به ساعت گزارش عملیات جنگی شماها واردی اعزامی را که با بهترین وسایل ممکنه تجهیز شده‌اند مستقیماً به نظر من برسانند، پس از تمام شدن

سخنان سردار سپه، افسران از طرف فرمانده هنگ احضار و احکام حرکت اردو به طرف آذربایجان «که ساعت چهار و نیم صبح فردا معین شده بود از طریق قزوین همدان و کردستان» داده شد. پس از پنج هفته راه‌پیمایی به ساحل رودخانه جغتو و تاتائو و میاندوآب وارد شده چند هنگ در آنجا در زیر چادر منزل و مشغول تمرین مشق‌های نظام شدیم. در موقع حرکت اردو لشکر اسماعیل آقا فضلی هم همراه ما بودند و در میاندوآب هنگ سنگین اسلحه سوار هم به هنگ گارد پهلوی ملحق و در همانجا متوقف گردید تا احکام عملیاتی اردوی اعزامی آذربایجان تحت فرماندهی امان‌الله میرزا جهانبانی ابلاغ گردد.

در میاندوآب اخبار موحش گوناگونی همه روزه به گوش می‌رسید که حکایت از سفاکی و بی‌رحمی دشمن و خرابکاری‌ها و قتل و غارت‌های گذشته و زمان حال بود، خوشبختانه روحیه افسران و افراد اردوی اعزامی به قدری قوی و محکم بود که به هیچ وجه ایجاد ترس و هراس در آنها نمی‌شد بلکه افسران و افراد بیشتر تشجیع و تحریک می‌شدند که هر چه زودتر روز مصادف و جنگ بررسد و انتقام این همه وحشیگری را از دشمن خونخوار بگیرند، پس از چند هفته اقامت حکم محروم‌انه رسید و شیانه از بندر «دانالو» از راه دریاچه ارومیه با استفاده از قایقهای بزرگ و کشتی‌های آن به بندر شرفخانه و تسوج رهسپار و پس از ورود به آنجا احکام عملیاتی با نقشه‌های مطعقبه جنگ ابلاغ شد و گروهان اول هنگ گارد پهلوی که اینجانب فرماندهی آن را بر عهده دار بود در آرایش جنگی رده اول در ابتدا مناطق قزل‌داغ و بزداغ شرکت داشت (شمال دریاچه ارومیه) در ساعت ۱۴ همان روز تماس با طلیعه‌های دشمن و گسترش کامل انسجام و چون موقعیت جغرافیایی تپه‌ها و کوه‌ها ابهام‌آمیز و برای تازه واردين غیرمأнос بود در لحظات اولیه گاهی در اثر درگیری، قسمت‌های کوچک ارتباط خود را از دست می‌دادند و غفلتاً دیده می‌شد که در پاره‌ای از موقع گردها که با وضع زمین آشنا بی کامل داشتند در پشت سرما در ارتفاعات موضع گرفته و مشغول تیراندازی هستند ولی خوشبختانه در اثر روحیه عالی افراد ارتش و تعلیمات نظامی عمیق آنان به زودی در ظرف چند ساعت بر اوضاع منطقه مسلط شده و افراد با حفظ ارتباط کامل تا فرا رسیدن غروب در مواضع مربوطه مستقر و آرایش جنگی خود را تکمیل نمودند شبانه گاه گاهی تک تیرهایی رد و بدل می‌شد ولی در ساعت ۴ صبح در تمام طول جبهه از طرفین تیراندازی و حملات متقابله شروع شد در این موقع گردها برای اغفال ما به اجرای تاکتیک مخصوص مبادرت کردند. بدین ترتیب که چاپک سواران خود را با بیرق‌هایی که در دست داشتند به زوایای بی‌روح تپه‌ها تا خط الراس‌ها فرستاده و با نصب این بیرق‌ها چنین وانمود می‌کردند که این نقاط محل اتکاء و تمرکز قوا گردها برای حمله آنها است ولی در اثر رشادت‌ها و بی‌اعتنایی افراد نظامی این تظاهرات بی‌اثر و خنثی شده و افراد نظامی بیش از پیش تشجیع به پیشروی شدند. مقارن ظهر به وسط جبهه، که گردان دوم هنگ پهلوی در خط مقدم آن آرایش گرفته بود، حمله شدیدی از طرف گردها به عمل آمد این حمله بسیار خطروناک بود به

طوری که فرمانده گروهان پنجم «گروهان وسطی» سروان احمد همایون و چند افسر رشید دیگر دفعتاً مورد اصابت گلوله واقع و زخمی شدند و عده‌ی زیادی از افراد هم زخمی و کشته گردیدند به طوری که وضع قسمتی از جبهه مختل و در حدود شصده متر از وسط جبهه خالی ماند ولی این خلاء خوشبختانه در اثر آتش‌های متقطع قسمت‌های جناحین حفظ شده و با دایر بودن ارتباط و مواصلات عمقی فوراً مراتب به پشت فرماندهی جنگ گزارش و فرمانده هنگ با گروهان تازه‌نفس به منطقه مزبور وارد و با فریاد یا علی یا حضرت عباس خط جبهه را تکمیل و تقویت نمودند و به طور متواتی سرهنگ آذر برزین فریاد می‌زد هم قطاران دشمن مرعوب شده به جای هورا با فریاد یا علی حمله کنید، خوشبختانه بر ق آسا حمله شروع شد و نتیجه مطلوب حاصل و جبهه در نهایت استحکام مستقر و پارچا گردید، جنگ تا شب ادامه داشت فردای آن روز در سپیده دم «ساعت ۴ صبح» مجدداً تیراندازی و حملات متقابله طرفین شروع شد.



ستاد فرماندهی در نبرد شکریازی

امروز که روز سوم جنگ است وضع جبهه و آرایش‌های جنگی و تظاهرات دشمن عوض شده به قسمتی که پس از چند ساعت تیراندازی و حملات موضوعی اکراد تدریجاً از

وحدت عمل خود کاسته و به طوری که پاره‌ای از افسران از سنگرها با دوربین و دیده‌بانان مشاهده می‌کردند نزدیک ظهور در امتداد خطالراس کوه‌های بیزداغ و مناظر مقابل و اطراف جبهه دستجات بزرگ اکراد مانند امواج دریا در تلاطم و حرکت و دائمًا در حال تغییر مکان در ارتفاعات بودند و از طرف دیگر سوارنظام ما با بیرق سبز رنگارنگ و با تاکتیک مخصوص در تعقیب و بستن راه‌های گردنها و معابر قرار اکراد بودند، در این اثناء ستوان یکم حسن خان رئیس توپخانه ستون گارد به فکر تعیین موضع توپخانه برآمد، در این موقع دسته از سوارنظام عقب جبهه با بیرق سبزرنگ نمودار و پنهان از نظر دشمن متوقف شده و مشغول صدور دستوراتی به رئیس توپخانه گردیده و فرمانده هنگ پهلوی که حضور داشت نیز با عجله به رئیس توپخانه هدف‌های متعددی را از سواران دسته‌جمعی اشاره نشان داده و اصرار می‌کرد فوراً نشانه‌گیری و تیراندازی شود ولی رئیس توپخانه که در جستجوی هدف‌های مهمتری بود دستورات فوق را با شوخی برگزار می‌نمود.

در همین لحظه دیده‌بان‌های توپخانه دوربین به دست دویده و گزارش دادند که گروه‌هایی از دشمن به صورت دسته‌جمعی مدتی است که در شکاف و سینه‌ی تپه مقابل ایستاده و حتی از اسب‌ها پیاده شده‌اند، لذا چون هدف ممتازی به نظر آمد بلاfacile شلیک پیاپی توپخانه شروع شد: در تیرهای اول اجتماع آن توده‌ها و دستجات پیاده دشمن متلاشی و درهم ریخته شد و بعد از خاتمه عملیات و وصل گزارش معلوم گردید خود اسماعیل سمیتکو و عمرآقا و سایر رؤسای طوابیف اشاره برای مشاوره و اتخاذ تاکتیک جدید جنگی جمع شده‌اند و در چنین موقعی بوده است که یکی از تیرهای توپخانه قاطر آبداری و سماور اساس زندگی صحرایی آنها را منهدم و نابود می‌نماید و پس از این تصادف دیگر مجال مقاومت برای اشاره باقی نمانده و به عوض عقب‌نشینی از مقابل سربازان، فرار را برقرار ترجیح می‌دهند. لذا برای عدم قطع تماس با دشمن بلاfacile احکام فرماندهی عالیه موکدأ و پیاپی ابلاغ می‌شد که به طرف کهنه شهر و سلماس حرکت نماییم و پس از وصول به آن هدف ما باید اوش تپه‌لر را اشغال و بعداً قلعه چهریق «که مأمن و مکان اسماعیل سمیتکو و خانواده او بود» هدف قرار داده شود.

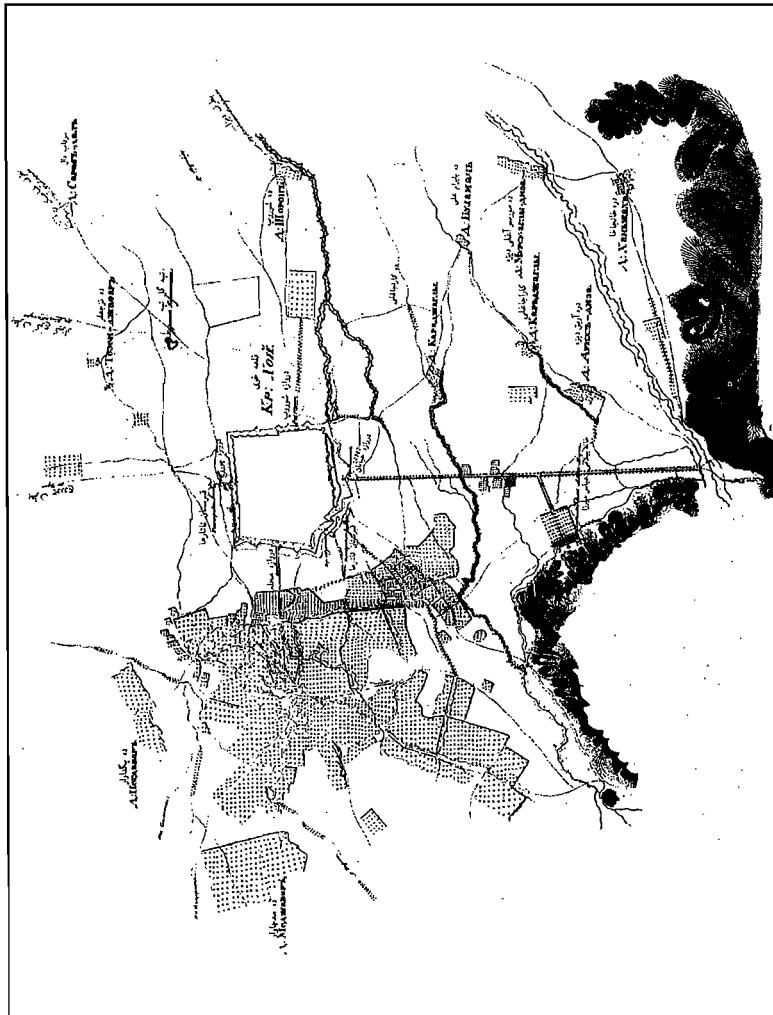


عنه‌ای از سواران اسماعیل سمتکو

در این نبرد به واسطه ضربه‌های سنگین و قوی و تلفات زیاد به قدری اشرار مرعوب شده و روحیه خود را از دست داده بودند که در هیچ یک از مناطق اثری از مقاومت ثانوی آنان مشاهده نگردید و پس از چند روز موقع ورود به قلعه چهريق به موجب امر فرماندهی کل قواي آذربایجان به وسیله واحدهای مهندسی قصر مجللی که از سنگ‌های شترنجی سیاه و سفید با اسلوب عالی و مستحکم از غارت و چپاول مال و منال اهالی بیچاره بنا شده بود با دینامیت منهدم و نابود گردید.

برای تعقیب دشمن فراری به موجب احکام عملیاتی تا ارتفاعات بسیار بلند کوههای ساری داش راه پیمایی و در شب هیفده مردادماه در یکی از قلل کوههای نامبرده که منطقه عملیات پاسداری این گروهان بود پس از اشغال و تهیه سنگرو جانپناه و گماردن کشیک چی دستور استراحت افراد در داخل سنگرها داده شد و خود نیز در سنگری در بالای کوه با پالتو ضخیم سریازی به خواب فرو رفتم. سپیده که بیدار شدم هوا به شدت سرد و برف مفصلی باریده و تمام سطح کوهستان مانند عروسی در پوشش سفیدی مستور گشته بود به قسمتی که

سطح سنگرهای افراد نظامی هم از دیده‌گاهها نمایان نبود. صبح آن روز پس از وصول حکم (به وسیله آئینه مخابرات نظامی) افراد جمع آوری و دستور راه پیمایی به طرف شمال و شمال غربی دره قطور و حوالی خوی داده شد.^(۱)



نقشه شهر خوی و حومه آن سال ۱۳۰۰ شمسی

حین ورود به شهرزیبای خوی مردم شهر استقبال شایانی از اردوه نظامی به عمل آوردند به حدی که مانند پدر و مادری که فرزندانشان از جنگ مراجعت می‌کنند از ما پذیرا می‌نمودند. در این شهر بود که به موجب امر فرماندهی عالیه اردو قسمتی از لشه و استخوانهای جمع‌آوری شده از میدان جنگ سابق در منطقه شکریازی (قائلی دره یعنی دره خونی) که محل تلاقی و میدان جنگ واحدهای ژاندارمی در دو سال قبل با اشاره بود) با احترامات نظامی خوبی حمل و مجلس عزاداری و تذکر تشکیل و با حضور افسران و افراد ستون گارد در مزار شهدای ژاندارم به خاک سپرده شدند و قاطبه اهالی شهر ماتم زده و در مجلس سوگواری شرکت نمودند. (لازم به یادآوریست که در آن زمان شهر خوی دارای دو قبرستان بیرون از شهر به نام تاتار بود و به احتمال زیاد ژاندارمها را در آن قبرستان به خاک سپرده‌اند.)^(۱)



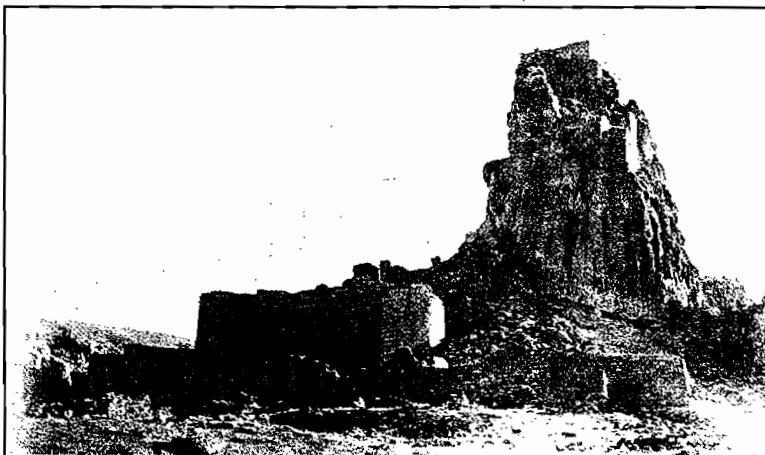
منظمه هوایی شهر خوی سال ۱۳۰۰ شمسی

بس از قلع و قمع اشاره و ایجاد امنیت حسب الامر فرماندهی کل مناطق پاک شده از وجود دشمن به واحدهای لشکر ۳ آذربایجان تحويل و در شهر تبریز متمرکز گردیدند. ضمن چند

۱- پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران: اریک ف: اسپیت: ترجمه آرمان شیشه‌گر

روز اقامت در شهر تبریز همواره مورد عنایت و تشویق برادران شجاع آذربایجانی خود قرار گرفتیم و پس از آن طی حکمی به تهران اعزام شدیم.^(۱)

عقب‌نشینی قوای سمتیکو به طرف کهنه شهر و اوج تپه‌لر و چهريق عصر ۱۸ مردادماه کلیه قوای دشمن اعم از پیاده و سوار با بیش از ده هزار نفر به طرف کهنه شهر و اوج تپه‌لر و چهريق عقب‌نشینی می‌کند. اردو نیز با احتساب نیروی سرباز و چریک در حدود ۸ هزار نفر بیست مردادماه ستون گارد خود را به قلل مرتضعی می‌رساند که از طرف شمال به جلگه سلماس و از طرف جنوب به محال سومای و از طرف مغرب به قلعه چهريق متنه می‌نماید و چون تخلیه شده بود بدون هیچ تصادمی قلعه را اشغال می‌کنند. چهريق در دامنه کوهی واقع است که از پایه آن رودخانه زلال چای عبور می‌نماید، قلعه چهريق نیز در کرانه رودخانه بر روی سنگ خارا عرض اندام می‌نماید و دست یافتن به قلعه فقط از راه‌های معین میسر می‌باشد و از فراز این سنگ‌های خارا بوده است که سمتیکو دشمنان خود من‌جمله جهانگیر میرزا را به ته دره پرتاب نمود.



نمایی از قلعه چهريق محل سکونت اسماعیل سمتیکو

مأموریت ستون شمال غرب برای اشغال ارتفاعات آپی داغ و ارتفاع ۱۹۰۷ فوت الی راه خاندان به چوپانلو

سپهبد جهانبانی در خاطراتش می‌نویسد: ستون شمال غرب در تاریخ ۱۲ مردادماه مأمور گردید از تسوج به طرف جلو حرکت کرده شب را در چشمکه کنان متوقف و روز بعد به گردنۀ خرسه بر سد و ارتفاعات آپی داغ و ۱۹۰۷ فوت الی راه خاندان به چوپانلو را اشغال نماید.

برای رفع نواقص خود ستون مزبور در این جیمه تا ۱۵ مردادماه متوقف گردید و چون از نبودن آب در نزدیکی شکایت داشت لذا از طرف ارکان حزب کل قوا تعدادی قاطر در تبریز جمع آوری و برای رساندن آب به ستون شمال غرب اعزام شدند. به همین منوال روز دوم جنگ که مهمات از جمله فشنگ اسلحه‌های ستون شمال غرب هم رو به اتمام می‌رفت کیسه‌های فشنگ بر روی دوش رعایای دهات اطراف که داوطلبانه حاضر شده بودند به میدان حمل گردید.

شانزده مردادماه ستون شمال غرب تمام مناطقی را که طبق حکم بیست و پنج دستور داده شده بود اشغال و تصرف کرده، حتی وضع زمین ایجاد کرده بود که پیش قراولان ستون به قریه شکریازی و ارتفاعات مشرف بر آن نیز فرستاده شوند. حفظ ارتباط با ستون خوی که به طرف جنوب پیشروی می‌کرد بسیار مهم و کلید میدان نبرد در آنجا ارتفاع توپچی داغ بود که به وسیله قسمت‌هایی از ستون شمال غرب و ستون سوار اشغال گردیده بود. صحیح هیفده همین ماه سواران دشمن از طرف ارتفاعات شمال غربی و مغرب مافی کنندی حمله‌ور و برای اشغال توپچی داغی را تخلیه می‌نمایند. با از دست دادن ارتفاعات وضع ستون شمال غرب مشکل می‌گردد، در همین موقع ستون خوی به ارتفاعات نزدیک شده مشغول زد و خورد می‌شود و اسکادران اول فوج سوار لایمود، به فرماندهی سروان محمدخان رشیدنظام، با دادن تلفات سنگین که فرمانده بهادران نیز جزء آن بوده ابراز رشادت فوق العاده می‌نماید.

در این موقع آتش شدید چهار تپ کوهستانی روسی که از لحظه مهمات کاملاً مستغنى بوده متوجه ارتفاع توپچی داغی می‌شود. گروهان اول فوج دوم و گروهان چهارم فوج یکم از یک طرف و بهادران دوم و چهارم فوج سوار تبریز نیز از یک طرف دیگر مأمور حمله متقابله و تصرف توپچی داغی می‌گردند. دشمن که زیر آتش شدید دو ستون واقع و مورد حمله‌ی

پیاده و سوار واقع می‌گردد به طرف ارتفاع مافی‌کندي عقب‌نشيني و با تجمع در حفاظ درختان قريه مافی‌کندي برای حمله جديد خود را آماده می‌سازد ولی با عمليات قسمت سوار تحت فرماندهی سلطان ارفع‌السلطان و دسته توپخانه صحرابی شنيدر موافقه می‌گردد که شرح آن داده شد. عمليات ستون سوار و آتش موثر دسته توپخانه صحرابی اکراد را از قريه مافی‌کندي متفرق و گرдан اول هنگ پیاده آنجا را اشغال و پس از اشغال مافی‌کندي دسته توپخانه کوهستانی تغيير موضع به جلو داده قريه کانيان را تحت تأثير آتش خود قرار می‌دهد ولی گرفتن قريه کانيان هنگام شب ميسر نگردد تا اين که سپيده دم حمله ادامه يافت و کانيان اشغال شد.



دسته بزرگی از نیروهای اکراد

ساعت شش صبح هیجده مردادماه، تمام ستون شمال غرب به انضمام ستون خوی به طرف کانيان و چيچك و مغان‌جيق آغاز پيشروي و دشمن را به طرف کوه سيلاب، تعقيب نموده، جنگ شدیدي در ارتفاعات چيچك جلوی مغان‌جيق آغاز پيشروي و دشمن را به طرف سيلاب، تعقيب نموده، جنگ شدیدي در ارتفاعات چيچك جلوی مغان‌جيق درگرفت و گردان اول فوج يك پیاده لشکر شمال غرب که همه جا با مستهای رشادت پيش‌قرارولي

می‌کرد، به حمله پرداخت و با این که دشمن در نگاهداری باغات چیچک تلاش بسیار می‌نماید لیکن آتش مسلسل سنگین فوج یک و آتش توپخانه و حملات رشیدانه پیاده مقاومت دشمن بدون توجه به دیلمقان مستقیماً به طرف کنه شهر و اوج تپه‌لر سریعاً عقب‌نشینی می‌نماید و در حدود سیصد نفر پیاده دشمن که نتوانسته بودند در فرار با سواران هم‌گامی کنند در ارتفاعات بالای قریه سیلاب و دزدان متواری می‌گردند. پس از اشغال مغان‌جیق گردان اول فوج یک و بهادران اردبیل به طرف دیلمقان پیشروی کرده و قسمت غربی آن را تا قریه استفروان و با پیش قراولان ستون گارد توحید سماعی می‌نمایند. روز ۱۸ و ۱۹ مردادماه ستون شمال غرب در حوالی مغان‌جیق متوقف و ظهر همان روز از مغان‌جیق حرکت و برای عصر قراء (علیا) و گلزان را در استقامت قارنی‌یاریق و چهريق اشغال می‌کند. و فردای آن روز یعنی ۲۰ مرداد از گلزان با استقامت چهريق حرکت و مصمم بوده‌اند آخرین تلاش خود را برای پیروزی نهایی بنمایند ولی معلوم می‌شود دشمن قلعه چهريق را تخلیه نموده لذا تمام ستون شمال غرب ساعت ۹ و پانزده دقیقه وارد آنجا می‌گردد. و سپس به طرف ارومیه پیشروی می‌نماید.^(۱)

پس از شکست نیروهای سمیتکو در تمامی مناطق عده‌ی باقی مانده‌ی نیروها با خود سمیتکو به سمت سرحد ترکیه فراری شدند و نیروهای دولتی پس از فتح چهريق وارد ارومیه شدند، اهالی ارومیه از شنیدن خبر فرار سمیتکو و فتح چهريق به وسیله قوای دولتی غرق در شادی و سرور شدند. و از این که از سالیان دراز مجدداً به آزادی رسیده‌اند سر از پا نمی‌شناختند.

تلفات ژاندارم‌ها در این نبرد

الف: نظامیان مقتول

- ۱- هاشم ابراهیم از گروهان سوم فوج پهلوی
- ۲- امیرقلی محمد از گروهان چهارم فوج پهلوی
- ۳- نوروز محمد

- ۴ - صمد خلیل از گروهان ششم
 ۵ - عباس نصرالله از گروهان هفتم
 ۶ - عبدالله خداقلی بمب انداز
 ۷ - رجبعلی رمضان بمب انداز
 ۸ - علی پاشا رمضان از بهادران قسمت همدان
 ب: نظامیان مفقود
- ۱ - سرجوچه سلمان صادق از گروهان سوم فوج پهلوی
 ۲ - زین العابدین عبدالرزاق از گروهان دوم
 ت: صاحب منصبان مجرح
- ۱ - سلطان احمدخان همایون فرمانده گروهان پنجم فوج پهلوی (از دو ناحیه زخمی شده)
 ۲ - نایب دوم غلامعلی خان بایندر صاحب منصب دسته آتش بار (از سه ناحیه زخمی شده)
 ۳ - نایب سوم محمدحسن میرزا کاووسی صاحب منصب جزو گروهان ششم فوج پهلوی
 (از یک ناحیه زخمی شده)
- س: نظامیان مجروح
- ۱ - حسین رضا از گروهان دوم فوج پهلوی
 ۲ - وکیل باش ولی قلی خان از گروهان سوم
 ۳ - سرجوچه مهدی آقای علیخان
 ۴ - میرزا محمدحسن
 ۵ - سید محمود سید باقر
 ۶ - میرزا حسین
 ۷ - حیدر حبیب
 ۸ - نورالله حاجب گروهان چهارم
 ۹ - علی اکبر حبیب الله
 ۱۰ - محمدحسن نوروز
 ۱۱ - میرزا حسین حاجی از گروهان ششم
 ۱۲ - میرزا اسماعیل رستم از گروهان ششم
 ۱۳ - عبدالله امداد از گروهان پنجم
 ۱۴ - مراد نصرالله از گروهان پنجم فوج پهلوی
 ۱۵ - خدارحیم معصومعلی از گروهان بمب انداز
 ۱۶ - علی خان محمد ولی از گروهان بمب انداز
 ۱۷ - رمضان چراوغلی از گروهان بمب انداز
 ۱۸ - سرجوچه نوروز محمد از گروهان چهارم
 ۱۹ - علی شاه عبدالحسین از گروهان اول فوج احمدی

۲۰ - وکیل راست یدالله محمد ولی از بهادران قسمت همدان دو سه نفر از مجروهین مزبور گویا در مریض خانه یا قبل از رسیدن به مریض خان جان داده‌اند. تلفات دواب یا سه اسب بوده که در موقع حمله به دیلمقان کشته شده است به شرح ذیل می‌باشد.

از بهادران قسمت همدان جمیعاً ۳ رأس یکی متعلق به نایب اول صادق خان، دوم وکیل باشی احمدخان و سوم سرجوقه محمدعلی خداقلی، چهار رأس اسب نیز موقع حمله به دیلمقان مجروح شده است که یکی متعلق به معین نایب حسین آقا، دویی متعلق به محمد تقی محمدقاسم، سومی متعلق به مشهدی حسنعلی، چهارمی متعلق به کریم عبدالرحیم.



انجام عملیات (اخته) نمودن اسب‌ها در اردوی دولتی به جهت توانمند کردن آنها در میدان جنگ

صورت مصرف فشنگ در تاریخ ۱۷ و ۱۸ مردادماه به قرار ذیل است

- | | |
|-----------------------------|------------------------|
| ۱ - فشنگ انگلیسی ۱۰۲۸۵۰ تیر | ۲ - فشنگ روسی ۶۲۰۰ تیر |
| ۳ - فشنگ کارابین ۲۰۰ تیر | ۴ - بمب ۶۰ تیر |
| ۵ - گلوله‌ی توپ ۲۰۹ تیر | |

از قوای اسماعیل سمیتکو نیز تزدیک به هزار نفر کشته شده و صد و پنجاه نفر از جمله زن و مرد و دو نفر از علمای سرشناس منطقه به نام‌های محمد قسیم افندی و محمد پارسا به همراه سایرین اسیر گرفته شدند و تعداد زیادی نیز به همراه زن و بچه به خاک ایران معاودت شدند. سایر اسرا را نیز نفری پنج قران انعام داده مخصوص نمودند. در این میان محمدصادق و محمد پارسا را موقتاً به خوی می‌آورند تا عجالتاً وثیقه‌ی عملیات محمد قسیم باشند. بدین طریق داستان یاغیگری و طغیان اسماعیل سمیتکو روز بیستم مردادماه سال ۱۳۰۱ شمسی یعنی روز اشغال چهريق به وسیله سربازان دولتش با شکست سمیتکو و فرار او به کشور ترکیه به پایان رسید.

سمیتکو اگر فریب بیگانگان را نمی‌خورد و تحت تأثیرات تحریکات آنان قرار نمی‌گرفت و طریق نافرمانی نمی‌پیمود، نه خود به آن روز سیاه می‌نشست و نه به ساکنین نواحی ارومیه و سلماس آن همه ظلم و تعدی روا می‌داشت و همیشه می‌توانست با قدرت و نفوذ به مرزداری خود اشغال ورزد ولی افسوس همیشه بیگانگان این قبیل افراد را آلت اجرای مقاصد خود قرار می‌دهند و پس از رفع احتیاج آنها را به دست تقدیر می‌سپارند.

خبر فرار سمیتکو در سرتاسر ایران با خوشحالی و شعف زایدالوصفي تلقی گردید. در تهران ۲۸ مردادماه ۱۳۰۱ طبقات مختلف مردم مجالس جشن و شادمانی منعقد نموده از ارتش تجلیل و قدردانی نمودند. خطبا و ناطقین در این جلسات از مظالم سمیتکو و رشادت سربازان سخنانی راندند. در تمام شهرهای آذربایجان مجالس جشن برپا گردیده و مدت چندین روز تمام شهرها چراغانی شد و مردم ختم غائله سمیتکو را به همدیگر تبریک و تهنیت می‌گفتند.

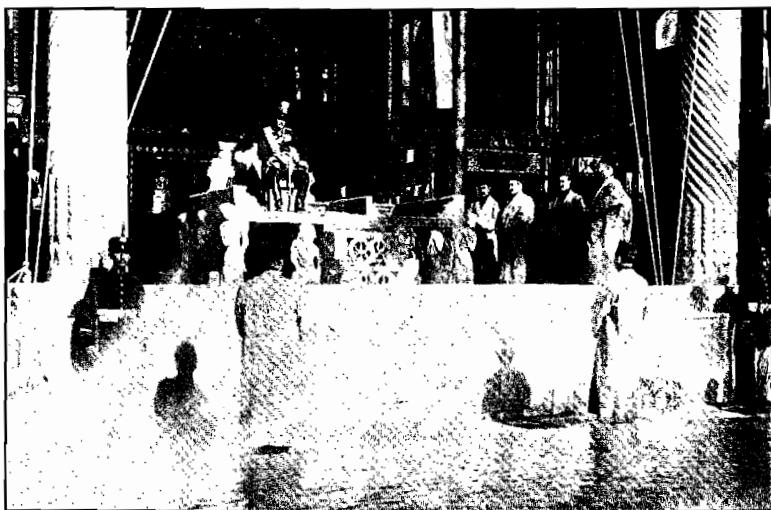
سمیتکو پس از فرار در کار خود حیران و سرگردان ماند زیرا نه می‌توانست به خاک ایران مراجعت نماید و نه به شهرهای ترکیه وارد شود، این است در کوههای سرحدی دو کشور آواره مانده به وسیله‌ی مکرم‌السلطان ده هزار لیره ترک جهت سرتیپ جهانبانی فرستاده از وی تقاضای تأمین جانی نمود.

سرتیپ جهانبانی پیغام داد که جز از تسليم چاره‌ای ندارد و هیچ گونه تأمین به وی داده نخواهد شد. پس از خاتمه غائله سمیتکو و استقرار ارتش در کلیه نقاط آذربایجان سرتیپ

جهانیانی به مرکز عزیمت نموده به جای وی سرلشکر عبدالله خان طهماسبی به فرماندهی لشکر شمال غرب آذربایجان منصوب گردیده روز ۲۲ شهریورماه ۱۳۰۱ شمسی از تهران به سمت تبریز حرکت نمود.

سمیتکو مدت دو سال در سرحد ایران و ترکیه آواره و سرگردان بود تا سال ۱۳۰۳ از دولت ایران اجاره یافت در خاک ایران سکونت نماید ولی چون فطرتاً جناپنکار بود باز هم آرام تداشت چند دفعه سواران وی شرارت‌هایی نمودنده و به نیروهای دولتی حمله ور شدند ولی این بار نیز به کلی شکست خورد.^(۱)

رضاخان سردار سپه روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۴ شمسی پادشاه جدید ایران شده و به تخت سلطنت جلوس کرده و رسمیاً در کاخ گلستان تاجگذاری کرد.



مراسم تاجگذاری رضا پهلوی در کاخ گلستان

رضاخان سردار سپه بعد از تاجگذاری مدتی بعد برای خاتمه دادن به غائله سمیتکو در همان سال یعنی ۱۳۰۴ به ارومیه سفر می‌کند.



رضاخان سردار سپه سوار بر کشتنی روی دریاچه ارومیه

رضا پهلوی پس از آن که وارد ارومیه شد از آنجا به کنه شهر حوالی شاپور رفته و اسماعیل سمیتکو را با هزار و دویست نفر از نیروهایش ملاقات می‌کند و در حین گفتگو به

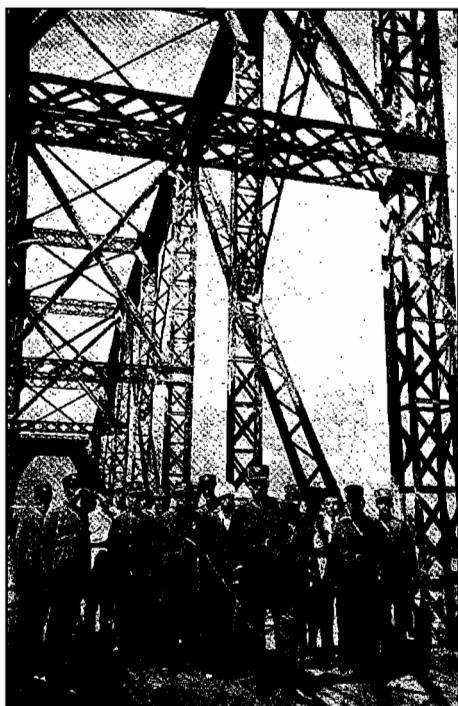


رضاخان (سردار سپه) در سلماس کنه شهر قبل از بیان دادن به خانله سمیتکو

سمیتکو می‌گوید عملیات تو به قدری مفتوح و بی‌رحمانه بوده است که در تاریخ بشریت کمتر نظری داشته اما چون به نام من (سردار سپه) به شما تأمین داده‌اند همین کافی است که از تمام عملیات وقیع و شرم آورت صرف‌نظر شود.

پس از این ملاقات سمیتکو ظاهراً مطیع می‌شود و به سران گرد دستور توقف عملیات می‌دهد و از جمله مهاباد نیز روی امن و آسایش را که مدتی بود از آن برگرفته شده به خود می‌بیند.^(۱)

رضا پهلوی در حین بازدید از مناطق ارومیه سفری نیز به شهر جلفا نموده و در روی پل آهنی رود مرزی ارس یا عده‌ای از افسران و سایر همراهانش عکس یادگاری می‌گیرد.



رضاخان (سردار سپه) یا عده‌ای از افسران بر روی پل جلفای رود مرزی ارس

پس از آن که رضاخان از مناطق آذربایجان دیدن نموده به تهران بازمی‌گردد، سمیتکو دوباره دست به کار شده و بر حسب نقشه‌هایی که در سر داشت با آتا ریگوف انقلابی و بلشویک مشهور روسیه تماس حاصل می‌نماید و ازوی یاری می‌جوید و این عمل سمیتکو از نظر مقامات ایران دور نمی‌ماند و بار دیگر باعث نبردهای خونین بین اکراد و قوای دولتی می‌شود.^(۲)

سمیتکو بار دیگر شکست خورده دوباره به خاک ترکیه فرار می‌نماید و نزدیک سرایه متفرق می‌شود از قراری که می‌گویند آنجا دره‌ی بزرگ به

۱- اسماعیل آقا سمیتکو: احمد شریفی

۲- همان منبع

صورت چالی بوده است که میان کوههای بسیار بلند واقع شده و جنگل بسیار بزرگی در آن میان است که در عین تابستان هم آنجا از سردی هوا زیست کردن مشکل می‌باشد: زمانی که سمیتکو پس از فرار مجدد از ایران در آن دره پناهنه شد اولاً گردنهای هترتوش که ایل و عشرت بزرگی است شبی به سروقتش آمده بعد از جنگ بسیار و تلفات تمامی اسبها و قاطرها و شترهایش را، ایشان کشیده بودند و بعد از ایشان ایل خودش جماعت عبدالوهابی‌ها بر وی عاق شد و هر چه موادی و دواب و غیره‌ی که داشته است غارت کرده با خود به ایران برگشته آمده‌اند.

مرتبه سوم عثمانی‌ها بر وی کمین کرده و صحبی بر سروقتش با عسکر (سریاز) ایستاده آمده و وی را محاصره انداخته اولاً چند نفر از کسانش را کشته‌اند که از جمله «باورد» نام از کسان زیردست و رشید بوده به قتل رسیده و زن جوان صاحب جمالش جواهرخانم دختر حسین آقای تکورلر که از جمله زنان نامدار و زیبای گرد بوده است وی نیز کشته و به جهت بعضی انگشت‌های پر قیمت که در انگشتانش بوده، سریاز فرصت نیافته با عجله دستش را که دستی نازنین بوده است از زند (انتها) بریده بودند.

از قواری جواهرخانم اولاً زخمدار شده ولی هنوز نمرده بود پس به سریازها التوجهی و تماس می‌نماید که این زخم مرا نمی‌کشد، شما مرا با خود به وان ببرید آنجا من معالجه شده و زنده می‌شوم. سریازها اعتنا نکرده وی را می‌کشند، آنگاه انگشت‌های قیمتی اش الماس و یاقوت و فیروزه را در انگشتانش مشاهده کرده چون فرصت تنگ بوده لاجرم انگشتانش را بریده و با خود می‌برند. و پس نه، ده ساله‌اش خسروآقا را که از همین جواهر خانم بوده و حقیقته تمامی علاقه‌اش با وی بوده اسیر کرده به همراه هفت بار قاطر لیره‌اش را به آنکارا می‌برند. سمیتکو پس از این قضیه با برادرش احمد آقا و دو نفر از کسانش بر روی سنگی می‌نشینند و چنان با صدای بلند، های‌های گریه می‌کرده‌اند که صدای ایشان در کوه و دشت پیچیده بوده است.^(۱)

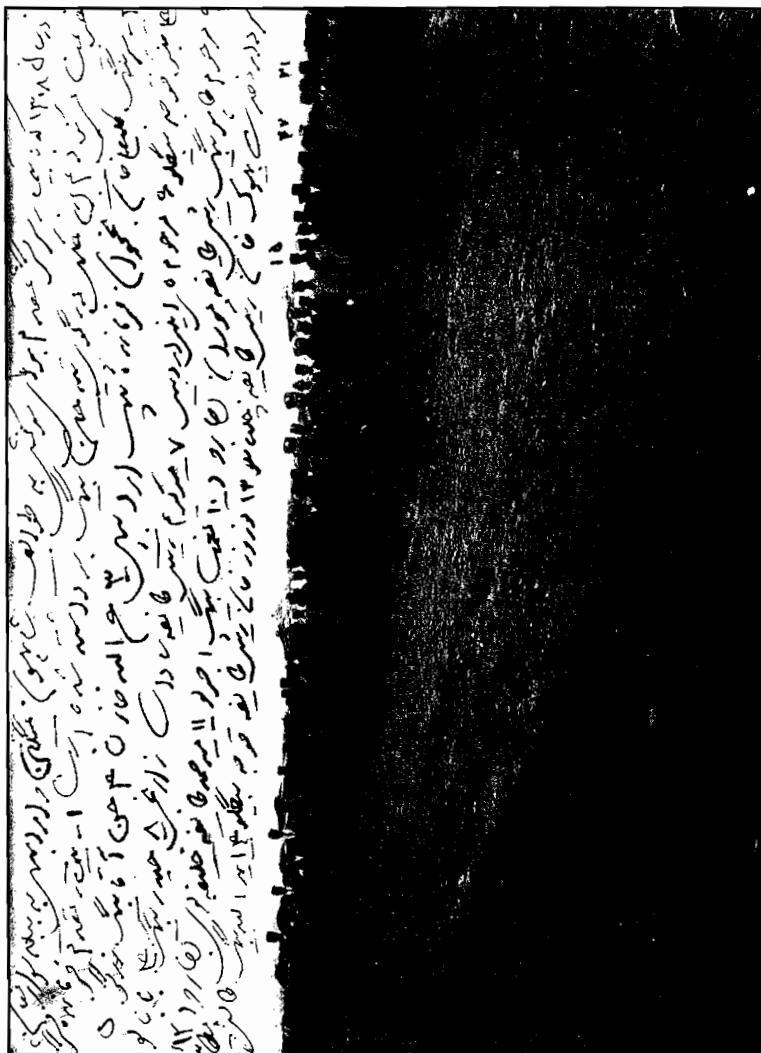
سمیتکو تا سال ۱۳۰۹ در همان منطقه‌ها متواری و سرگردان بود، در سال مذکور به سرهنگ دوم صادق خان نوروز فرمانده وقت پادگان اشتبیه پیغام می‌فرستد مایل است وی را

در مرز ایران و ترکیه ملاقات نماید. سرهنگ صادق خان نوروز دعوت او را پذیرفته در مرز حاضر می‌شود. سمیتکو به اتفاق خورشیدآقا رئیس ایل هر کی که از اکراد یاغی و اشرار بود سرهنگ صادق خان نوروز را ملاقات نموده و با وی به اشتباهه می‌آید.



ایستاده نفر دوم از سمت راست بالباس زاندارمی مشیر نظام پورداد و نفر چهارم از چپ سرهنگ صادق خان نوروز و سمت راست او سمیتکو می‌باشد عکس ۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ در اشتباهه برداشته شده

در این زمان سرلشکر مقدم فرمانده لشکر سه تبریز در آذربایجان به سر می‌برد وی در طی فرماندهی در تبریز برای بازدید از طوایف آذربایجان به جاهای مختلفی سفر می‌کرد. در یکی از سفرها برای بازدید از طوایف شاهسون، مشکین و اردبیل در سال ۱۲۰۸ به همراه کریلانی علی نخجوانی همان کسی که بعد از کشته شدن امیر ارشد اسم او در افواج به عنوان قاتل شایع بود عازم منطقه بیله‌سوار و مغان و نیز طوایف شاهسون مشکین شد. بعد از آن که خبر ملاقات سمیتکو با سرهنگ صادق خان نوروز به تهران می‌رسد رضا شاه به سرلشکر مقدم دستور پیغام می‌فرستد که فوراً به منطقه عملیاتی حرکت نموده و سمیتکو را سرکوب نماید.



استاده جملو سمت چه سرشار مقام و سمت راست او کریانی نجفی در بازدید از منطقه مغان، پلمسار و مشکین

سرلشکر مقدم به محض دریافت دستور رضاخان سرگرد هاشمی فرمانده هنگ سپهبان را مأمور می‌کند با یک دسته از سواره نظام به اتفاق فرمانده لشکر حرکت نماید، از شرفخانه به ارومیه هم دستور می‌دهد یک گردان پیاده برای عملیات نظامی آماده باشند. نیمه‌های شب وارد ارومیه می‌گردند بدون تأخیر سرگرد هاشمی گردان پیاده را با خود برداشت و از دره قاسملو جهت اشغال ارتفاعات مشرف به اشتویه حرکت می‌کند و سه نفر استوار و گروهبان به اشتویه می‌روند و آنجا خبر می‌دهند که فردا تیمسار سرلشکر مقدم جهت ملاقات با سمیتکو به اشتویه خواهد آمد.



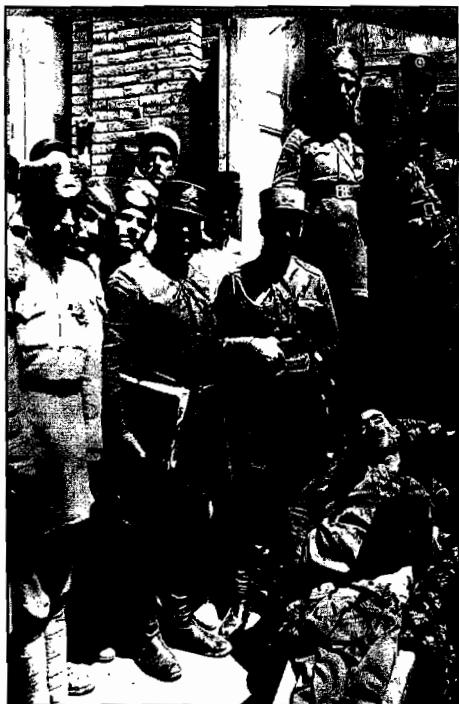
تیمسار سرلشکر مقدم پیش‌بیش نیروها در حال اعزام به منطقه قبل از دفع غائله اسماعیل سمیتکو

روز ۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ قرار بود سرلشکر مقدم به اشتویه وارد شده با سمیتکو ملاقات کند بعد از ظهر سمیتکو با عده‌ای سوار و پسرش جهت استقبال سرلشکر مقدم بیرون شهر رفته آنجا صف کشیده جهت انجام مراسم استقبال آماده می‌شوند. بعد از آن که سمیتکو با سایرین برای انجام مراسم آماده می‌شوند، تا نزدیکی غروب از آمدن تیمسار مقدم خبری نمی‌شود در این موقع اطلاع می‌رسد به علت خرابی ماشین آمدن تیمسار به فردا مسکول گردید در این موقع اسماعیل سمیتکو به طرف شهر اشتویه مراجعت می‌کند.

قبل‌اً سرهنگ صادق خان نوروز ترتیب کار را داده افراد مسلح را در جاهای امن در کمین گذاشته بود. پس از ورود اسماعیل آقا به کوچه از بالاخانه تیری به وی شلیک می‌شود اسماعیل آقا پس از اصابت تیر می‌خواهد فرار کند ولی وقتی می‌بیند پرسش در آنجا مانده است جهت برداشتن وی بر می‌گردد، آن وقت تیر دیگری به وی می‌خورد و کارش تمام می‌شود خورشید آقا رئیس ایل هرکی نیز آنجا کشته می‌شود. در همین موقع سرگرد هاشمی ارتفاعات مشرف به اشنویه را متصرف شده شبانه اتباع سمیتکو را از اشنویه خارج می‌کند.^(۱)

فردا صبح اشرار سه مرتبه به مواضع اشنویه حمله می‌کنند ولی چون قبل‌اً سرگرد هاشمی مواضع دفاعی را اشغال نموده بود موفق به تصرف شهر و بردن جنازه سمیتکو نمی‌شوند.

جنازه سمیتکو را به رضائیه آورده و سه روز در معرض تماشای عامه قرار می‌دهند و یکی از زنانش که در رضائیه بود جنازه را بازدید نموده تصدیق می‌کند که جسد متعلق به سمیتکو است زیرا می‌گوید انگشت سبابه سمیتکو را مارگزیده و وی با خنجر دو بند انگشتش را بریده است و این بهترین نشانه و علامت جسد سمیتکو است. پس از سه روز جنازه را برداشته بیرون دروازه هزاران نزدیک



نش اسماعیل سمیتکو

ایستاده بالا نفر دوم از سمت راست کنار درب سرگرد هاشمی می‌باشد، آن که دفتری در دست گرفته سرهنگ صادق خان نوروز است و سمت راست او تیمسار سرلشکر مقدم می‌باشد

جوی (دهوار) دفن می‌کنند.^(۱)



نش اسماعیل سپیتکو شکاک که پس از جنایت‌ها و خیانت‌ها در اشتباهه به دست نیروهای دولتی در تیرماه سال ۱۳۰۹ کشته شد

کشته شدن سمیتکو از زبان سرلشکر محمد مظہری

در دوره‌ی تصدی من به امور مالی لشکر خبر رسید اسماعیل سمیتکو که چندین سال بود با سواران و خانواده خود به عراق پناهنه شده بود در معیت خورشید آقا هرکی رئیس ایل و قریب هشت‌صد نفر سوار در حوالی اشنویه از مرز ایران گذشته و به وسیله فرماندهی لشکر از (سردار سپه) استدعای بخشنودگی و اقامت در ایران نموده ولی در باطن امر طبق اطلاعات مکتبه، از طریق حاجب آقا هرکی و سایر خوانین گرد که طرفدار دولت بودند، معلوم شد سمیتکو خجال دارد به این عنوان سرتیپ ظرف‌الدوله (مقدم) را به نقاط مرزی کشانده و نامبرده را توقیف و با دستیاری طوایف ناراضی گردستان مجدداً علم طغیان برافراشته و مقاصد سوء خود را عملی سازد.



شماره ۱ - تیمسار احمد طالب ییگی ۲ - تیمسار حاج ییکی ۳ - تیمسار محمد مظہری ۴ - تیمسار افشار
این عکس سال‌ها قبل از پایان غائله سمیتکو گرفته شده است

محمد مظہری در ادامه خاطراتش می‌نویسد: فرمانده لشکر حسین خان مقدم با تحصیل اجازه از تهران به طرف مرز حرکت و به فاصله چند روز مراجعت نمود: شخصی به نام محمد خان قراه‌جده‌اغی که از اشرار معروف آن صفحات محکوم به اعدام و قرار بود یکی دو

روز بعد به دار آویخته شود و تیمسار مقدم با سابقه شناسایی به روحیه و تهور او به زندان رفته و به نامبرده تکلیف می‌کند که در صورت عزیمت فوری به اشتونیه و کشتن اسماعیل سمیتکو دولت حاضر است از تقصیرات او صرف نظر و او را مورد عفو قرار دهد. محمدخان هم بدون تردید انجام این مأموریت را پذیرفته و تقاضا کرد چهار نفر از سربازان وظیفه حوزه اهر را که منسوب او بودند در اختیارش بگذارند تا این مأموریت را در معیت آنها اجرا کند. با این پیشنهاد موافقت شد و همان روز از زندان مرخص و آن چهار نفر هم در اختیار او گذارده شد.

فرمانده لشکر سرتیپ اعلم رئیس بهداری لشکر را که سابقه آشنایی با سمیتکو را داشت قبل از آرومیه و از آنجا به اشتونیه فرستاد تا با سمیتکو تماس گرفته و موافقت فرماندهی لشکر را برای ملاقات با سمیتکو در مرز به استحضار نامبرده برساند و او را در انتظار ورود خودشان مشغول و منتظر نگاه دارد و به محض ورود محمدخان قراه چهداگی، تحت عنوان استقبال فرمانده لشکر به طرف ارومیه حرکت کند.^(۱)

روز بعد محمدخان با نفرات خود به وسیله‌ی اتومبیل از گلمانخانه به طرف اشتونیه حرکت می‌کند در حالی که تمام افراد شکاک هرکی ارتفاعات و نقاط حساس آن ناحیه را اشغال کرده‌اند، هنگام غروب آفتاب است سمیتکو هر آن منتظر ظفرالدوله (سرتیپ مقدم) واجرای نقشه طرح شده است.

در این اثنا محمدخان وارد و سمیتکو می‌پرسد: پس هانی ظفرالدوله؟ (پس ظفرالدوله کجاست) محمدخان جواب می‌دهد با اتومبیل عقبی قریباً می‌رسند. سرتیپ دکتر اعلم به عنوان استقبال فرمانده لشکر با اتومبیل خود به سرعت به طرف ارومیه رهسپار می‌شود. سمیتکو دوباره به محمدخان مراجعه و می‌گوید محمدخان از چشمان تو خون می‌بارد، محمدخان جواب می‌دهد از خستگی و گرد و خاک راه است سمیتکو دوباره حرفش را تکرار می‌کند. گفتم از چشمان تو خون می‌بارد.

هشتصد نفر سوار آماده اجرای فرمان سمیتکو هستند، خسرو پسر سمیتکو با اوست و خورشید آقا مشغول قدم زدن هستند، در نزدیکی آنجایی که محمدخان ایستاده دیوار

خرابه‌ای به چشم می‌خورد و همین که سمیتکو و خورشید آقا پشت شان به طرف محمدخان بود نامبرده و همراهان با یک حرکت آنی به پشت دیوار پریده و با اولین تیر تنگ آنها خورشید آقا هر کی مقتول و اسماعیل سمیتکو مجروم می‌شوند، سمیتکو در همان حال توی جوی آب سنگر گرفته مشغول تیراندازی می‌شود ولی تیر بعدی محمدخان او را نیز به قتل می‌رساند. چند نفر دیگر هم که در اطراف سمیتکو بودند به قتل رسیده و یا مجروم می‌شوند، هوا تاریک شده محمدخان و افرادش بدون این که ارد و عده‌ای در عقب باشد فریاد می‌زنند اردی دولت رسید. این هشتصد نفر که روحیه خود را باخته و غافلگیر شده بودند، همین قدر موفق می‌شوند که جنازه خورشید آقا هر کی را از میدان معزکه خارج کنند و تلاش خسرو پسر سمیتکو و سایر فدائیان او برای بردن جنازه سمیتکو بلانتیجه می‌ماند و در فاصله چند دقیقه هشتصد نفر مجبور رو به فرار می‌گذارند. محمدخان فوراً جنازه سمیتکو را به داخل اتوبیل رسانیده و با سرعت روی یک نردهان در خیابان ارومیه در معرض تماشای اهالی گذارده می‌شود و بعداً او را دفن می‌کنند.



نشش اسماعیل سمیتکو تیرماه سال ۱۳۰۹ شمسی

از راست مشیر نظام پورداد فرمانده پادگان اشتباه، دوم سرهنگ صادق خان نوروز، سوم گروهبان یکم محمدخان قره چه داغی، نفر چهارم گروهبان یکم یوسف خان مشکین شهری و نفرات دیگر همزمان اینان می‌باشد که موفق به کشتن سمیتکو شدند

شاید اگر امیرارشد (سام خان) در سال ۱۳۰۰ در حین نبرد مورد خیانت نیروهای خودی قرار نگرفته و کشته نمی‌شد این غائله سال‌ها پیش پایان یافته بود. و در این مدت ۹ سال این همه کشتار و خاتمان سوزی که در اثر این شرارت‌ها به وجود آمده بود به وقوع نمی‌پیوست. اما افسون که در لحظه‌ای که می‌خواست آخرین توان اسماعیل سمتیکو به همراه نیروهایش به دست سردار ارشد برای همیشگی نابود شود، این سردار شجاع از پشت سر توسط نیروهای خود مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.

خانواده اسماعیل سمتیکو بعد از کشته شدن او

با کشته شدن سمتیکو خانواده وی هم متلاشی می‌شود. یکی از همسران وی در مرز ترکیه کشته شده بود، یکی دیگر هم در ترکیه با یکی از اکراد شهر می‌کند. پسر وی را به تهران



قرخان که بعد از کشته شدن سمتیکو رئیس ایل شکاک شد

می‌برند و رضا شاه پهلوی ترتیب تعلیم و تربیت او را به عهده می‌گیرد. پسر سمتیکو با حمایت رضاخان ابتدا در ایران و بعد در اروپا تحصیل می‌نماید. در سال ۱۳۳۶ شمسی از طرف دولت لایحه‌ای راجع به پرداخت ماهیانه هزار تومان مستمری هزینه تحصیل به پسر وی که به سن بلوغ رسیده بود تسلیم مجلس شورای ملی گردید. اعتراض تیمسار سپهبد جهانبانی و چند نفر دیگر نسبت به تصویب این قانون موثر واقع نشده لایحه به تصویب رسید.

بعد از کشته شدن سمتیکو، قرخان شکاک با درجه استواری و

گرفتن نشانه سپه از رضاخان رئیس ایل شکاک می‌شود. و از سران اکراد نیز که با اسماعیل آقا همکاری می‌نمودند عده‌ای به خاک ترکیه متواری شدند، عمرخان رئیس یکی از طوایف شکاک که در ارومیه مدت یک ماه آن همه فجایع و شرارت‌ها را مرتکب شده بود دستگیر شده سالیان دراز در زندان (قصر تهران) محبوس بود.

پس از حادث شهریور سال ۱۳۲۰ شمسی و آمدن قشون متفقین در جنگ جهانگیر دوم به ایران اوهم مثل سایر زندانیان آزاد گردیده به محل سکونت ایل شکاک در بین ارومیه و سلماس و خانواده‌ی خود مراجعت نمود و تا زنده بود دیگر به فکر طغیان و گردنه‌کشی نیافتاد.

ژنرال ماسلووسکی که ریاست دایره عملیات نیروهای جبهه قفقاز را در جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۷ میلادی عهددار بود در کتاب خود راجع به طغیان سمیتکو چنین می‌نویسد: عقب‌نشینی به دلیل جناح چپ نیروی قفقاز که عواقبی نامطلوب مخصوصاً از لحاظ سیاسی به بار آورد باعث گردید که اهالی آن نواحی حمل بر ضعف و زیبونی نیروی ما نموده و سمیتکو و اعوان و انصارش که در خلال جنگ طرفدار ما بودند و از لحاظ مادی و اسلحه و وسایل به اوکمک و مساعدت کرده بودیم پس از این عقب‌نشینی در اثر تبلیغات و تحریکات و متمایل به ترک‌ها گردیده و با آنها همکاری نموده حتی در صدد تحریک شاهسون‌ها برآمدند.^(۱)

بدین ترتیب دفتر سیاه یک اشاره که در خلال جنگ از کارهای وی به مسلسل بستن صدها نفر ژاندارم اسیر و یا قطع دست و پای جهانگیر میرزا با تبر و سرنگون نمودن آن بدیخت خون آلود از بالای تپه به ته دره و صدها کارهای تنگین و جنایات وحشیانه نفر از اینها بوده بسته شد.^(۲)

۱- خاطراتی از ژنرال ماسلووسکی

۲- رضائیه سرزمین زرتشت: علی هدقان

منابع و مأخذ

- ۱ - ایران در جنگ بزرگ: مورخه‌الدوله سپهر چاپ اول ۱۳۳۶
- ۲ - انگلیس‌ها در میان ایرانیان: دنیسن رایت ترجمه لطفعلی خنجی
- ۳ - ارسپاران در گذر حماسه و تاریخ ۲ جلد: محمد حافظزاده چاپ اول ۱۳۷۶ انتشارات مهد آزادی
- ۴ - اسماعیل سمیتکو: احمد شریفی
- ۵ - پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران: اریک ف اسمیت: ترجمه آرمان شیشه‌گر چاپ ۱۳۷۶ انتشارات میراث فرهنگی
- ۶ - تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان: احمد کسری چاپ دوازدهم ۱۳۷۸ انتشارات امیرکبیر
- ۷ - تاریخ جنایات ارامنه و اسماعیل سمیتکو: میرزا ابوالقاسم امین الشرع خوبی به کوشش علی صدرائی
- ۸ - تسوج در گذرگاه تاریخ: عباس نبی چاپ اول ۱۳۸۲
- ۹ - تاریخ مصور رضاشاہ: عباسقلی آذربی چاپ اول ۱۳۴۵
- ۱۰ - تاریخ ارسپاران: سرهنگ بایبوردی چاپ اول ۱۳۴۱ انتشارات ابن سینا
- ۱۱ - تقریرات مصدق در زندان: ایرج افشار چاپ اول ۱۳۵۹
- ۱۲ - تاریخ پیدایش و خدمات دودمان پهلوی: احمد پور
- ۱۳ - تاریخ رضائیه: سروان کاویانپور
- ۱۴ - تاریخ و تصویر: محمود طوعی چاپ سوم ۱۳۷۴ انتشارات علمی
- ۱۵ - جامعه‌شناسی ایل شکاک: میر حاجی علی نژاد چاپ اول ۱۳۸۳ انتشارات حسینی اصل
- ۱۶ - جغرافیای طبیعی، اقتصادی، تاریخی، سیاسی کردستان: ناصر محسنی ۱۳۲۷ چاپ لاویان
- ۱۷ - خاطراتی از دوران رضاشاہ: سپهبد جهانبانی
- ۱۸ - خاطرات و خطرات: مهدی قلی خان هدایت مخبرالسلطنه چاپ سوم ۱۳۶۱ انتشارات زوار
- ۱۹ - خاطرات سرلشکر محمد مظہری
- ۲۰ - دیوان ابوالقاسم لاهوتی: احمد بشیری تهران ۱۳۵۸ انتشارات امیرکبیر

- ۲۱- دوران پنجم شاه: سرلشکر ارفع
- ۲۲- رضائیه سرزمین زرتشت: علی دهقان: چاپ اول ۱۳۴۸ انتشارات سینا
- ۲۳- روزنامه ایران: سال‌های ۱۳۰۳ - ۱۲۹۸
- ۲۴- سرداران قره‌داغ: دکتر جهانشاه حاجی علیلو، چاپ اول ۱۳۸۳ انتشارات زرین
- ۲۵- سردار جنگل: ابراهیم فخرایی، چاپ نهم ۱۳۵۷ انتشارات جاویدان
- ۲۶- شرح رجال ایران: مهدی بامداد ۷ جلد چاپ چهارم ۱۳۷۱ انتشارات زوار
- ۲۷- شورش‌های گردان مکری در دوران سلطنت دودمان پهلوی: احمد شریفی انتشارات
تلash ۱۳۵۷
- ۲۸- طغیان سمیتکو: ماسلووسکی روسی چاپ پاریس ۱۹۳۳ میلادی
- ۲۹- قیام شیخ محمد خیابانی: علی آذری چاپ دوم ۱۳۴۶ انتشارات صفوی علیشاه
- ۳۰- گلگون کفنان: سرتیپ یکرنگیان چاپ ۱۳۲۶
- ۳۱- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- ۳۲- مجله پیام نوین شماره ۱۲ دوره دوم سال ۱۳۳۲
- ۳۳- یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشايری و سیاسی آذربایجان: سرلشکر عبدالله‌خان امیر
طهماسبی چاپ اول ۱۳۸۶ نشر شیرازه
- ۳۴- یادداشت‌های سرهنگ رحیم آذرپی
- ۳۵- نقل قول‌ها
- ۱- علی اصغر نوبهار
- ۲- رضاقلی آغ‌بلاغی
- ۳- جلال فکری
- ۴- هما فقره خانی

در پایان از زحمات استاد بزرگوار آقای محمود بنی‌هاشم که با راهنمایی‌های خود و نیز اهداء
عکس و اسناد اینجنب را یاری نمودند تقدیم و تشکر می‌نمایم.

ابراهیم پورحسین خوینی



The Crisis of Azerbaijan in the World War I

Fighting of Shakar-yazi and Sari-Dash

Author : Ebrahim Pour Hossein Khounigh



ISBN: 978-964-517-171-9



TARSEH
0411-5541690

9 789645 171719



تبریز - بول خیامان طالقانی - نشر اعتماد
تلفن: ۰۴۱۱-۵۵۵۳۴۹۲ و ۰۴۱۱-۵۵۵۳۴۹۳